

گفتگوی داستانی

در مورد دعوت مبارک یمانئ

(قسمت اول)

مولف

شیخ عبد العالی منصورئ

مترجم

تمیمی

چاپ اول

۱۴۳۱ھ - ۲۰۱۰م

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام

انر سائت ما بانرديد فرماييد:

<https://mahdyeen.org/>

<https://mahdyeen.org/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم

به امام بن مرگ

به بقیة الله در زمین

به ذخیره تجدید کننده فرائض و سنن

به آقا و مولایم محمد بن حسن عسکری علیه السلام

﴿يَا أَيُّهَا الْغُرَبَاءُ الْمَسْكِينَةُ وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾

(ای غریب! ما و خاندان ما را ناامراحتی فرا گرفته، و متاع کمی با خود آورده ایم؛ پیمانه

ما برای ما کامل کن؛ و بر ما تصدق و بخشش نما، که خداوند بخشنندگان را پاداش

می دهد!)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

خداوندا توراسپاس می گوئیم که بوسیله حضرت محمد ﷺ سرور فرستادگان با نور هدایت بر ما منت نهادی و ما را از خطا و انحراف نجات دادی ، ونعمت ولایت امیر المومنین وعترتش،انوار درخشان وپاکان وائمه ومهدیین که درود شما بر همه آنها باد ، بر ما ارزانی بخشیدی، وبرائت از دشمنانشان را با حجج بارز و آشکار تا روز قیامت بر ما الهام و ارزانی بخشیدی.

تحقیق کننده در دعوت سید احمد الحسن یمانی علیه السلام درمی یابد که دعوت ایشان رازی است که اهل بیت علیهم السلام خواسته اند پوشیده بماند و در عین حال نیز خواستار هدایت مردم بسوی وی با بیانی آشکار و بدون شک و شبه بودند. پس روشی که در آن صاحب دعوت را معرفی نمودند، روشی عالمانه وحکیمانه ای است که روشی بالاتر وبهتر از آن برای این گونه معرفی وجود ندارد، به این صورت است که انسان برای رسیدن به شناخت آن نیاز به تفکر وتبحر زیادی دارد ، وآن به این خاطر است که مفردات ومفاهیم آن در تعداد زیادی از روایات منتشر گردیده. وهمانطور که بیان روشن و آشکاری درآن وجود دارد در آن نیز خفای روشنی هست، و کسی نمی تواند در عین حالی که آن ادله واضح و آشکار است در آن چیزی را مخفی کند، به جز حکیمی که می داند چگونه کلماتش را بیان کند، و بدرستی که روش بیان دلایل دعوت یمانیه خود دلیلی است بر صحت این دعوت، پس غیر ممکن است که به واگذشتگی و وضع این روایات گفته شود، به خصوص که آن ها در یک زمان واحد نبوده، بلکه در زمانهای مختلف، و بعضی از آن ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ودیگری از امام علی علیه السلام، وسوم از ائمه علیهم السلام نقل شده اند، و کاملاً با هم همسان بوده و هیچ گونه تعارضی ندارند، پس این نظم و ترتیب در هماهنگی مفاهیم و روش تفسیر و اینکه روایتی دیگر را شرح میدهد به عنوان یکی از قوی ترین دلایل بر حقانیت صاحبش علیه السلام به شما را می رود.

واین مفاهیم منتشر شده در روایات، یکی ناظر بر دیگری و توضیح دهنده و توصیف کننده آن است، و باعث شده که راه وروش بیان دعوت بسیار عمیق باشد که به جز صاحب آن ممکن نیست کسی به این مفاهیم برسد.

و اگر سال ها بر مردم می گذشت باز هم این حقیقت را کشف نمی کردند، همان طور که از قبل نتوانستند آنرا با تفصیلش کشف کنند.

وبه درستی و حقیقت همانطور که امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام فرمودند: (لا والله، لا يكون ذلك أبداً حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك ويدعوكم إليه)^(۱) (نه به خدا سوگند ، آن هرگز نخواهد بود تا این که اوست که با آن بر شما احتجاج کند وبه وسیله آن ها شما را به خود دعوت می کند)، در پاسخش به مالک جهنی که در آن به او علیه السلام عرض کرد: (إنا نصف صاحب هذا الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس).

(ما صاحب این امر را باصفتی وصف میکنیم که در آن هیچ یک از مردم نباشد) .
وکسی نمی تواند این حقیقت را کشف کند جز صاحب آن، و هم چنان بسیاری از امور نیز هنوز مبهم هستند و از خداوند می خواهیم که به ما از دانش و علم آنها که درود خداوند بر آنان باد، بیاموزد.

وبا صراحت تمام می گویم که این واقعیت به ذهن هیچ کس خطور نکرده است ، که یمانی همان مهدی اول علیه السلام و خود قائم و صاحب امر علیه السلام در بعضی از روایات، و او خود دابه الارض (جنبند زمین) و طلوع کننده مشرق (طالع المشرق)، و خود شبیه حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام، و خود همان احمدی است که گنج های طالقان او را به عنوان شعار خود قرار می دهند، پس درود خداوند بر احمد یمانی صاحب آن مقام بزرگی که حقانیتش روز به روز روشن تر میشود و در آن هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد مگر برای کسانی که قلب های مریضی داشته و به جدال و تشکیک در همه چیز عادت کرده اند.

مفضل به امام صادق علیه السلام گفتند: (ای مولای من ظهور امام مهدی علیه السلام و تسلیم شدن به آن چگونه شروع می شود؟) فرمودند علیه السلام: (یا مفضل، يظهر في شبهة ليستبين، فيعلو ذكره، ويظهر أمره، وينادي باسمه وكنيته ونسبه ويكثر ذلك على أفواه المحقين والمبطلين والموافقين والمخالفين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به على أنه قد قصصنا ودللنا عليه، ونسبناه وسميناه وكنيناه، وقلنا سمي جدّه رسول الله ﷺ وكنيه لئلا يقول الناس: ما عرفنا له اسماً ولا كنية ولا نسباً. والله ليتحقق الإيضاح به وباسمه ونسبه وكنيته على ألسنتهم، حتى ليسميه بعضهم لبعض، كل ذلك للزوم الحجة عليهم، ثم

يُظْهِرُهُ اللَّهُ كَمَا وَعَدَ بِهِ جَدُّهُ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.

(ای مفضل ، در شبه ای ظاهر می شود تا اینکه آشکار گردد ، آنگاه ذکرش بالا می گیرد و همه جا از وی سخن به میان می آید امرش نمایان می شود (مانند خورشید فروزان می درخشد). و او را به نام و کنیه و نسبش یاد می کنند و آن بر زبان اهل حق و باطل و موافق و مخالف بسیار گردد تا با شناخت آن حجت بر همگان تمام شود که ما سرگذشت او را گفتیم و بر آن ارشاد نمودیم ، ونسب و نام و کنیه اش آشکار ساختیم، را و عرض کردیم که او هم نام جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست تا مردم نگویند: که ما برای او نام و نسب و کنیه ای نمی شناختیم. به خدا سوگند آن قدر نام و نسب و کنیه او بر زبان آنها روشن و آشکار گردد، تا اینکه بعضی برای بعضی دیگران نام برند، همه آن برای این است که حجت بر همگان تمام شود. آنگاه خداوند امر به ظهورش می فرماید، چنان که جدش رسول خدا(ص) به استناد این کلام خداوند متعال به آم وعده داده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!)^(۱).

ای احمد سرور من همانا که یادت در بین مردم بالا گرفت همان طور که جد شما امام صادق علیه السلام فرمودند، و همگان خواه یا ناخواه برای شما بر خلاف میل شان زمینه سازی می کنند، و یادتان بر زبان اهل حق و باطل جاری می شود و همه آن برای این است که با شناخت شما حجت بر آنها تمام شود، پس خوشا به حال کسی که هرگز در شما لغزش نخورد همان طور که فرمودید ای فرزند پاکان و پدر مهدیین که درود خدایم بر شما و پدران و همه فرزندان باد.^(۲)

و ای بزرگواران از خداوند مسئلت می نمایم که بین ما و شما جدایی نیندازد، که شما اهل کرم و بخشش هستید، بطوری که شیعیان را علی رغم اینکه روی خود را با گناه سیاه کردند می پذیرید، و شما هستید که از جانب آنها خطا و گناه آن ها را تحمل و حمل می کنید، رستگار شد آن کس که ولایت شما را پذیرفت و هلاک گردید آن کس که با شما دشمنی کرد .

۱- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۳، إلزام الناصب: ج ۲ ص ۲۲۱.
۲- قال ﷺ: (طوبى لمن لا يعثر بي) (خوشابه حال کسی که در من لغزش نکند) خطاب به طلبه حوزه های علمیه..

و در ختام کلام قسمت دوم از گفتگوی داستانی به زبان ساده در مورد دعوت مبارک یمانیه را پیش روی خواننده محترم قرار می دهیم، امید به اینکه مفید و سود آور واقع گردد و مطالب علمی را به شما نزدیک کند.

و همانند قسمت اول ده قسمت خواهد بود، و در پایان این قسمت برای حفاظت از تشویش افکار و ذهن خواننده و همچنین استفاده بیشتر توضیحاتی قرار داده ام .
واز خداوند می خواهیم که از کوتاهی و تقصیرم در یاری اولیائش در گذرد که او بخشنده و مهربان است.

قسمت اول:

قانون شناخت حجج

هنگامی که پدر آمد، دید که فرزندان با شوق و اشتیاق منتظر آمدنش بوده، تا از وی حادثی را که هر شب از آن شب‌ها که گذشت و به شنیدن آنها عادت کرده بودند، بشنوند. پدر سلام کرده و فرزندان با خوش آمدگویی و درود پاسخ وی را دادند. پدر گفت: آیا چیزی برای گفتن دارید یا این که وارد موضوعی بشوم که می‌خواهم امشب در باره آن سخن بگویم. فرزندان گفتند: پدر بفرمایید که گوش همه ما به شماست.

پدر: بشریت برحمت‌های زیادی گذشت، از انبیاء گرفته تا اوصیای انبیاء، و برای همه آن‌ها دلایلی وجود داشت که بوسیله آنها شناخته می‌شوند، و از خداوند به دور است که پیامبر و یا فرستاده‌ای و یا وصی برای پیامبری تنصیب کند بدون آنکه آن پیامبر یا فرستاده و یا وصی دلایلی برای معرفی خود نداشته باشد، و اینجاست که چنین سئوالی مطرح می‌شود: چگونه خداوند حجج خود را به مردم معرفی می‌کند؟ تا حجت و برهان قاطع از آن خداوند بعد از ارسال فرستادگانش باشد.

جواب: و آن این که برای حجج پاک و مطهر قانونی وجود دارد که به کمک آن شناخته می‌شوند، بلکه تنها آنها به این قانون منفرد شده که از آنها آشکار می‌سازد، و هرگونه تشکیک در حقانیت آن‌ها را بر طرف می‌کند.

و آن امری (قانونی) که حجت‌های خدا به وسیله آن از دیگران متمایز شدند همان قانون معرفت (شناخت) حجت است، که آن از سه اصل تشکیل می‌شود:

اول: متن (نص صریح)، و یا وصیت.

دوم: علم و حکمت.

سوم: حاکمیت خدا. (دعوت به حاکمیت خدا).

و به امید خدا این سه اصل را به ترتیب برای شما روشن خواهم نمود.

اصل اول: متن (نص صریح) و یا وصیت.

امشب می خواهم از تاریخ وصیت که آن یکی از سه اصل قانون الهی است ، برای شما سخن بگویم ، و برای شما تاریخ به وجود آمدن وصیت را ذکر کنم پس فرزندانم به آن چه که می گویم به دقت توجه کنید.

این که خلفای خدا خلافت شان با نصی (متنی) از جانب خدا تثبیت می شود، خواه انبیاء باشند خواه اوصیای انبیاء، مانند ائمه (علیهم السلام) که آن ها اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می باشند. وقتی که قرآن کریم داستان پیامبر خدا حضرت آدم (علیه السلام) را به میان می آورد نشان میدهد که حضرت آدم (علیه السلام) خلیفه خدا در زمین می باشد و خدا در مورد آن متنی نازل کرده که در آن می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (۱).

(و (به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمی دانید* و خدا همه اسماء را به آدم یاد داد، آن گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: اسماء اینان را بیان کنید اگر شما در دعوی خود صادقید.* گفتند: منزه می تو، ما نمی دانیم جز آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی، که تویی دانا و حکیم.* فرمود: ای آدم، ملائکه را به اسماء این حقایق آگاه ساز. چون آگاه ساخت، خدا فرمود: آیا شما را نگفتم که من بر غیب آسمانها و زمین دانا و بر آنچه آشکار و پنهان دارید آگاهم؟) وای فرزندان عزیزم جا داره که در اینجا به چند نکته اشاره کنم:

نکته اول: در معنی خلیفه.

ابن منظور در کتاب لسان العرب می گوید: و خلیفه: کسی

است که جانشین قبل از خود می شود، و جمع آن (خلیفه) خلافت است، و به اصل آن همانند کریمه و کرائم آمده است، و آن خلیف (نائب) و جمع آن خلفاء است، و اماسیویه می گوید خلیفه و خلفاء مکسر و کسر بر باب فعل است؛ زیرا آن جز برای مذکر نمی تواند باشد، این نقل ابن سیده است. و غیر از او گفته: آن باب فعلیه به هاء می باشد و بر فعل فعلاء جمع نمی شود، ابن سیده می گوید: و اما خلافت بر لفظ خلیفه است و به خلیفاً شناخته نمی شود، و ابو حاتم آن را گفت و اوس بن حجر آن را بیان کرد: این که زنده خلیفه آن موجود است، و خلیف ابی لهب موجود نیست و خلافت: فرمانروایی است و آن خلیفی است. و آن خلیفه است بین خلافت و خلیفی است و در حدیث عمر رضی الله عنه: اگر خلیفی نبود اجازه می دادم، و در روایتی: اگر اذان را با خلیفی ادا می کردی، با کسر و تشدید و کوتاهی، خلافت، و آن و امثال آن از ساختارها دور افتاده و دلیل من مصدر که بر معنای کثرت دلالت می کند، که با آن کثرت اجتهاد در کنترل و حفظ امور خلافت و خواباندن مخالفین می خواهد. ابن سیده: زجاج تجویز داده که به امامان خلیفه های خدا در زمینش گفته شود. و غیر از گفته: خلیفه سلطان اعظم است. و تأنیث می شود) ^(۱).

و قبل از عبارت گفته شده گفت: فلانی جانشین فلانی گشت: یعنی او را جای خود قرار داد. و فلانی جانشین فلانی شده است اگر جانشینش باشد. گفته می شود: در قومش جانشینی را مرسوم نمود. و در قرآن عزیز آمده: و حضرت موسی علیه السلام به برادرش هارون گفت که در قومم جانشینم باش. و جانشینش می باشم اگر بعد از او آمده باشم. و گفته می شود: فلانی را جانشین کردم و جانشینی را به او دادم و من او را جانشینم قرار دادم. و جانشینش کرد: او را خلیفه قرارداد ^(۲).

نکته دوم: در معنی جعل (قرار دادن).

جاعل اَسم فاعل است، یعنی بر وزن فاعل است، و اسم فاعل برای ذات موصوف به مبدا قرار داده شده چون وقوع و صدورش از آن است ^(۳).

برای این که مفهوم روشن تر شود برای شما مثالی می زنم:

۱- لسان عرب: ج ۹ ص ۸۳.

۲- لسان عرب: ج ۹ ص ۸۳.

۳- تعلیق بر معالم اصول برای سید علی موسوی قزوینی: ج ۲ ص ۲۴۹.

بعضی وقت ها گفته می شود: (زید عمر را زد) و بار دوم (زید عمر را می زند)، و سوم گفته می شود: (عمر را بزنی) و چهارم می گویم: (زید زننده عمرو است) فرق بین این چهار جمله در کجاست؟

جواب: جمله اول عمل زدن در زمان گذشته صورت گرفته است و آن به دلیل فعل ماضی (زد) می باشد و دومی دلالت بر زمان حال و دلیل آن فعل مضارع (می زند) می باشد و سومی بر زمان آینده به دلیل فعل امر (بزن) می باشد.

و در تمامی این جملات زمانی وجود دارد، یا ماضی و یا حال و یا آینده می باشد و زمان از دلایل فعل آمده است و زمان از فعل استفاده کرده است؛ زیرا زمان از این افعال (سه فعل) گرفته شده است.

اما در جمله چهارم (زید زننده عمرو است) در لفظ (زننده) قید زمان بکار برده نشده، بلکه زمان از میان تشخیص زدن در مفهوم خارجی آمده است، اما مفهوم اسم فاعل و آن خالی از زمان بر حسب مفهوم ذهنی آن است، و از همین جا اگر بخواهند آن دلایل را بر زمان، برای جمله قید اضافه کنند که گفته می شود: (زید الان و یا دیروز زننده عمرو است).

و آن نیست مگر به خاطر عدم دخالت زمان در اسم فاعل است، بلکه اسم فاعل برای دلالت بر ذات متصف به مبدأ از حیث وقوع و صدور آن قرار داده شده، و آن در مثال زید است. پس زید همان ذاتی که به زدن توصیف شده که او همان مبدأ است، که عمل زدن از او صادر شده است و بر عمرو وارد شده است.

و اثنی: اما پدر از اسم فاعل برای حال استفاده می شود، یعنی حالی که می گویم زید زننده عمرو است، زدن فعلاً تحقق یافته است.

پدر: جواب درست است، اما در آن جا تفاوتی وجود دارد بین: حال زمانی، که آن یکی از زمان های سه گانه (ماضی، حال، و آینده)، و بین حال تلبس است، یعنی حال تلبس (انجام عمل) زید در زدن عمرو است، و یا بگویی زید شروع شدنش با مبدأ در حال وجود مبدا است. و حال بر حسب عالم خارجی مورد استفاده است و نه این که حال قیدی در موقعیت اسم فاعل گرفته شود.

وبه این نکته توجه کنید: که اسم فاعل مطلق است - یعنی مقید به زمان نیست - و با مطلق بودنش بر استمرار دلالت می‌کند، یعنی استمرار زدن از زید بر عمرو همان طور که در مثال است (۱).

۱- و برای این که امر بهتر روشن شود برای خواننده محترم توضیح می‌دهم: به این که اسم فاعل بر استمرار مجدد دلالت می‌کند. علامه طباطبائی در تفسیرش بر فرموده خداوند متعال که می‌فرماید لَقَوْلِهِ تَعَالَى: (غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ) غافر: ۳. می‌گوید: آمدن صیغه اسم فاعل در (غافر الذنب وقابل التوب) - علت آن - برای دلالت بر استمرار مجدد است و این که المغفره (بخشش) و قبول التوب (قبول نمودن توبه) از صفات فعلیه است و تا حال خداوند متعال گناه را می‌بخشد سپس می‌بخشد و توبه را قبول می‌کند سپس می‌پذیرد. ج ۱۷ ص ۳۰۳.

یعنی: ایشان دائماً می‌بخشد و همیشه توبه را می‌پذیرد. و به همین نسبت در مورد جاعل گفته می‌شود: یعنی: این که به صورت مستمر قرار داده و منقطع نمی‌شود. و علت آن در قرآن است و آن همان فرموده خداوند متعال :: (رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) النساء: ۱۶۵.

و از آن جایی که امر ارسال مستمر است پس برای مردم حتی بر خداوند نیست تا این که بگویند: (لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنْزِلَ وَنَخْزِيَ) طه: ۱۳۴.

و چیزی که در امر عجیب است آیه ابتدایی از سوره نساء با توجه به وضوح دلت آن بر استمرار ارسال دارد اما ابنای عامه (اهل سنت) آن را دلیلی بر خاتمه ارسال قرار می‌دانند و معنی آیه را قبول کردند و این چنین (لئلا يكون لله على الناس حجة بعد الرسل)، و از همین جا بر عدم وجود حجج بعد از رسل و انبیاء تاکید دارند، و بطلان این امر روشن است.

و این چنین به نسبت فرموده خداوند متعال گفته می‌شود: (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَتَى ثَوَفُكُونَ) الأنعام: ۹۵.

ف [مخرج] نیز اسم فاعل است اما برون غافر نیست، و این که [غافر] اسم فاعل که از سه حرف تشکیل شده و [مخرج] اسم فاعلی است که بیشتر از سه حرف تشکیل شده و در این جا اختلاف در میزان و صیغه ای که بر آن اسم فاعل ثلاثی می‌آید- یعنی از سه حرف تشکیل شده - و صیغه دیگری که بر آن اسم فاعل رباعی می‌آید - یعنی از چهار حرف تشکیل می‌شود - اما دوتا بر استمرار و تجدد دلالت می‌کنند و (مخرج) اسم فاعل که بر استمرار دلالت دارد، یعنی نظام ظهور زنده از مرده و ظهور مرده از زنده یک نظام دائم و عام در عالم خلق است.

و هم چنان این امر برای (جاعل) گفته می‌شود، که آن اسم فاعل دال بر تجدد قرار دادن برای خلیفه الهی در هر زمان است، و از همین جا امیر المومنین (ع) فرمودند: (اللهم بلى، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة. إمّا ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله وبيئاته) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۴ ص ۳۷.

و از زیاد عطار، که می‌گوید: شنیدم ابا عبد الله (ع) که می‌فرماید: (إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا حُجَّةٌ، إِنَّهُ لَا يَصْلِحُ النَّاسُ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يَصْلَحُ الْأَرْضُ إِلَّا ذَلِكَ) محاسن: ج ۱ ص ۲۳۴.

و از نعمان رازی، که می‌گوید: از ابا عبد الله (ع) شنیدم که می‌فرماید: (لما انقضت نبوة آدم وانقطع أكله أوحى الله إليه: يا آدم، إنه قد انقضت نبوتك وانقطع أكلك فانظر إلى ما عندك من العلم والإيمان وميراث النبوة وآثار العلم والاسم الأعظم فاجعله في العقب من ذريتك عند هبة الله، فإني لن أدع الأرض بغير عالم يعرف به ديني ويعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد ما بين قبض النبي إلى ظهور النبي الآخر) محاسن: ج ۱ ص ۲۳۵.

و از ابي جعفر (ع)، که می‌فرماید: (لن تخلو الأرض من رجل يعرف الحق فإذا زاد الناس فيه قال: قد زادوا، وإذا نقصوا عنه قال: قد نقصوا، وإذا جاءوا به صدقهم، ولو لم يكن ذلك كذلك لم يعرف الحق من الباطل) محاسن: ج ۱ ص ۲۳۵.

وبعد از آن می گویم: این که جاعل در آیه اسم فاعل است و آن بر استمرار دلالت می کند، یعنی استمرار قرار دادن خلیفه بر روی زمین، پس قرار دادن (جعل) به مقتضای آیه شریفه مستمر و قابل تجدید است.

واز این جا هر کس که ادعا کند قرارداد متوقف و پایان یافته است بر وی لازم است که دلیلی ویژه و مخصوص آیه بیاورد.

و اگر دنبال متخصصی که آیه را تخصیص دهد بگردیم کسی را هرگز نخواهیم یافت که آن را تخصیص دهد، و بر آن باقی می ماند که جعل (قراردادن) مستمر و توقف ناپذیر است و آن به خاطر عدم وجود دلیل بر توقف می باشد.

و ائمه: چگونه قرارداد (جعل) مطلق و غیرمخصوص شده در حالیکه نبوت با پیامبری حضرت محمد ﷺ پایان یافته است، آیا دلیل ختم نبوت این جعل (قراردادن) مطلق در آیه را مقید نمی کند؟

پدر: آن چیزی که پایان یافته همان ارسال نبوت از طرف خدای سبحان است، نه قرارداد خلیفه، و فرقی بین ختم نبوت و بین ختم جانشینی وجود دارد، پس جانشینی بر خلاف ارسال از خدای متعال که با حضرت محمد ﷺ ختم شده پایان پذیر نیست.

نقطه سوم: جانشین کننده چه کسی است؟

این آیه بر جانشینی اشاره می کند، و در جانشینی، خلیفه (حاکم) و جانشین وجود دارد، و آن چه کسی است که حضرت آدم را جانشین خود قرار داده است. در این جا سخنانی در این باره گفته شده است:

اول: خدا حضرت آدم را خلیفه نامید، زیرا ایشان حضرت آدم و نسلش را جانشینان فرشتگان قرار داد، زیرا ملائکه (فرشتگان) ساکنان زمین بودند.

دوم: ابن عباس می گوید: در زمین جن ها بودند، و در آن فساد و خونریزی کردند و هلاک شدند، و خدا حضرت آدم و فرزندانش را به جای آن ها قرار داد.

سوم: حسن بصری می گوید: همانا که قصد (خداوند) از آن (آیه شریفه) قومی از فرزندان آدم که جانشین پدرشان آدم در اقامه حق و آبادی زمین جانشین یکدیگر می شوند.

چهارم: ابن مسعود می‌گوید: خواست خداوند به (انی جاعل فی الارض خلیفه) من در زمین خلیفه ای قرار خواهم دادم این است که حضرت آدم و هر یک از فرزندان که در این مقام قرار بگیرند جانشین من در حکم (داوری) بین آفریده هاست .^(۱)

پس کسی که جانشین تعیین می‌کند ، همان خدای متعال می‌باشد ، و این همان چیزی است که سید طباطبائی در تفسیر میزان به آن اشاره کرده است و می‌گوید: (... و با این ترتیب: فهمیده می‌شود که اولاً: این که خلافت یاد شده همان جانشینی خدای متعال می‌باشد، و نه جانشینی موجودات زمینی که قبل از انسان در زمین بوده و سپس منقرض شده و سپس خداوند خواست که جانشین آن‌ها انسان باشد همانطور که بعضی از مفسرین آن را دریافتند، و آن به خاطر جوابی است که خداوند در پاسخ به آنها فرمودند که همان یاد دادن اسماء به حضرت آدم است و آن متناسب با (جانشینی موجودات دیگر در زمین) نیست...)^(۲) .

ومن خواهان نقد و بررسی این گفته ها نیستم ، بلکه فقط می‌خواهم حقی را که در این گفته ها است برایتان روشن سازم .

نکته چهارم: خلیفه (جانشین) خدا چه کسی است ؟

همانا که گفته چهارم (در نقطه سوم) موافق دلائل می‌باشد ، یعنی این که حضرت آدم علیه السلام و هر یک از فرزندان که این مقام را صاحب شدند ، خلفای خدای متعال بر زمین هستند ، و مقصود به این خلیفه همان نوع انسان نیست، لذا قرطبی می‌گوید: این آیه پایه و اساس در تنصیب امام و خلیفه ای که به حرفش گوش می‌دهند و و از آن اطاعت می‌کنند تا وحدت کلمه با وی تحقق یابد و احکام خلافت بوسیله او اجراء شود. و اختلافی در وجوب آن بین امت وائمه نیست.^(۳)

و دلیل به اینکه گفته چهارم (در نقطه سوم) صحیح می‌باشد این است که:

اولاً: این که سیاق و ترتیب آیات دلالت بر این دارد که زیر بنای اساسی برای خلافت الهی همان احاطه کامل علمی است ، همان طور که خداوند متعال در این آیات آن را روشن می‌سازد:

۱- تفسیر تبیان: ج ۱ ص ۱۳۱.

۲- تفسیر میزان: ج ۱ ص ۱۱۵.

۳- عقائد سنت و عقائد شیعة التقارب والتباعد: صالح وردانی: ص ۱۲۰.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱).

(و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گویند از اسامی اینها به من خبر دهید).

و فرموده خدای متعال در داستان حضرت طالوت که فرمودند: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۲).

(و پیامبرشان به آنان گفت در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است گفتند چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است پیامبرشان گفت در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست).

پس روشن است که خلیفه باید احاطه کامل علمی داشته باشد، و چیزی که معلوم است، این احاطه علمی در نزد همه فرزندان حضرت آدم نبوده است تا گفته شود که خلافت شامل هرنوع انسان خواهد شد.

دوماً: آیه برگزیدن خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۳).

(به حقیقت خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید . فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر، و خدا (به اقوال و احوال همه) شنوا و داناست).

از آن جهت که به برگزیده شدن افرادی خاص دلالت میکند و شامل همه فرزندان حضرت آدم نمی باشد، و این گزینش بجز برای جانشینی خداوند متعال در زمین نخواهد بود.

سوماً: فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمودند: خدا جانشینانم را رحمت دهد.

۱- بقره: ۳۱.

۲- بقره: ۲۴۷.

۳- آل عمران: ۳۳ - ۳۴.

عام و خاص از پیامبر اکرم ﷺ روایت کردند که ایشان فرمودند: **(رحم الله خلفائي. فقيل: يا رسول الله، ومن خلفاؤك؟ قال: الذين يحيون سنتي ويعلمونها عباد الله)**^(۱).

(خدا جان‌نشینانم را رحمت دهد. گفته شده: ای رسول الله ﷺ، جان‌نشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که سنت مرا احیاء کنند و آن را به بندگان خدا یاد بدهند).

و جان‌نشینان رسول خدا ﷺ کسانی هستند که سنت را احیاء و آن را به مردم آموزش دهند و احیای سنت به مفهوم خاص آن و نه فقط به نقل روایت است، و کسانی که سنت پیامبر ﷺ را می‌دانند آنها عترت و اهل بیتش می‌باشند و به همین جهت آنها را قرین کتاب خدا در حدیث ثقلین قرار دادند^(۲).

و از این حدیث می‌فهمیم که جان‌نشینان خدا همه انسانها نیستند بلکه افراد خاصی از مردم هستند که احاطه کامل علمی به قرآن که همان رسالت پیامبر اکرم ﷺ است دارند.

چهارم: شهادت و گواهی ائمه به این آیه هنگامی که از آن‌ها در مورد جان‌نشینان سؤال می‌شود.

شیخ کلینی (ره) با اسنادش روایت می‌کند: از محمد بن إسحاق بن عمار، که می‌گوید: به **أبي حسن اول - منظور امام کاظم علیهما السلام - گفتم: آیا به کسی که احکام دینم را از ایشان دریافت کنم ارشاد (راهنمایی) نمی‌کنید؟ فرمودند: (هذا ابني علي، إنَّ أبي أخذ بيدي فأدخلني إلى قبر رسول الله ﷺ، فقال: يا بني، إنَّ الله تعالى قال: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، وإنَّ الله تعالى إذا قال قولاً وفى به)**^(۳).

فرمودند: (این فرزندم علی، همانا که پدرم دستم را گرفت و بر قبر شریف رسول خدا (ص) وارد نمود، و فرمود: ای فرزندم همانا خداوند متعال فرمودند: (من در زمین خلیفه ای قرار می‌دهم)، و اگر خداوند سخنی بگویند به آن عمل می‌کنند).

و آن چه که در بحث‌های آتی خواهد آمد تأکید بر آن دارد.

۱- عوالي اللئالي: ج ۴ ص ۵۹، منية المريد: ص ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۵. وفي كنز العمال: رحمة الله على خلفائي. قيل: ومن خلفاؤك يا رسول الله؟ قال: (الذين يحيون سنتي ويعلمونها الناس) ج ۱ ص ۲۲۹.

۲ - حدیث ثقلین حدیث مشهوری است که بسیاری از علمای اهل سنت به طرق مختلف آنرا نقل کرده اند که از آنها: المقریزی في إمتاع الإسماع: ج ۵ ص ۳۷۸، والقندوزي في ينابيع المودة: ج ۱ ص ۱۰۹، الحاكم في المستدرک: ج ۳ ص ۱۱۰، الهيتمي في مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۴، الطبراني في المعجم الكبير: ج ۳ ص ۶۶، وغيرها.

۳- کافی: ج ۱ ص ۳۱۲، ارشاد: ج ۲ ص ۲۴۹، كشف الغمة: ج ۳ ص ۶۴.

وتا این جا گفتگوی امشب را پایان می دهیم و به امید خدا فردا شب بازهم همدیگر را خواهیم دید .

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً.

قسمت دوم

قانون نص (بیان) در روایات

فرزندان آمدند در حالیکه در مورد آنچه پدرشان به آنها گفته بود بحث و گفتگو میکردند. سپس نشسته و بعد از آن پدرشان بر آنها وارد شده و سلام کرد و جواب سلامش را دادند، به آنها گفت: ای فرزندانم حال شما چطور است؟

فرزندان: پدرجان خوبیم .

پدر: بحث و گفتگو که شما را خسته نکرده؟

فرزندان: نه پدر جان ما به آن چه شما عرض می کنید مانوس شدیم ، وتشکر ودعای خاص ما از آن شماست.

پدر: فرزندان عزیزم خداوند شما را توفیق دهد، از نکته پنجم که دیشب به آن رسیدیم شروع می کنم.

نکته پنجم: خداوند متعال بر خلیفه خود حضرت آدم علیه السلام نص صریح داشته و همچنین بر خلفای دیگر از زبان حجج الهی نیز نص و بیانی داشته اند ، و حضرت آدم علیه السلام جانشین بعد از خود را معرفی کرده است، و همچنین هر حجتی در مورد حجت بعد از خود نص و وصیتی داشته، و برخی از شواهد روایی که این حقیقت را روشن می سازد برای شما بیان خواهم نمود:

روایت اول: از ابي عبد الله علیه السلام، که می فرماید: (... ثم أوحى الله إلى آدم أن يضع ميراث النبوة والعلم ويدفعه إلى هابيل، ففعل ذلك فلما علم قابيل غضب وقال لأبيه: ألسنت أكبر من أخي وأحق بما فعلت به ؟ فقال: يا بني، إن الأمر بيد الله وأن الله خصّه بما فعلت فإن لم تصدقني فقربا قرباناً فأيكما قبل قربانه فهو أولى بالفضل، وكان القربان في ذلك الوقت تنزل النار فتأكله. وكان

قابیل صاحب زرع فقرب قمحاً رديئاً وکان هابیل صاحب غنم فقرب كبشاً سميناً فأكلت النار قربان هابیل، فأتاه إبليس فقال: يا قابیل، لو ولد لكما وكثر نسلكما افتخر نسله على نسلك بما خصه به أبوك ولقبول النار قربانه وتركها قربانك وإنك إن قتلته لم يجد أبوك بدّاً من أن يخلصك بما دفعه إليه فوثب قابیل إلى هابیل فقتله ...^(۱).

(سپس خداوند به حضرت آدم وحی نمود که میراث نبوت وعلم را واگذار و آن ها را به هابیل تحویل دهد، پس آن را انجام داد و زمانی که قابیل فهمید خشمگین شد و به پدرش گفت: آیا من بزرگ تر از برادرم نیستم و از آن به آنچه برای او کردی سزاوارتر نیستم؟ و فرمود: ای پسر من، همانا که امر در دست خداست و خدا به آن چه که من کردم مختصش نمود و اگر سختم را باور نداری قربانی را قربانی کنید و هر کس قربانش مورد قبول قرار گرفت وی به آن شایسته تر خواهد بود، و قربان در آن زمان آتشی از آسمان فرود می آمد و آن را می بلعید. و برای قابیل مزرعه ای بود و قابیل از مزرعه خود خوشه های خراب و پوسیده را به عنوان قربانی داد و هابیل صاحب گوسفندان بود و از میان گوسفندان قوچی چاق و بزرگ را به عنوان قربانی آورد، و آتش قربان هابیل را بلعید، و ابلیس پیش قابیل آمد و گفت: ای قابیل اگر برای تو فرزندی به وجود بیاید و نسل شما زیاد شود، نسل او (حضرت هابیل) بر نسل تو به آن چه پدرت او را مختص کرده و هم چنین قبول شدن قربانش توسط آتش و ترک قربانت توسط آن، افتخار می کنند، و اگر تو ایشان را بگشی پدرت کسی غیر از تو پیدا نمی کند که آن چه مختص شده (میراث نبوت) را به آن تحویل بدهد، و قابیل تصمیم به قتل هابیل نمود و او را به قتل رساند ...).

روایت دوم: واز ایشان عليه السلام روایت شده که می فرماید: (لما انقضت نبوة آدم وانقطع أكله أوحى الله إليه: يا آدم، أنه قد انقضت نبوتك وانقطع أكلك فأنظر إلى ما عندك من العلم والإيمان وميراث النبوة وآثار العلم والاسم الأعظم فاجعله في العقب من ذريتك عند هبة الله، فإني لن أدع الأرض بغير عالم يعرف به الدين ويعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد ما بين قبض النبي إلى ظهور النبي الآخر)^(۲).

۱- قصص انبياء جزائري: ص ۶۵.

۲- کافی: ج ۸ ص ۱۱۴، علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۹۵، کمال الدین: ص ۲۱۴.

(آنگاه که نبوت حضرت آدم تمام شد و خوراکش (تغذیه اش) قطع گردید ، خدا به ایشان وحی نمود: ای آدم همانا که نبوت تمام شده و تغذیه شما قطع گردید و بین آن چه که از علم و ایمان و میراث نبوت و آثار علم و اسم اعظم داری را به بعد از خود از فرزندان که همان هبه الله (بخشش خدا) تحویل دهید، که من زمین را بدون عالمی که به وسیله آن دین و اطاعتم شناخته می شود را خالی نمی گذارم و آن را وسیله نجات کسانی که ما بین دو پیامبر به دنیا می آیند را قرار می دهم (یعنی تا زمان پیامبر دیگر).

پس وصیت (تنصیب) از جانب خدای متعال می باشد و پیامبر و یا وصی پیامبر و یا وصی امام آن وصیت را از جهت تبلیغ آن را می رساند، لذا وقتی که خداوند علی بن ابی طالب (علیه السلام) را تنصیب نمود به آن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) امر داده است و فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^(۱).

(ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند).

پس تنصیب و تعیین از طرف خداوند می باشد و پیامبر و یا امام در آن دخالتی ندارد مگر از جهت تبلیغ و بیان امر خدای متعال و رساندن آن به مردم می باشد، پس هر امامی که اطاعتش بر مردم واجب است باید حتماً از جانب خدا و از طریق پیامبران و فرستادگانش مورد سفارش قرار داده شده باشد، زیرا که امام و یا حجت حتماً باید معصوم باشد، و معصوم کسی غیر از خدا ایشان را نمی شناسد. و شناخته نمی شود مگر با بیانی از جانب خداوند متعال . و مشخص کننده عصمتش بعنوان حجت خدا همان نص الهی و وصیت می باشد.

أبي عبد الله (علیه السلام)، می فرماید: (أَتْرُونَ الْمُوصِي مَتَّى يَوْصِي إِلَى مَنْ يَرِيدُ؟! لَا وَاللَّهِ، وَلَكِنْ عَهْدَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ لِرَجُلٍ فَرَجَلَ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ)^(۲).

۱- مائده: ۶۷.

۲- کافی: ج ۱ ص ۲۷۸، مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۷۰.

(آیا می بینید که وصیت کننده از ما به هر که بخواهد وصیت می کند؟! به خدا سوگند که این چنین نیست، و اما آن عهده‌ی از جانب خداوند و رسولش از مردی به مردی تا این که امر به صاحب آن برسد).

وهم چنین از ایشان علیه السلام روایت شده که می فرماید: (... إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَعَهُدٌ لِرَجَالٍ مَسْمُومِينَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزُوِيَهَا عَنْ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عليه السلام أَنْ اتَّخِذْ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِكَ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ لَا أُبْعَثَ نَبِيًّا إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِهِ، وَكَانَ لِدَاوُدَ عليه السلام أَوْلَادٌ عِدَّةٌ وَفِيهِمْ غَلَامٌ كَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ وَكَانَ لَهَا مَحَبًّا، فَدَخَلَ دَاوُدَ عليه السلام عَلَيْهَا حِينَ أَتَاهُ الْوَحْيُ فَقَالَ لَهَا: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ بِأَمْرِي أَنْ أَتَّخِذَ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِي، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: فَلْيَكُنْ ابْنِي، قَالَ: ذَلِكَ أُرِيدُ. وَكَانَ السَّابِقُ فِي عِلْمِ اللَّهِ الْمُخْتَوِّمُ عِنْدَهُ أَنَّهِ سَلِيمَانُ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُدَ: أَنْ لَا تَعْجَلْ دُونَ أَنْ يَأْتِيكَ أَمْرِي ...) ^(۱).

(امامت عهد معهودی است از جانب خدای عزوجل برای مردانی نامگذاری شده . امام حق ندارد آن را از کسی که بعد از او معین شده، دریغ بدارد . همانا که خدای تبارک و تعالی به داود عليه السلام وحی کرد: ازخاندانت یک وصی انتخاب کن زیرا در علم من چنین است که پیغمبری مبعوث نکنم جز این که از خاندانش یک وصی برای او باشد ، و داود فرزندانی بسیار داشت ، درمیان آن ها پسر بچه ای بود که مادرش نزد داود بود و او را دوست می داشت داود عليه السلام پس از دریافت این وحی نزد آن زن آمد (همسرش) و به او گفت: به راستی که خدای عزوجل به من وحی کرده و فرمان داده که از خاندانم یک وصی معین کنم ، همسرش به او گفت: بگذار پسر من باشد، داود عليه السلام گفت: من هم همین را می خواهم. و در علم خدا محتوم گشته که وصی او سلیمان است ، خداوند تبارک و تعالی به داود وحی کرد: تا زمانی که فرمان من به تو نرسیده شتاب مکن ...)

لذا علمای شیعه بر آن شدند که امامت با نص (بیان ، متن) ثابت می شود.

شیخ صدوق (ره) در وصف ائمه علیهم السلام می گوید: (...بریدن کسی که از آنها ببرد و روی گرداندن کسی که از آنها روی بگرداند به آنها ضرر و آسیبی نمی رساند مادامی که از جانب

پروردگار و بر زبان پیامبر خدا بر آنها منصوص شده باشند (نص صریح بر امامت آنها آمده باشد)^(۱).

و همچنین عرض کردند: (... و بیان کردیم که امام نخواهد بود مگر این که معصوم باشد و دیدیم که اگر عصمت در امامی واجب گردید راهی بجز اینکه پیامبر (ص) بر او وصیت کند نیست. زیرا که عصمت در ظاهر آفرینش (خلقت) نیست که با مشاهده شناخته شود پس لازم است که دانای غیب خدای متعال بر زبان پیامبرش در مورد ایشان نص و سفارش داده باشد، و آن به خاطر آن است که امام نخواهد بود مگر این که بر او نصی شده باشد. و همانا که نص (بیان) برای ما واضح گردید بعد از این که آن را از طرف حجج و آن چه که از اخبار صحیح و درست بیان کردیم، روشن نمودیم (...)^(۲).

شیخ طوسی (ره) عرض کرد: (... و لازم است که بر آن نص (سفارش) شده بعد از آن چه که در خصوص لوازم عصمت بیان کردیم. و آنگاه که عصمت به وسیله حس و مشاهده و نه به استدلال و نه به تجربه درک و شناخته نمی شود و به جز خدا کسی آن را نمی داند پس لازم است بر آن نص کرده و ایشان را از زبان دیگر مانند زبان پیامبر آن را آشکار و روشن سازد...)^(۳).

و شریف رضی (ره) عرض کرد: (... ما می دانیم از ضروریات است که هر عالمی از علمای امامیه بر این عقیده است که امام لازم است که معصوم باشد و بر ایشان منصوص (سفارش) شده باشد...)^(۴).

شیخ مظفر می گوید: (امامت جز با نصی (بیان) از خدای متعال بر زبان پیامبر و یا زبان امام قبل از ایشان نخواهد بود. و آن با اختیار و انتخاب از طرف مردم نیست، و این اختیار را ندارند که هر وقت بخواهند یکی را تنصیب کنند را منصوب می کنند و هر گاه خواستند امامی را برای خود تعیین کنند، تعیین می کنند، و هر گاه خواستند ایشان را بر کنار کنند بر کنار نمایند، تا این که بدون امام باقی بمانند درست باشد، بلکه (هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است) مطابق آن چه که از آن رسول بزرگوار در حدیث وارد شده. و بر این

۱- کمال الدین: ص ۲۴۷.

۲- معانی الأخبار: ص ۱۳۶.

۳- اقتصاد: ص ۱۹۴.

۴- رسائل مرتضی: ج ۲ ص ۳۶۸.

اساس در هر زمانی از زمان ها نباید از امام واجب اطاعت که از خدای متعال منصوب شده است خالی بماند، چه بشر بخواهد و یا نخواهد، چه ایشان را یاری دهند و یا یاری ندهند، از ایشان اطاعت کنند و یا نکنند، و چه بخواهد حاضر باشد و یا غایب از دید گاه مردم باشد، همان طور که اگر غیبت پیامبر در غار و شعب ابی طالب درست باشد، غیبت امام نیز درست خواهد بود و فرقی در حکم عقل بین طول غیبت و کوتاهی آن وجود ندارد.

خدای متعال می فرماید: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(۱)، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است و می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^(۲). و هر امتی در گذشته اندازنده‌ای داشته است!.

و این حقیقت برای هر کس که حیات وزندگی اهل بیت را خوانده باشد واضح و روشن شده است، و هر امامی بر امام بعد از خودش سفارش می کند، و لذا این امر را حتی در وصیت رسول خدا (ص) که در شب های آینده آنرا برای شما ذکر خواهیم کرد را می یابیم، بطوری که به هر امامی امر شده که امامت و یا خلافت را به امام بعد از خود تسلیم نماید.

و وصیت یک قانون الهی است که به وسیله آن حججش را ثابت می کند، و از همین جاست که حجج الهی از دیگران با وصیت جدا شدند، و حجتی را نمی یابی مگر این که از طرف حجج قبل از خود به او سفارش شده است، بر خلاف مدعیان دیگر، که آن ها هیچ وصیتی ندارند، زیرا آن یک قانون الهی است که آن را وسیله شناخت حجج خدا قرارداد شده است، و از همین جا می فهمیم که حضرت محمد ﷺ پیامبری بود بر خلاف بعضی از کسانی که ادعای پیامبری کردند، زیرا به آن سفارش شده و بر زبان حجج قبلی ذکر شده است، و حجج الهی اوصاف حضرت محمد ﷺ و آن چه که متعلق به معرفتش بود را بیان و روشن کرده اند.

و ائمه: پدر جان، وصیتی که به آن اشاره می کنید از جانب پیامبر ﷺ صادر شده است و از جانب امام مهدی ﷺ صادر نشده است، و چرا وصیت از طرف امام مهدی ﷺ همان طور که ائمه قبلی به امام بعد از خود وصیت می کردند، صادر نشده است؟

۱- رعد: ۷.

۲- فاطر: ۲۴.

۳- عقائد امامیه: ص ۶۶.

پدر: ای فرزندانم به یک امر مهم توجه کنید، و آن این که روایات گفته اند که قائم ویا حضرت مهدی علیه السلام به سوی شما می آید وبا وصیت رسول خدا ﷺ بر شما احتجاج می کند وروایاتی که این حقیقت را بیان می کنند را برای شما نقل می کنم:

روایت اولی: أبی عبد الله علیه السلام می فرماید: (أترون الأمر إلینا أن نضعه فیمن شئنا، کلا والله إنه عهد من رسول الله ﷺ إلى علي بن أبي طالب علیه السلام رجل فرجل إلى أن ینتهی إلى صاحب هذا الأمر) ^(۱).

(آیا شما می بینید که امر بدست ماست که هرجا دوست داشته باشیم قرار دهیم، هرگز به خدا، آن عهدهی از رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام واز مردی به مردی دیگر تا این که به صاحب این امر منتهی شود).

وشاید مقصود از صاحب این امر خود یمانی قائم علیه السلام باشد وآن از مفهوم فرموده اش: (عهدهی از رسول خدا ﷺ) بدست می آید، واین عهد را روایات دیگری بیان نموده اند ودستور داده اند از کسی که این عهد را بیاورد باید پیروی نمود، ومقصود از صاحب عهد در آن روایات همان یمانی است، همان طور که قبلاً گفته شده است، ودر روایت دوم نیز خواهد آمد که تصریح نموده به این که صاحب عهد مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشد وواست که وصایت بعد از پدرش به او منتهی می شود، ودر آن اشاره ای وجود دارد به این که صاحب امر در وصیت رسول خدا ﷺ ذکر شده است، واین امر قبلاً بر شما گذشت(در مورد آن صحبت شده است)همان طور که به آن در آینده اشاره خواهد شد.

روایات دوم: امام باقر علیه السلام می فرماید: (وإیاک وشذاذ من آل محمد ﷺ، فإنّ لآل محمد وعلي راية ولغيرهم رایات، فالأزم الأرض ولا تتبع منهم رجلاً أبداً حتی ترى رجلاً من ولد الحسين، معه عهد نبي الله ورأيته وسلاحه، فإنّ عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين ثم صار عند محمد بن علي، ويفعل الله ما يشاء) ^(۲).

(بر حذر باشید از کسانی که خود را به دروغ به آل محمد نسبت می دهند. که همانا برای آل محمد و علی علیه السلام پرچمی (یک پرچم) است و برای دیگران پرچم ها. پس در جای خودت

ثابت باش و از هیچ کس ابداً تبعیت نکن تا مردی را از فرزندان حسین علیه السلام ببینی که با او عهد (وصیت) رسول خدا (ص) و پرچم او و سلاح او باشد زیرا عهد پیامبر در نزد علی بن حسین علیه السلام شد و سپس نزد محمد بن علی علیه السلام قرار گرفت و خداوند هر چه را اراده کند انجام می دهد).

و این روایت دلالت به کسی می کند آن که می آید همراه او عهد حضرت محمد صلی الله علیه و آله است ، و حضرت علیه السلام در خود روایت دوم می فرماید: **(ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله صلی الله علیه و آله وراثته وسلاحه)** ^(۱).

(هر چیزی برای شما ایجاد اشکال یا شبهه کند ، وصیت و پرچم و سلاح پیامبر خدا (ص) ، جای هیچ گونه شبهه و اشکال برایتان باقی نمی گذارد).

و راز در آن همان آمدنش قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام می باشد زیرا مقصود از قائم ویا مهدی که با وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله احتجاج می کند، همان یمانی است که ظهورش یکی از حتمیاتی که قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام قرار داده شده است .

و در اصل همان وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که ائمه علیهم السلام خود آشکار کننده و مبلغین آن هستند.

و به خاطر این که وصیت يك قانون الهی که بوسیله آن حججش تمیز داده می شوند ، پس خداوند نمی گذارد کسی غیر از صاحب اصلیش مدعی آن شود، و هر کس به دروغ مدعی آن شود خدا از آن انتقام خواهد گرفت، و در این مورد روایاتی ذکر خواهم نمود:

روایت اول: ولید بن صبیح روایت می کند که: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرماید: **(إنّ هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلاّ تبر الله عمره)** ^(۲).

(همانا اگر این امر را کسی غیر از صاحب اصلی مدعی آن شود خداوند عمرش را کوتاه می کند).

پس ای فرزندانم ملاحظه کنید که هر کس به دروغ مدعی وصایت را بکند خداوند به او مهلت نمی دهد، بلکه عمرش را کوتاه می کند (یعنی از بین می برد) و آن به خاطر حفاظت خدا

۱- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۳.

۲- کافی: ج ۱ ص ۳۷۳، امامت و بصیرت: ص ۱۳۶، مناقب آل أبي طالب: ج ۱ ص ۲۲۱، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۱۲.

از قانونی که به وسیله آن حشش را به مردم ثابت می کند. و از همین جا می فهمیم که اگر شخصی پیدا شود و مدعی وصیت شود و این ادعا سال ها ادامه پیدا کند، بر حسب این قانون او صاحب حق خواهد بود، وگرنه چرا خدا به او فرصت داده و عمرش را کوتاه نکرده است .

آقای مازندارنی گفت: هر کس که ادعا نمود که خودش صاحب امر است در حالی که او صاحب امر نیست خداوند عمرش را کوتاه و قطع می کند همان طور که بر بیشتر کسانی که مدعی شدند، اتفاق افتاد.

روایت دوم: از علی بن رئاب، از ابی عبد الله (علیه السلام) و زرارۀ از ابی جعفر (علیه السلام) روایت می کند:

(لما قتل الحسين أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين (علیه السلام) فخلا به ثم قال له: يا بن أخي، قد علمت أن رسول الله (ﷺ) كان قد جعل الوصية والإمامة من بعده إلى علي بن أبي طالب (علیه السلام) ثم إلى الحسن (علیه السلام) ثم إلى الحسين (علیه السلام)، وقد قتل أبوك ولم يوص وأنا عمك وصنو أبيك وولادتي من علي وأنا في سني وقديمي أحق بها منك في حدثك فلا تنازعني الوصية والإمامة ولا تجانبني، فقال له علي بن الحسين: يا عم، اتق الله ولا تدع ما ليس لك بحق إني أعظك أن تكون من الجاهلين. يا عم، إن أبي صلوات الله عليه أوصى إليّ قبل أن يتوجه إلى العراق وعهد إليّ في ذلك قبل أن يستشهد بساعة، وهذا سلاح رسول الله (ﷺ) عندي فلا تتعرض لهذا فإني أخاف عليك نقص العمر وتشتت الحال، تعال حتى نتحاكم إلى الحجر الأسود ونسأله عن ذلك). (وقتی که امام حسین (علیه السلام) شهید شدند محمد بن حنفیه به دنبال علی بن حسین (علیه السلام) فرستادند و با هم خلوت نمودند سپس به ایشان گفتند: ای فرزند برادرم ، می دانم که رسول الله (ﷺ) وصیت و امامت بعد خود را به حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) سپس به حضرت امام حسن (علیه السلام) و سپس به امام حسین (علیه السلام) قرار داده است ، و پدرت به شهادت رسیده است و وصیت ننموده است و من عمو و مانند پدرت هستم و ولادتم از حضرت علی (علیه السلام) می باشد و دارای سنی بالا و از شما تجربه بیشتری دارم و من به امر امامت مستحق تر از شما هستم و در مورد وصیت و امامت با من منازعه و مجادله نکن و حضرت علی بن حسین (علیه السلام) فرمودند: ای عمو؛ همانا که پدرم قبل از این که متوجه عراق شود در مورد وصیت نمودن و یک ساعت قبل از این که شهید شود از من عهد گرفت، و این سلاح رسول خدا (ﷺ) پیش من می باشد و متعرض آن نشو که من از کوتاهی عمر و دگرگونی احوال بر شما می ترسم ، بیا که پیش حجر اسود برویم و از او داوری بخواهیم و در مورد آن از آن بپرسیم).

أبو جعفر عليه السلام می فرماید: (وكان الكلام بينهما بمكة فانطلقا حتى إذا أتيا الحجر فقال علي لمحمد: إبدأ وابتهل إلى الله وسله أن ينطق لك، فسأله محمد وابتهل في الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم يجبه، فقال له علي بن الحسين عليه السلام: أما إنك يا عم لو كنت وصياً وإماماً لأجابك، فقال له محمد: فادع أنت يا بن أخي وسله، فدعا الله علي بن الحسين بما أراد ثم قال أسألك بالذي جعل فيك ميثاق الأنبياء والأوصياء وميثاق الناس أجمعين لما أخبرتنا من الوصي والإمام بعد الحسين بن علي عليه السلام، فتحرك الحجر حتى كاد أن يزول عن موضعه ثم أنطقه الله بلسان عربي مبين فقال: اللهم إنَّ الوصية والإمامة بعد الحسين بن علي عليه السلام إلى علي بن الحسين بن علي عليه السلام ابن فاطمة عليها السلام بنت رسول الله ﷺ صلوات الله عليهم، فانصرف محمد بن الحنفية وهو يتولى علي بن الحسين^(۱).

(وسخن میان آن‌ها در مکه بوده است و رفتند و در نزد سنگ آمدند و علی عليه السلام به محمد گفت: شروع کن و ابتهل کن واز خدا بخواه که سنگ را برایت به سخن آورد، و محمد سوال نمود و شروع به خواندن دعا نمود و از خدا خواست که سنگ را به سخن آورد ولی جوابی نگرفت، و حضرت علی بن حسین عليه السلام به ایشان فرمودند: شما ای عمو اگر وصی و امام بودی، جواب شما داده می شد و محمد به ایشان گفتند: ای فرزند برادرم شما دعا کنید و از او پرسید، و حضرت علی بن حسین عليه السلام به آن چه می خواست دعا نمود سپس فرمودند از شما به حق کسی که در شما ميثاق انبياء و اوصياء و ميثاق (عهد و پیمان) تمام مردم قرار داده، سؤال می کنم که به ما خبر دهید چه کسی وصی و امام بعد از امام حسین بن علی عليه السلام می باشد، و سنگ تکان خورد به طوری که نزدیک بود از جایگاهش جدا شود سپس با زبان عربی فصیح سخن گشود و گفت: خداوند امانا که وصیت و امامت بعد از حضرت امام حسین عليه السلام به حضرت علی بن حسین عليه السلام فرزند حضرت فاطمه دختر رسول الله که درود خداوند بر آن‌ها باد می رسد، و محمد بن حنفیه در حالی که ولایت حضرت علی بن حسین عليه السلام منصرف شد).

و به این عبارت ای فرزندانم توجه کنید: (أخشي عليك نقص العمر وتشت الحال).

(بر کوتاهی عمر و دگرگونی احوال بر شما نگرانم).

ومازندرانی در شرح اصول کافی بر این روایت تعلیق کرده و می گوید: این که ایشان علیه السلام اشاره نمودند که به امر امامت از او سزاوارتر است به خاطر دو امر معتبر در امر امامت است که یکی از آن ها وصیت می باشد و دیگری وجود سلاح پیامبر ﷺ در نزد خود که آن ها برای وی می باشند^(۱).

ای فرزندان عزیزم به این عبارت توجه کنید: (همانا که وصیت و امامت را قرارداد است)، این که عطف امامت بر وصیت به معنای آن است که امامت به وصیت قائم و پایدار است؛ و به همین جهت محمد بن حنفیه در مورد امامت با حضرت امام سجاد علیه السلام مناقشه نمود، و می دانست که امامت بر وصیت استوار است، پس مدعی شد که امام حسین علیه السلام وصیت نکرده است، و امام سجاد علیه السلام برای ایشان ثابت کرد که خود وصی امام حسین علیه السلام و همان امام واجب اطاعت می باشد.

روایت سوم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان به فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: (یا بنی، إِنَّ أَخَاكَ سَيَجْلِسُ مَجْلِسِي وَيَدْعِي الْإِمَامَةَ بَعْدِي فَلَا تَنَازَعَهُ بِكَلِمَةٍ فَإِنَّهُ أَوَّلُ أَهْلِي لِحَقِّهَا^(۲))،^(۳).

(ای فرزندانم ، همانا که برادرت در جایگاه من می نشیند و مدعی امامت بعد از من می شود و با هیچ کلمه ای با وی مناقشه نکن که او اولین کسی است از خانواده ام که به من ملحق می شود).

و دلیل این که او اولین کسی از خانواده اش که به ایشان ملحق می شود، آن نشستنش به جایگاه پدرش است، که او وصی حضرت محمد ﷺ و امام واجب اطاعت می باشد . و بعد از پدرش امام صادق علیه السلام هفتاد و یک روز نود روز باقی ماند و مُرد.

۱- شرح اصول کافی: ج ۶ ص ۲۹۰.

۲- من لا يحضره فقيه: ج ۴ ص ۵۴۲، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۶۱، تاریخ آل زرار: ص ۸۷، اختیار معرفت رجال: ج ۲ ص ۵۲۵، معجم رجال الحديث: ج ۱۱ ص ۱۵۴.

۳- قال الشيخ الطوسي: (الفتحية: فرقة من الشيعة قالوا بإمامة علي أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة من بعده إلى جعفر بن محمد عليه السلام، ثم اعتقدوا إمامة عبد الله بن جعفر عليه السلام، وتعللوا في ذلك بأنه كان أكبر ولد أبيه عليه السلام وأن أباه قال: الإمامة لا يكون إلا في الأكبر من ولد الإمام. وسمّوا بالفتحية؛ لأنّ عبد الله بن جعفر كان أفتح الرجلين - أي عريضهما - أو كان أفتح الرأس، ... ، مع أنّ عبد الله بن جعفر عليه السلام مات بعد أبيه عليه السلام بسبعين أو تسعين يوماً) من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۵۴۲.

واز این جا در می یابیم که وصیت عهد الهی برای حججش می باشد که با آن تشخیص داده می شوند، واین همان چیزی که امام رضا علیه السلام در دیدار با جاثلیق نصاری وراس جالوت بیان نمودند که بسیاری از مولفین شیعه آن را روایت کردند، وآن مطلب طولانی است که به نقل قسمت هایی از آن می پردازم ، ونصی که در بحار الانوار شیخ مجلسی (ره) آمده را نقل می کنم:

(إِنَّ الرضا التفت إلى الجاثليق فقال: هل دل الإنجيل على نبوة محمد ﷺ ؟ قال: لو دل الإنجيل على ذلك ما جحدناه، ... إلى أن يقول: قال الرضا عليه السلام: فإن قررتك أنه اسم محمد وذكره وأقر عيسى به وأنه بشر بني إسرائيل بمحمد لتقر به ولا تنكره ؟ قال الجاثليق: إن فعلت أقررت فاني لا أرد الإنجيل ولا أجحد، قال الرضا عليه السلام: فخذ عليّ السفر الثالث الذي فيه ذكر محمد وبشارة عيسى بمحمد. قال الجاثليق: هات! فأقبل الرضا عليه السلام يتلو ذلك السفر من الإنجيل حتى بلغ ذكر محمد فقال: يا جاثليق، من هذا الموصوف ؟ قال الجاثليق: صفه، قال: لا أصفه إلا بما وصفه الله، هو صاحب الناقة والعصا والكساء، النبي الأمي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراة والإنجيل، يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم يهدي إلى الطريق الأقصد، والمنهاج الأعدل، والصراط الأقوم. سألتك يا جاثليق: بحق عيسى روح الله وكلمته، هل تجدون هذه الصفة في الإنجيل لهذا النبي؟ فأطرق الجاثليق ملياً وعلم أنه إن جحد الإنجيل كفر، فقال: نعم، هذه الصفة من الإنجيل، وقد ذكر عيسى في الإنجيل هذا النبي ولم يصح عند النصاري أنه صاحبكم، فقال الرضا عليه السلام: أما إذا لم تكفر بجحود الإنجيل وأقررت بما فيه من صفة محمد، فخذ عليّ في السفر الثاني فإني أوجدك ذكره وذكر وصيه وذكر ابنته فاطمة، وذكر الحسن والحسين. فلما سمع الجاثليق ورأس الجالوت ذلك علما أن الرضا عليه السلام عالم بالتوراة والإنجيل، فقالا: والله قد أتى بما لا يمكننا رده ولا دفعه إلا بجحود التوراة والإنجيل والزبور، ولقد بشر به موسى وعيسى جميعاً ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة أنه محمد هذا، فأما اسمه فمحمد فلا يجوز لنا أن نقر لكم بنبوته، ونحن شاكون أنه محمدكم أو غيره، فقال الرضا عليه السلام: احتججتكم بالشك، فهل بعث الله قبل أو بعد من ولد آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد ؟ أو تجدونه في شيء من الكتب الذي أنزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد ؟ فأحجموا عن جوابه، وقالوا: لا يجوز لنا

أَن نَقْرَ لَكَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ مُحَمَّدُكُمْ؛ لِأَنَّا إِن أَقْرَرْنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيهِ وَابْنَتِهِ وَابْنِيهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ أَدْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرِهًا^(۱).

(امام رضا (علیه السلام) رو به جاثلیق نمود و فرمودند: آیا انجیل بر نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ارشاد نموده است ؟ گفت: اگر بر آن ارشاد کرده ایشان را منکر نمی شدیم ، ... تا آنجا که می گوید: امام رضا (علیه السلام) فرمودند: و اگر برای شما ثابت کنم که نام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و یادش آمده و حضرت عیسی (علیه السلام) به آن اقرار کرده و مؤثره آمدنش را به بنی اسرائیل بشارت داده ، آیا اقرار خواهی نمود و منکر نمی شوید ؟ جاثلیق گفت: اگر انجام دهید اقرار می کنم که من انجیل را رد نمی کنم و منکر نمی شوم ، امام رضا (علیه السلام) فرمودند: سفر سوم را بر من بگیر که در آن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ذکر شده و در آن حضرت عیسی (علیه السلام) به آمدن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بشارت داده است ، جاثلیق گفت: بفرمایید، و امام رضا (علیه السلام) شروع به خواندن آن سفر از انجیل گردید تا این که ذکر حضرت محمد را خواند و فرمودند: ای جاثلیق این شخص موصوف شده چه کسی است ؟ جاثلیق گفت: برایم وصف کن ، فرمودند: وصفش نمی کنم مگر با همان وصفی که خداوند ایشان را وصف نموده است ، ایشان همان صاحب شتر و عصا و عبا می باشند، پیامبر امّی که در کتاب تورات و انجیل در نزد آنها نوشته شده ، آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کند، و نیکی ها را بر آن ها حلال و خبیث (بدی ها) را بر آن ها حرام می کند واز آن ها بار گران و زنجیر هایی که بر گردن آن هاست بر زمین می گذارد و به راه متوسط (میانه) و هدف درست ، و مسیر پایدار هدایت می کند. ای جاثلیق از شما سوال می کنم: شما را به حق عیسی روح الله و کلمه ایشان قسم می دهم ، آیا این صفات را در انجیل برای این پیامبر نمی یابید؟ و جاثلیق متحیر باقی ماند و دانست که اگر انجیل را منکر شود کافر خواهد شد لذا گفت: بله، این صفات در انجیل است و حضرت عیسی این پیامبر را در انجیل ذکر کرده است ولی در نزد نصارا ثابت نشده که ایشان همان صاحب شما است، و امام رضا (علیه السلام) فرمودند: اما اگر به انکار انجیل کافر نشدی و به آن چه که از صفات حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که در آن آمده اقرار کردی ، پس حالا سفر دوم را از من بشنو که من ذکر ایشان و وصیش و دخترش فاطمه (س) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را برای شما می یابم . و هنگامی که

۱- بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۷۵. و هر کس که دوست دارد اطلاعات بیشتری کسب کند می تواند به اضافات عدد (۱) که در آن احتیاج امام رضا (علیه السلام) به طور کامل خواهد یافت.

جاثلیق و راس جالوت آن را شنیدند و فهمیدند که امام رضا علیه السلام به انجیل و تورات آگاه است ، گفتند: به خدا سوگند با چیزی آمده که ما نمی توانیم آن را رد و دفع کنیم مگر به انکار تورات و انجیل و زبور، زیرا حضرت موسی و عیسی همگی به آمدنش بشارت داده اند اما در نزد ما به درستی مقرر نشده که ایشان همان حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد، اما فقط به این که نام ایشان محمد صلی الله علیه و آله باشد بر ما جایز نیست که به نبوتش اقرار کنیم و ما شک داریم به این که ایشان همان محمد صلی الله علیه و آله شما باشد و امام رضا علیه السلام فرمودند: شما به شک احتجاج نمودید، آیا خداوند قبل و یا بعد از فرزندان حضرت آدم تا به امروز پیامبری را فرستاده است که نامش محمد باشد؟ و یا در چیز از کتا بهایی که خداوند بر تمامی انبیاء نازل کرده کسی غیر از حضرت محمد می یابید؟ و از جواب دادن در مانده شدند و گفتند: بر ما جایز نیست که برای شما اقرار کنیم که این محمد همان محمد شماست ، زیرا اگر ما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصیش و دختر و فرزندانش بر اساس آن چه شما ذکر کردید اقرار کنیم ما را با اکراه و وارد اسلام نموده اید...).

عزیزانم ملاحظه کنید که امام رضا علیه السلام در چه اموری با آن ها احتجاج نمود:

اول: به این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به وی وصایت و سفارش شده ، و نام وی در کتب الهی گذشته ذکر شده است و حجج گذشته بروی تاکید و سفارش کرده اند.

دوم: به این که شخص مذکور و موصوف از زبان حضرت موسی و عیسی علیه السلام در کتب تورات و انجیل با همان اوصافی که توصیف شده آمده است و ایشان علیه السلام صفات حضرت را از تورات و انجیل و زبور بیان نمودند.

سوم: و هر کس او را با وجود بیان این اوصاف انکار کند در واقع به آن چه که در کتب الهی موجود است انکار کرده است ، و آن چه که حضرت موسی و عیسی با آن آمده اند نیز انکار کرده است.

چهارم: خداوند قبل و بعد از فرزندان آدم علیه السلام تا به امروز پیامبری را نفرستاد که نامش حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد و هم چنین آن کسی که در کتاب ها به آن وصیت و سفارش شده آیا غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

و در نهایت آنها اعتراف نمودند اما به خاطر وجود مصالح مانع ایمان آوردن آن ها شد. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به وی نص شده و آثار شخصیتش از طرف حجت های الهی گذشته بیان

و واضح گردیده است ، و حضرت محمد (ص) آمد ، و فرمودند: براستی که من همان صاحب آن صفات یاد شده هستم و در تورات و انجیل و زبور بر من منصوص شده و مرا مشخص کردند.

واثق: ای پدر معنی آن این است که وصیت غیر از صاحب بحق کسی نمی تواند مدعی آن شود، و گرنه لزوم این که آن صفات ذکر شده، میزانی که به وسیله آن صاحبش شناخته می شود نخواهد بود ، و در آن صورت ذکر آن بیهوده و بی فایده می باشد.

پدر: بله آفرین واثق جان ، پس ای فرزندانم میزان تشخیص آن وصیت است . و اگر احتجاج امام رضا (علیه السلام) درست و صحیح باشد - که قطعاً درست و صحیح است - پس استدلال غیر او (علیه السلام) نیز درست می باشد، و آن همان چیزی است که ما می خواهیم ثابت نماییم، آن همان طور که امام رضا (علیه السلام) بر یهود و نصارا احتجاج نمود به این که حضرت محمد (ص) نام و وصفش در کتاب های آن ها ذکر شده و بر آن ها لازم است که به آن اعتراف نمایند ، همین طور امروز سید احمد الحسن (علیه السلام) نام و وصفش در کتب مسلمین و غیر آن ها ذکر شده و بر آن ها لازم است که به آن اعتراف نمایند.

واثق: بله پدر هرگز نشنیدیم که مسیلمه و یا عنسی و یا سجاح هر یک از آنها وصیتی را بلند کرده و به آن احتجاج کند که وی پیامبر است، و هم چنین غیر از آن ها که ادعای جانشینی برای پیامبر کردند مانند ابو بکر و عمر و عثمان ، هرگز پیامبر بر آن ها نص و بیانی ذکر ننموده اند. احمد: اما ای پدر فرعون ادعای خدایی بر مردم نمود همان طور که قرآن کریم می فرماید: ﴿فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^(۱).

(و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود،* و گفت: من پروردگار برتر شما هستم!).

پدر: در آن جا دعوت هایی وجود دارند که از ریشه باطل هستند و برای صاحبان عقل قابل فهم و درک می باشد و آن به خاطر این است که بطلانش در خود آن است، و از جمله آن ها دعوت مردم به این که خود خدای آنهاست ، همان طور که فرعون ادعا نمود، و این نیاز به استدلال بر بطلان آن ندارد ، بلکه ادعای آن برابر با باطل بودن آن است ، پس هر کس ادعا کند که او پروردگار بزرگ برای مردم است ممکن نیست کسی در این دعوتش او را تصدیق کند .

اما ادعا به این که شخص پیامبر یا وصی پیامبر باشد مانند دعوت اولی که خود از اول به خودی خود باطل است نیست ، بنابراین اینگونه نیست که هرکس ادعای پیامبری یا وصیت بکند دروغ گو است، پس نفس ادعا باعث تکذیب شخص مدعی نمی شود، بلکه بر مدعی واجب است که دلیل دعوت خود را نشان دهد، و دلیلی که دعوت حجج الهی را ثابت می کند آن نص (بیان) و وصیت است.

ولذا دلیلی در خصوص ادعای وصیت وارد شده، که کسی غیر از صاحب اصلی آن نمی تواند مدعی آن شود و اگر کسی به دروغ و نیرنگ ادعای آن را بکند خداوند عمرش را کوتاه می کند.

احمد: پدر جان یعنی چقدر می ماند تا خداوند عمرش را کوتاه کند؟ شاید شخصی بگوید که عمر کسی بدون ادعا هفتاد سال باشد و بعد از مدعی شدن پنجاه سال خواهد شد؟ پدر: نه فرزندم: این طور نیست ، مدتی قبل گفتیم که چگونه عبدالله افطح بعد از نشستن در جایگاه پدرش امام صادق علیه السلام، بعد از آن هفتاد و یک روز باقی ماند و فوت کردند.

و ظاهراً منظور از کوتاهی عمر عدم بقاء مدعی دروغین برای مدت طولانی بعد از ادعای وصیت و امامت می باشد، تا فعل خداوند - یا کوتاهی عمر - در مدت کوتاهی در آن دیده شود. و گرنه مدعی دروغین با کمک قانون الهی که مختص حجج خدا می باشد شروع به تحریف دین می کند، و این ممکن نخواهد بود.

حمود: پدر آیا وصیت و نص (بیان) فقط پیامبر بودن را ثابت می کند یا امامت را نیز ثابت می کند؟

پدر: وصیت قانونی است برای تمام حجج الهی خواه پیامبران یا اوصیای پیامبران باشند، و از همین جا یک قانون متحد بین نبوت و امامت یافت می شود، و در آن جا تشابه و همسانی بین پیامبران و امامان وجود دارد، و این همان چیزی است که شیخ صدوق در پاسخ به کسی که به عدم وجود تشابه قایل بود، بیان کرده است .

می گوید: ... همانا فرستادگانی که قبل از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، جانشینان آنها پیامبر بودند، و هر وصی بنا به وصیت حجت خود از زمان حضرت وفات حضرت آدم علیه السلام تا عصر پیامبر ما بر خواسته پیامبر بود، مانند وصی حضرت آدم که فرزندش شیت بود ، و او همان هبه

الله (بخشش خدا) در علم خاندان محمد (ص) می باشد پیامبر بود، ومانند وصی نوح که فرزندش سام که پیامبر بود، ومانند ابراهیم که وصیش فرزندش اسماعیل پیامبر بود، ومانند موسی که وصیش یوشع بن نون که پیامبر بود، ومانند عیسی که وصیش شمعون صفا پیامبر بود، ومانند داود که وصیش فرزندش سلیمان پیامبر بود. و اوصیای پیامبر ما (ص) پیامبر نبودند؛ زیرا که خداوند حضرت محمد (ص) را آخرین پیامبر برای این امت ها قرار داد و آن به خاطر کرامت و برتری برای ایشان (ص) است، پس پیامبران و امامان در وصیت با هم تشابه دارند همانطور که در آن چه از تشابه آنها تقدیم کردیم پس پیامبر وصی و امام وصی می باشد، و وصی امام و پیامبر امام می باشد، و پیامبر حجت و امام حجت می باشد، و هیچ اشکالی در تشابه بین ائمه و انبیاء وجود ندارد.

و هم چنین رسول خدا (ص) به تشابه افعال اوصیاء بین آن چه میان اول و آخر از داستان یوشع بن نون وصی حضرت موسی با صفراء دختر شعیب همسر حضرت موسی و داستان امیر المومنین (علیه السلام) وصی رسول الله (ص) با عایشه دختر ابی بکر، و لزوم غسل کردن پیامبران بعد از وفاتشان توسط اوصیائشان، خبر داده است (۱).

احمد: ای پدر چرا نص الهی (بیان خدا)؟

پدر: این دوروایت را برای شما بیان می کنم تا آن چه احمد گفته روشن شود:

روایت اول: امام علی بن حسین (علیه السلام) می فرماید: (الإمام منّا لا یكون إلاّ معصوماً ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة فیعرف بها، ولذلك لا یكون إلاّ منصوباً. فقیل له: یا ابن رسول الله، فما معنی المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله، وحبل الله هو القرآن لا یفترقان إلى يوم القيامة، والإمام یهدی إلى القرآن والقرآن یهدی إلى الإمام، وذلك قول الله تعالى: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ﴾ (۲) (۳).

(امام از ما نخواهد بود مگر این که معصوم باشد و عصمت در ظاهر آفرینش نیست تا به وسیله آن شناخته شود، و آن نخواهد بود مگر این که به وی منصوب (سفارش) شده است. و به وی گفته شده: ای فرزند رسول الله، معنی معصوم چیست؟ فرمود: او معصوم به ریسمان خداوند است، و ریسمان خدا همان قرآن که تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند، و امام به سوی

۱- کمال الدین: ص ۲۶.

۲- اسراء: ۹.

۳- معانی اخبار: ص ۱۲۳، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۹۴.

قرآن هدایت می‌کند و قرآن به سوی امام هدایت می‌کند، و آن فرموده خداوند است که می‌فرماید: این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند؛).

روایت دوم: سعد بن عبد الله قمی در حدیث طولانی که ایشان از امام مهدی (علیه السلام)، که کودکی خردسال در زمان حیات پدرش حسن عسکری (علیه السلام)، بودند سؤال نمود و گفتند: (سرورم به من خبر دهید که به چه دلیل مردم را از انتخاب امام برای خود منع می‌کنید؟ فرمودند (علیه السلام): مصلح أم مفسد؟ قلت: مصلح، قال: فهل يجوز أن تقع خيرتهم على المفسد بعد أن لا يعلم أحد ما يخطر ببال غيره من صلاح أو فساد؟ قلت: بلى، قال: فهي العلة التي أوردتها لك ببرهان يثق به عقلك، اخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم الله وأنزل الكتب عليهم وأيدهم بالوحي والعصمة، إذ هم أعلام الأمم وأهدى إلى الاختيار منهم، مثل موسى وعيسى (عليهما السلام) هل يجوز مع وفور عقلهما وكمال علمهما إذا هما بالاختيار أن تقع خيرتهما على المنافق وهما يظنان أنه مؤمن؟ قلت: لا، قال: هذا موسى كلیم الله مع وفور عقله وكمال علمه ونزول الوحي عليه اختار من أعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربّه سبعين رجلاً ممن لا يشك في إيمانهم وإخلاصهم فوقعت خيرته على المنافقين، قال الله تعالى: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾^(۱)، إلى قوله: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ﴾^(۲)، بظلمهم، فلما وجدنا اختيار من اصطفاه الله للنبوّة واقعاً على الأفسد دون الأصلح وهو يظن أنه أصلح دون الأفسد علمنا أن لا اختيار إلاّ ممن يعلم ما تخفي الصدور وما تكن الضمائر وتنصرف عليه السرائر، وإن لا خطر لاختيار المهاجرين والأنصار بعد وقوع خيرة الأنبياء (عليهم السلام) على ذوي الفساد لما أرادوا أهل الإصلاح^(۳).

(سرورم به من خبر دهید که به چه دلیل مردم را از انتخاب امام برای خود منع می‌کنید؟ فرمودند (علیه السلام): اصلاح کننده یا مفسد؟ گفت: اصلاح کننده ، فرمود: آیا ممکن است که انتخاب آن ها بر شخص مفسد باشد بعد از این که شخصی نمی‌داند که چه چیزی در خاطر آن از اصلاح و یا فساد وجود دارد؟ گفتیم: بله ، فرمود: آن همان علتی که برایت گفتم برهانی است که عقلت به آن اطمینان دارد. مرا خبر ده از فرستادگانی که خداوند آن ها را منزّه و پاک نموده و بر آن ها کتاب نازل کرد و با وحی وعصمت یاریشان نموده، که آن ها داناترین امت ها و در

۱- اعراف: ۱۵۵.

۲- بقره: ۵۵.

۳- کمال الدین: ص ۴۶۱، دلائل امامت: ص ۵۱۵، بحار الأنوار: ص ۹۶.

انتخاب از آن ها بهترند مانند حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) آیا شایسته است با کمال عقل و علم آن ها ، آنگاه که خواستند انتخاب کنند قرعه آنها بر شخص منافق بیفتد و آن ها گمان می کردند که او مومن است؟ گفتیم: نه ، فرمود: این حضرت موسی (علیه السلام) کلیم خدا با وجود کامل بودن عقل و کمال علمش و نزول وحی بر او از میان بزرگان قوم و سپاهیان برای میعادگاه خدایش هفتاد مردی که در ایمان و اخلاص آن ها شک نمی کرد ، انتخاب نمود، و قرعه اش بر منافقین واقع گردید، خداوند می فرماید: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾^(۱) موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ (تا فرموده اش: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ﴾^(۲) (ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!) پس صاعقه شما را گرفت؛) به خاطر ظلم آن هاست ، پس وقتی که انتخاب آنکه خداوند او را برای پیامبری برگزید بر شخص مفسد به غیر از مصلح اتفاق می افتد در حالی که او فکر می کرد که مصلح را غیر از مفسد انتخاب کرده است ، دانستیم که اختیار برای کسی جایز نیست جز برای کسی که می داند در سینه ها چه پنهان شده است و در ضمیرها چیست و به اسرار آگاه است، و برای اختیار مهاجرین و انصار ارزشی نیست بعد از اینکه قرعه پیامبران بر اهل فساد واقع شد بعد از اینکه اهل اصلاح را می خواستند (و تا این جا ای عزیزانم توقف می کنیم و شب آینده به امید خدا کامل می کنیم .

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی أفضل الخلق محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین
وسلم تسليماً.

۱- الأعراف: ۱۵۵.

۲- البقرة: ۵۵.

قسمت سوم

قانون معرفت حجج الهی

فرزندان به همراه پدرشان در جایی که هر روز در آن جا گفتگو می کردند جمع شدند ، پدرشان به آن ها گفت: امروز بعد از حمد و درود بر پیامبر و خاندان پاکش ائمه و مهدیین در مورد امر دوم قانون معرفت حجج الهی که همان علم و حکمت است گفتگوی خود را شروع می کنیم ، و لازم است که حجت الهی به علم شرع که خداوند او را مسئول آن قرار داده، عالم تر و آگاه تر باشد، او صاحب حکمت الهی است، و این از ضروریات حکمت الهی است، و مطلبی را برای شما نقل می کنم که این اندیشه را روشن کند: **(وباختصار شدید لو كان إنسان يملك سفينة أو مصنعاً أو أي شيء يعمل فيه مجموعة من الناس أليس من المفروض أن يعين رباناً للسفينة أو مديراً للمصنع أو قائداً لهؤلاء الناس؟ ثم إن ترك هذا وغرقت السفينة أو تلف المصنع أو حدث ضرر ما ألا يوصف عمله هذا بالسفه أو عدم الحكمة ؟^(۱)**

ثم إن عيّن رباناً للسفينة أو مديراً للمصنع أو قائداً لهؤلاء الناس ولكنه لم يكن أعلمهم في قيادة السفينة أو إدارة المصنع أو قيادة هؤلاء الناس، وحصل نقص في إنتاج المصنع أو حدث طارئ ما تسبب في ضرر معين كغرق السفينة بسبب جهل هذا القائد بقانون تشغيل المصنع أو معالجة الطارئ، ألا يوصف عمله هذا بالسفه أو مجانبة الحكمة ؟ أليس من المفروض ومقتضى الحكمة اختيار أعلم الموجودين أو تزويد المخترار بالعلم اللازم ليكون الأكفأ والأقدر على قيادة السفينة وإيصالها إلى بر الأمان وإدارة المصنع وتحقيق أفضل إنتاج، وكون هذا الخليفة هو الأعلم في قوله تعالى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۲) (۳).

۱- تا این جا ایشان علیه السلام به مساله نص بر خلیفه که در امر امر گفته ام ، اشاره می کند ،

۲- بقره: ۳۱.

۳- این بیانی که سید احمد حسن یمانی علیه السلام در خطبه نماز جمعه جهانی انصار امام مهدی علیه السلام، در تاریخ: ۲۱/ ۳/ ۲۰۰۸ م بیان کرده اند.

(وبه طور خیلی مختصر اگر شخصی یک کشتی ویا کارخانه ای ویا هر چیزی که در آن جا افرادی کار می کنند، آیا از واجبات نیست که سکان داری برای کشتی ویا مدیری برای کارخانه ویا رهبری برای آن مردم تعیین کند؟ سپس اگر وی این کار را انجام ندهد و کشتی غرق شود و یا کارخانه نابود ویا ضرری حاصل شود، آیا این کار او مایه تاسف وبه عدم حکمت وی وصف نمی شود؟

پس اگر سکانداری برای کشتی ویا مدیری برای کارخانه ویا رهبری برای آن افراد تعیین کند، اما آن شخص آگاه تر از همه در هدایت کشتی ویا اداره نمودن کارخانه ویا رهبری آن مردم نباشد، ودر تولید کارخانه نقص وکمبودی حاصل و یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد که باعث ضرر معینی مانند غرق شدن کشتی شود وآن به سبب جهل این رهبر در قانون اداره کردن کارخانه ویا معالجه حادثه باشد، آیا کار او را به جهل و نادانی و دور از حکمت توصیف نمی شود؟ آیا از واجبات و ضروریات حکمت نیست که داناترین فرد موجود ویا این که فرد انتخاب شده را به علم لازم مجهز شود تا با کفایت ترین و توانا ترین فرد برای رهبری کشتی و رساندن آن به جای امن و اداره کردن کارخانه و بدست آوردن بهترین تولید.... انتخاب شود، واین جانشین باید در علم، اعلم تراز دیگران باشد وآن فرموده خداوند است که می فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱).

(و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوئید از اسامی اینها به من خبر دهید).

واین به معنی آن است که حجت انتخاب شده از طرف خدای متعال باید از افراد موجود اعلم تر باشد، و سخنش قاطع و جدا سازنده حق و باطل بین سخن های مختلف باشد، واین همان امر دوم از قانون معرفت حجج پاکان می باشد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: (مَا وَلَّت الْأُمَّةُ رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ، حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مِلَّةِ عِبَادَةِ الْعَجَلِ، فَقَدْ تَرَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَعَكَفُوا عَلَى الْعَجَلِ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَارُونَ خَلِيفَةُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)^(۲).

۱- بقره: ۳۱.

۲- درنظیم: ص ۵۰۱، عدد قویت: ص ۵۱.

(اگر امتی فردی را به ولایت بر خود قراردادند و در بین آنها یکی از آن آگاه تر و اعلم تر باشد، امر آنها هم چنان در فرومایگی باقی می ماند، تا اینکه به قوم پرستش کنندگان گوساله بر می گردند، همانا بنی اسرائیل هارون را واگذاشتند و بر گوساله جمع شدند، و آنها می دانستند که هارون خلیفه حضرت موسی علیهم السلام می باشد).

و قرآن کریم به این امر در بیشتر آیات مبارک تصریح نموده است:
خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱).

(و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوئید از اسامی این ها به من خبر دهید).

و خداوند تمام اسماء را به حضرت آدم تعلیم داد به طور که معلم فرشتگان گردید، ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^(۲).

(فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوئید از اسامی این ها به من خبر دهید).

و آیات زیادی که به این معنی دلالت می کند وارد شده است .

خدای متعال می فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَلَيَّْ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۳).

(و پیامبرشان به آنان گفت در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است گفتند چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است پیامبرشان گفت در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست).

پس خداوند حضرت طالوت را در علم برتری بخشیده، چیزی که باعث شده او را یک رهبر حکیم بکند که قادر به اداره امور لشکر شود).

۱- بقره: ۳۱.

۲- بقره: ۳۲.

۳- بقره: ۲۴۷.

خدای متعال می فرماید: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱).

(پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می خواست به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد قطعا زمین تباه می گردید ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد).

خدای متعال می فرماید: ﴿وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ﴾^(۲).

(و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که [مردمش] کارهای پلید [جنسی] می کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند).

فرموده خدادرمورد حالت دعای پیامبرش حضرت ابراهیم (علیه السلام): ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۳).

(پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)!

خدای متعال می فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^(۴).

(پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند زیرا که تو خود شکست ناپذیر حکیمی).

خدای متعال می فرماید: ﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾^(۵).

و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می آموزد.

۱- بقره: ۲۵۱.

۲- انبیا: ۷۴.

۳- بقره: ۱۲۹.

۴- بقره: ۱۵۱.

۵- آل عمران: ۴۸.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^(۱).

(به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] فرستاده‌ای از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^(۲).

(بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم).

از برید عجلی، از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) در مورد فرموده خداوند متعال که فرمودند: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾، (فجعلنا منهم الرسل والأنبياء والأئمة فكيف يقرّون في آل إبراهيم وينكرون في آل محمد ﷺ؟ قلت: فما معنى قوله: ﴿وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾؟ قال: الملك العظيم أن جعل فيهم أئمة من أطاعهم أطاع الله ومن عصاهم عصى الله، فهو الملك العظيم)^(۳).

(در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم)، فرمود: واز میان آن‌ها رسولان و انبیاء و ائمه قرار دادیم پس چگونه در مورد خاندان ابراهیم اقرار می‌کنند و در مورد خاندان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) منکر می‌شوند؟ گفتم: معنی فرموده خداوند که فرمودند: و به آن‌ها ملک بزرگی بخشیدیم، یعنی چه؟ فرمودند:

(ملک بزرگ این است که در آنان ائمه قرار داد پس هر کس از آنان اطاعت کند در واقع از خداوند اطاعت کرده است و هر کس از آنان سرپیچی کند در واقع از خداوند سرپیچی نموده است، پس آن ملک بزرگی است).

۱- آل عمران: ۱۶۴.

۲- نساء: ۵۴.

۳- بصائر درجات: ص ۵۶.

خداى متعال مى فرمايد: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^(۱).

(و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمى دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است).

خداى متعال مى فرمايد: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ أَخْرَجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^(۲).

[ياد کن] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور آنگاه که تو را به روح القدس تایید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آنگاه که به اذن من از گل [چیزی] به شکل پرنده می ساختی پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آنگاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی و آنگاه که [آسیب] بنی اسرائیل را هنگامی که برای آنان حجت های آشکار آورده بودی از تو باز داشتم پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند این [ها چیزی] جز افسونی آشکار نیست).

خداى متعال مى فرمايد: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۳).

(اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

۱- نساء: ۱۱۳.

۲- مائده: ۱۱۰.

۳- جمعه: ۲.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾^(۱).

(و حکومت او را استحکام بخشیدیم، (هم) دانش به او دادیم و (هم) داوری عادلانه!).

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۲).

((خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند).

پس ای فرزندان عزیزم مشاهده می‌کنید که آیات بر علم و حکمتی که خداوند آن‌ها را به خلفای خود در زمین داده تاکید می‌کنند، وهم چنین روایاتی که بیان می‌کنند علم بیست و هفت حرف می‌باشد که خداوند آن‌ها را مختص خلفای خود در زمین کرده است، و خداوند متعال با بعضی از این حروف انبیای خود را فضیلت بخشیده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: (کان مع عیسی بن مریم حرفان يعمل بهما، وکان مع موسی أربعة أحرف، وکان مع إبراهیم ستة، وکان مع آدم خمسة وعشرين حرفاً، وکان مع نوح ثمانية، وجمع ذلك كله لرسول الله، إنّ اسم الله الأعظم ثلاث وسبعون حرفاً، وحجب عنه واحد)^(۳).

(همانا به همراه حضرت عیسی بن مریم دو حرف بود که به آن‌ها عمل می‌نمود، و همراه حضرت موسی چهار حرف بود، و به همراه حضرت ابراهیم شش حرف بود، و همراه حضرت آدم بیست و پنج حرف بود، و همراه حضرت نوح هشت حرف بود، و همه آن‌ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شده است، همانا که اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف می‌باشد، و یک حرف بر پیامبر محجوب ماند).

واز جابر، از ابی جعفر علیه السلام که می‌فرماید: (إنّ اسم الله الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً، وإنما عند آصف منها حرف واحد، فتكلّم به فحسف بالأرض ما بينه وبين سرير بلقيس، ثم تناول

۱- ص: ۲۰.

۲- بقره: ۲۶۹.

۳- بصائر درجات: ص ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۶۸.

السریر بیده، ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفة عين، وعندنا نحن من الاسم اثنين وسبعين حرفاً، وحرف عند الله استأثر به في علم الغيب عنده^(۱).

(همانا که اسم اعظم خداوند برهفتاد و سه حرف می باشد، و همانا در نزد آصف یک حرف از آن حروف بود، با آن تکلم نمود و زمین میان ایشان و تخت بلقیس فرو رفت، و سپس توانست تخت را به دست گیرد، و سپس زمین را سریع تر از یک چشم به هم زدن به حالت اولش باز گرداند، و در نزد ما از آن اسم هفتاد و دو حرف می باشد، و حرفی که در نزد خداست به امر غیبی که خدا به آن آگاه است، مخفی کرده است).

وامام صادق (علیه السلام) می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ حَرْفًا، فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ حَرْفًا، وَأَعْطَى إِبْرَاهِيمَ مِنْهَا ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ، وَأَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ حَرْفًا، وَأَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ، وَأَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ، وَكَانَ يُحْيِي بِهَمَا الْمَوْتَى وَيَبْرِئُ بِهَمَا الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ، وَأَعْطَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَحْجَبَ حَرْفًا لَثَلَا يَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِهِ وَيَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ)^(۲).

(همانا که خداوند اسم اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داد، و از میان آن ها بیست و پنج حرف به حضرت آدم داد، و هشت حرف به حضرت ابراهیم داد، و به حضرت نوح بیست و پنج حرف داد، و به حضرت موسی چهار حرف داد، و به حضرت عیسی دو حرف داد، که با آن ها مرده را زنده می نمود و کور مادر زاد را شفا می داد، و به حضرت محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) هفتاد و دو حرف داد و یک حرف را خود محبوب گذاشت تا مبادا آنچه در نزدش است دانسته شود و آن چه در وجود بندگان است را می داند).

واین فضیلت را به قائم خاندان محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) داده شده که این حروف را در بین مردم منتشر کند.

از أبان، از أبی عبد الله (علیه السلام) که می فرماید: (قال العلم: سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام القائم (علیه السلام) أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعة وعشرون حرفاً)^(۳).

۱- کافی: ج ۱ ص ۲۳۰، بصائر درجات: ص ۲۲۸، مستدرک سفینت بحار: ج ۲ ص ۲۵۷.

۲- بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۶۸، مستدرک سفینت بحار: ج ۲ ص ۲۵۷.

۳- مختصر بصائر درجات: ص ۱۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶، مستدرک سفینت بحار: ج ۲ ص ۲۵۷.

(فرمود علم: بیست و هفت حرف می باشد و تمام آن چه که فرستادگان با آن آمدند دو حرف بوده است و مردم تا امروز غیر از این دو حرف حرف دیگری را نمی شناسند، و هر گاه حضرت قائم علیه السلام قیام کند بیست و پنج حرف را خارج می کند و آن ها را در میان مردم منتشر می سازد و دو حرف را به آنها اضافه می کند تا این که بیست و هفت حرف را منتشر نماید) .

واز این جا رسول خدا صلی الله علیه و آله شهر علم شد که شامل تمامی علوم توحید و شرائع الهی است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام درب آن شهر گردد.

ابی عبد الله علیه السلام می فرماید: (علم رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً علیه السلام حرفاً یفتح ألف حرف، کل حرف منها یفتح ألف حرف) ^(۱).

(رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام حرفی آموخت که از آن هزار حرف باز می شود، و از هر حرف آن هزار حرف دیگر باز می شود)

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (كان في ذؤابة سيف النبي صلی الله علیه و آله صحيفة صغيرة هي الأحرف التي يفتح كل حرف ألف حرف، فما خرج منها إلا حرفان حتى الساعة) ^(۲).

(همانا در بند غلاف (نیام) شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله صحیفه کوچکی بود و آن حروفی است که از هر حرف آن هزار حرف باز می شود ، پس از آن تا به حال فقط دو حرف خارج گردید) .

و روایت شده که مفضل از امام صادق علیه السلام از آخرین حد علم جهان سوال نمود ، و فرمودند علیه السلام: (.... أن السماوات والأرضين وغيرها في علم الإمام علیه السلام مثل مد من خردل دقته فتضربه بالماء حتى إذا اختلط ورغا أخذت منه لعقة بإصبعك، ولا علم العالم في علم الله إلا مثل مد من خردل دقته وضربه بالماء حتى إذا رغا أخذت منه رأس إبرة) ^(۳).

(همانا که آسمان ها و زمین ها و غیر از آنها در علم امام علیه السلام مانند مدی ازدانه خردل را آسیاب کنی و در آب بزنی تا این که خوب مخلوط شود و از آن مقداری با انگشت خود بر داری،

شاید گفته شود که : روایات مضطرب هستند ، که یک بار از هفتاد و سه حرف سخن می گویند و بار دیگر سخن از بیست و هفت حرف می گویند.

می گویم : همانا قائم آل محمد سید احمد حسن (ع) در کتاب توحید خود روشن نمود که در مرتبه ذات هفتاد و سه حرف باطن بیست و هفت حرف می باشند و یا همان اسم اعظم اعظم است . (توحید: ص ۱۶ مقدمه کتاب).

- ۱- بصائر درجات: ص ۳۲۸، مستدرک سفینت بحار: ج ۲ ص ۲۵۶.
- ۲- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۵، مستدرک سفینت بحار: ج ۲ ص ۲۵۶.
- ۳- بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۸۵، مستدرک سفینت بحار: ج ۷ ص ۳۴۱.

علم جهان در علم خداوند مانند مدی از دانه خردل آسیاب کنی و در آب بزنی تا اینکه خوب مخلوط شود و به اندازه سر سوزن از آن بگیری) .

لذا مشاهده می کنیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) درب شهر علم می فرماید: **(لو شئت لأوقرت من تفسیر فاتحة الكتاب سبعین بعیراً)^(۱)**.

(و اگر بخواهم به اندازه هفتاد بار شتر از تفسیر فاتحه کتاب می گفتم).

و اگر تمام علمای جهان جمع شوند که هرکس بنا به تفسیر خود سوره فاتحه را تفسیر کنند، و آن جدای از درست و اشتباه بودن تفسیر همه آن به انداز بیست بار شتر نمی شود !
واز این جا حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) باز کننده علم می شود و کسی که آن ختم می کند فرزندش حضرت قائم (علیه السلام) می باشد.

امیر المومنین (علیه السلام) می فرماید: **(یا کمیل، ما من علم إلا وأنا أفتحه، وما من شيء إلا والقائم یختمه)^(۲)**.

(ای کمیل علمی نیست مگر این که من آن را باز می کنم ، و چیزی نیست مگر این که حضرت قائم (علیه السلام) آن را ختم کند).

همچنین (علیه السلام) می فرماید: **(فاسألونی قبل أن تفقدونی. فوالذي نفسي بيده لا تسألونی عن شيء فيما بینکم وبين الساعة، ولا عن فئة تهدي مائة وتضل مائة إلا أنبأتکم بناعقها وقائدها وسائقها، ومناخ رکابها ومحط رحالها، ومن یقتل من أهلها قتلاً، ويموت منهم موتاً. ولو قد فقدتمونی ونزلت بکم کرائه الأمور وحوازی الخطوب لأطرق کثیر من السائلین وفشل کثیر من المسؤولین)^(۳)**.

(پس از من پرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، از من نپرسید چیزی در میان شما تا روز قیامت، و نه از گروهی که صدتا هدایت شده و صدتا گمراه می شوند جز اینکه شما را از بانک زننده و رهبر و حرکت دهنده آنها ، و اقامتگاه سواره آنها و جایی که فرود می آیند، و آن که از اهل آن به سختی کشته می شوند، و از آن ها به سختی می میرند آگاه سازم. آن روز که مرا از دست دادید، و نگرانیها و مشکلات بر شما

۱- الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۰۹.

۲- مکمل مکارم: ج ۱ ص ۸۶.

۳- نهج بلاغت بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۱۸۲.

باریدن گرفت، بسیاری پرسش‌کنندگان به حیرت فرو رفته می‌گویند، سرانجام چه خواهد شد؟ که گروه بسیاری از مسوولان از پاسخ دادن فرومی‌مانند).

بنابراین امام علی علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در حقش گفته می‌شود (أفضاکم علی) ^(۱) (بهترین داور برای شما حضرت علی علیه السلام می‌باشد) و عمر بن خطاب می‌گوید: (لو لا علی لهلك عمر) ^(۲). (و اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می‌شد).

و علی رغم این وضوح از حق امام علی علیه السلام می‌بینیم که امت کسی دیگر را بر او مقدم داشته، از طرف جاهلانی که که ساده‌ترین چیزهای دین اسلامی را نمی‌دانستند، و در اسلام به سبب جهلشان نوآوری‌هایی به وجود آوردند، و این امر برای کسی که تاریخ را مطالعه کرده و کمترین انصاف را رعایت نماید واضح و روشن است.

ای فرزندان عزیزم تا همین جا گفتگوی امشب را تمام می‌کنیم و انشاء الله فردا شب هم دیگر را ملاقات خواهیم کرد.

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً.

۱- ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: (وازعام و خاص روایت شده فرموده اش صلی الله علیه و آله): (أفضاکم علی)، و قضاء همان فقه می‌باشد، پس ایشان فقیه‌ترین آن‌هاست. و از همه روایت شده که به ایشان علیه السلام گفته شده و ایشان را برای قضاوت به یمن فرستاده شده است: (اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه). قال: فما شککت بعدها فی قضاء بین اثنین) و او (ع) برزنی که در شش ماهگی زایمان نمود قضاوت نمود و ایشان بود که در مورد حمل زناکار قضاوت کرد و ایشان بودند که در منبریّه گفته اند: بهایش نه تا شده است. و این مساله اگر کسی غیر ایشان بودند به مدت زیاد فکر می‌کرد تا شاید بتواند به جواب نیکویی برسد، و پندار شما در مورد کسی که نا آگاهانه گفته، و جلوی حرکتش را گرفته است. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۸. و عمر گفت - همان طور که ابن عبد البر فی استیعاب روایت کرده است: ج ۳ ص ۱۱۰۳ - (أفضانا علی) داورترین ما علی است.

۲- ابن عبد البر به سندش روایت می‌کند: همیشه عمر به خدا پناه می‌برد در مشکلی که در آن ابو حسن (ع) حاضر نبود، و در مورد زن دیوانه که دستور به رجم آن داده و در کسی که در شش ماهگی زایمان کرده است، عمر می‌خواست او را رجم کند و امام علی (ع) به ایشان فرمود: (إن الله تعالى يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا) خداوند متعال می‌فرماید حمل (بارداری) و جدایی آن سی ماه است. و به ایشان فرمود: (إن الله رفع القلم عن المجنون) (خداوند قلم (حکم) از مجنون برداشته است) الحدیث. و عمر همیشه می‌گفت: (لولا علی لهلك عمر) اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شود. استیعاب: ج ۳ ص ۱۱۰۲، و ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: عمر بن خطاب و عبد الله بن عباس، و همه آن‌ها از امام علی (ع) استفاده می‌کردند. اما ابن عباس تظاهری می‌کرد، و اما عمر همه می‌دانند که در چندین مسئله بر وی مشکل می‌شد و به امام علی ارجاع می‌داد و از مراجعه به دیگر اصحاب خودداری می‌کرد و بیشتر از چندین بار گفته است: (لولا علی لهلك عمر) اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شود، و گفته اش: (لا بقیة لمعضلة لیس لها أبو الحسن) (خدا مرا در مشکلی قرار ندهد که در آن ابو الحسن حاضر نباشد) شرح نهج البلاغه: لابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۸.

قسمت چهارم

قانون معرفت حجج الهی

واین چنین فرزندان دور هم جمع می شدند تا از پدرشان بشنوند وبا وی در مورد دعوت مبارک یمانی گفتگو کنند، پدر تشریف آوردند وفرزندان خود را منتظر یافت به آن ها سلام نمود وبا بهترین سلام ها پاسخش دادند، ودر جایگاهش در کنار فرزندانش نشست وگفت: آیا از آن چه گفته شده سوالی دارید؟

فرزندان: نه پدر جان بفرمایید .

پدر: گفتگوی ما به امر سوم از قانون معرفت حجج الهی رسید ، وآن عبارت است از حاکمیت خدا، یا می توانید بگویید واجب بودن اطاعت از کسی که خدا او را تنصیب کرده است.

وبعد از این که امر اول را گفتیم وآن همان تنصیب خلفای خدا با نص از جانب خداوند بر آن هاست ، همان طورکه در امر دوم گفته شد وآن این که خلیفه الهی موصوف به علم وحکمت باید باشد. اکنون به بیان وشرح امر سوم می پردازیم وآن همان حاکمیت خدا، یعنی اطاعت کردن از کسی که خداوند او را برگزیده و خلیفه خود در زمین قرار داده است.

پس خلیفه الهی به سوی حاکمیت خدا وتنصیبش دعوت می کند وبه غیر از آن از قوانین ونظمی که دست پروده انساهاست که به کمک آن حاکم ورهبر خود را انتخاب می کنند دعوت نمی کند.

واکنون ادامه مثالی که قبلاً برای شما در شب گذشته گفتم ، بیان می کنم ، می گویم: (ولو فرضنا أنّ هذا الإنسان عين رباناً للسفينة أو مديراً للمصنع أو قائداً لهؤلاء الناس وكان أعلمهم وأقدرهم على قيادة السفينة وإدارة المصنع، ولكنه لم يأمر الناس بطاعة هذا الربان أو المدير أو القائد، وتصرف الناس كل بحسب هواه ورغبته؛ لأنهم غير مأمورين بطاعة القائد المعين، وحصلت فوضى أو أضرار بسبب عدم أمره للناس بطاعة الربان أو القائد، ألا يوصف بأنه جانب الحكمة إلى السفه ثم ما فائدة تعيينه للقائد الأقدر إن لم يأمر الناس بطاعته؟! لا أظن أنّ عاقلاً حكيماً سيقول غير هذا (يجب تعيين قائد ويجب أن يكون لديه أو أن يزود بكل ما يحتاج من العلم ويجب أن يُأمر الذين

يقودهم بطاعته)، وهذا موجود في القرآن فمع أول خليفة لله سبحانه في أرضه وضع هذا القانون، وهو قانون معرفة خليفة الله وحجته على عباده، بل هو قانون معرفة الله؛ لأن معرفة خليفة الله يعرف الله، فتعين الإمام والقائد وخليفة الله في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۱).

(و اگر فرض کنیم که این شخص سکان داری برای کشتی و یا مدیری برای کارخانه و یا رهبری برای مردم تعیین کند ، و آن شخص اعلم تر و توانای لازم برای رهبری کشتی و اداره کارخانه را داشته باشد، اما به مردم دستور نداده که از این سکان دار و یا مدیر و یا رهبر اطاعت کنند، و مردم بر حسب میل و رغبت خود عمل می کنند؛ زیرا آن ها مأمور به اطاعت از رهبر تعیین شده نیستند ، و شورش و آشوبی و یا ضرری به سبب عدم دستور دادن به مردم جهت اطاعت از سکان دار و یا رهبر حاصل شود، آیا او در کنار حکمت به نادان توصیف نمی شود، سپس چه فایده ای دارد که رهبری توانا تعیین کند و مردم را به اطاعت از او فرمان ندهد؟! و فکر نمی کنم که یک عاقل حکیم غیر از این بگوید) واجب است که فرمانده ای تعیین شود و لازم است که علم داشته باشد و یا به آن چه از علم نیاز دارد مجهز شود و لازم است کسانی را رهبری می کند به اطاعت از او فرمان دهد (و این در قرآن کریم موجود است به همراه اولین خلیفه برای خداوند سبحان در زمین این قانون وضع شده است و آن قانون شناخت خلیفه خدا و حجت بر بندگان است، بلکه آن همان قانون شناخت خداست ؛ زیرا با شناخت خلیفه خدا ، خداوند شناخته می شود، پس تعیین امام و رهبر و خلیفه خدا در فرمایش خداوند متعال: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۲).

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خوفا بریزد و حال آنکه ما با

۱- بقره: ۳۰. این بیان در خطبه جمعه جهانی سید أحمد الحسن که در تاریخ: ۲۱/ ۳/ ۲۰۰۸ بوده آمده است.

۲- بقره: ۳۰.

ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید).

وبعد از این که منظور مثال گفته شده که یمانی آل محمد سید احمد الحسن (علیه السلام) آن را گفته ، واضح گردید، به ذکر دلایلی از قرآن و سنت می پردازم .

اما قرآن: همانا که قرآن در آیات فراوانی روشن نمود، که حاکمیت و اختیار خلفا به خداوند سبحان برمی گردد و اطاعت از آنها را واجب نموده و آن را اطاعت از خود قرار داده است.

اولا: خدا متعال می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾^(۱).

(و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. * هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود دمیدم، همگی برای او سجده کنید! * همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند... * جز ابلیس، که ابا کرد از این که با سجده کنندگان باشد).

و آیه امر به سجود برای خلیفه خدا حضرت آدم (علیه السلام) می کند، پس همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده و اطاعت نمودن امر خدا در حق خلیفه او سبحانه و تعالی سر پیچی و تکبر ورزید.

دوم: خدا متعال می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ يَدُكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۲).

(بگو: بارها! مالک حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری).

سوم: خدا متعال می فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۳).

۱- حجر: ۲۸ - ۳۱.

۲- آل عمران: ۲۶.

۳- قصص: ۶۸.

(پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزّه است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می‌شوند!).
دوآیه واضح و روشن هستند که آن خداوند است که انتخاب می‌کند و نه این که مردم به اختیار خود حاکمی را انتخاب کنند.

چهارم: فرموده خداوند در داستان طالوت، می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ اأَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^(۱).

(آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم).

واین گروه که به حاکمیت خدا ایمان دارند برای خود حاکمی انتخاب نکردند، گویی که برای آن‌ها شایسته نیست که کسی را تنصیب کنند، بلکه تنصیب در دست خداوند تعالی است، و اوست که خلیفه خود را تنصیب می‌کند، و بعد از تنصیبش بر امت واجب است که از ایشان اطاعت کنند، وگرنه تنصیبش لغو و بیهوده که در آن هیچ فایده‌ای نباشد خواهد بود.

پنجم: خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۲).

(وآن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنند).

وخدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۳).

(وهر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است).

وخدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۴).

(وکسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند).

واز آن جایی که خدای متعال در هر واقعه و حادثه‌ای هر چند که زمان تحول یابد حکمی دارد، بر خلیفه خداست که آن احکام را در بین مردم رواج دهد.

خدای سبحان به رسول کریمش می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(۵).

(تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است!).

۱- بقره: ۲۴۶.

۲- مائده: ۴۴.

۳- مائده: ۴۵.

۴- مائده: ۴۷.

۵- رعد: ۷.

از فضیل، که می گوید: از ابا عبد الله (علیه السلام) در مورد فرموده خدای تعالی که فرمودند: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، (و برای هر گروهی هدایت کننده ای است) سوال نمودم ، فرمودند: (کل امام هاد للقرن الذي هو فيهم) ^(۱).

(هر امامی هدایت کننده است برای قرنی که او در میان آن هاست).

از برید عجل، از ابی جعفر (علیه السلام) در مورد فرموده خدای تعالی روایت می کند: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، و فرمودند: (رسول الله ﷺ المنذر، ولكل زمان منا هاد يهديهم إلى ما جاء به نبي الله ﷺ، ثم الهداة من بعده علي ثم الأوصياء واحد بعد واحد) ^(۲).

(رسول خدا ﷺ منذر (بیم دهنده) می باشد، و در هر زمان یکی از ما هدایت کننده وجود دارد که آن ها را (مردم) به آن چه که پیامبر ﷺ آورده است هدایت می کند، سپس هدایت کننده بعد از پیامبر حضرت علی (علیه السلام) و سپس اوصیاء یکی بعد از دیگری می باشد).

واز ابی بصیر، می گوید: (به ابی عبد الله (علیه السلام) گفتم: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ ؟ فقال: رسول الله ﷺ المنذر وعلي الهادي. يا أبا محمد هل، من هاد اليوم ؟ قلت: بلى جعلت فداك، ما زال منكم هاد بعد هاد حتى دفعت إليك، فقال: رحمك الله يا أبا محمد، لو كانت إذا نزلت آية على رجل ثم مات ذلك الرجل، ماتت الآية، مات الكتاب ولكنه حي يجري فيمن بقي كما جرى فيمن مضى) ^(۳).

واز ابی بصیر، می گوید: به ابی عبد الله (علیه السلام) گفتم: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ ؟ فرمودند: (رسول خدا ﷺ منذر و حضرت علی (علیه السلام) هدایت کننده است . ای ابا محمد امروز هدایت کننده چه کسی است ؟ گفتم: بله فدایت شوم ، همانا از شما هدایت کننده یکی بعد از دیگری تا به شما رسیده است ، و فرمودند: خدا به شما رحمت دهد ای ابا محمد، اگر آیه ای در حق مردی نازل شود و سپس آن مرد بمیرد، آیه نیز می مُرد، تمام کتاب می مرد اما کتاب زنده است و در حق کسی که مانده جاری می شود همان طور که در حق گذشتگان جاری بوده است) .

۱- کافی: ج ۱ ص ۱۹۱.

۲- کافی: ج ۱ ص ۱۹۱.

۳- کافی: ج ۱ ص ۱۹۱.

و به همین خاطر می بینم که رسول اکرم ﷺ به عترت سفارش می دهد و می فرماید: **(بأئهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض)^(۱)**.

(این که آن ها از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض به سوی من باز گردند) .
وَأَمَّا سَنَتُ: واز هشام بن حکم، که می گوید: به ابی عبد الله ﷺ گفتم: **﴿أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِیماً﴾^(۲)** ما ذلك الملك العظيم ؟ قال: **فرض الطاعة، ومن ذلك طاعة جهنم لهم يوم القيمة یا هشام^(۳)**.

هشام بن حکم می گوید: به ابی عبد الله ﷺ گفتم: (بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم). آن حکومت عظیم چیست ؟ فرمود: واجب نمودن اطاعت آن هاست ، واز جمله آن اطاعت جهنم برای آنها در روز قیامت ای هشام).

واز ابی بصیر، از ابی جعفر ﷺ در مورد فرموده خدای متعال روایت می کند: **﴿أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِیماً﴾**، **قال: (الطاعة المفروضة)^(۴)**.

واز ابی بصیر، از ابی جعفر ﷺ در مورد فرموده خدای متعال روایت می کند: (بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم) فرمود: اطاعتی که بر آن ها مفروض (واجب شده است) .

۱- أحمد در مسندش روایت می کند ج ۳ ص ۱۴: از ابی سعید، که می گوید: رسول الله ﷺ می فرماید: (إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يفترقا حتى یردا علیّ الحوض)، (من در میان شما دو چیز گرانباه به جا می گذارم که یکی از دیگری بزرگ تر است ، کتاب خدا که ریسانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است ، وعترت اهل بیتم که آن ها از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند) و هیشمی در مجمع زوائد روایت می کند ج ۹ ص ۱۶۲: از زید بن ثابت، که می گوید: رسول الله ﷺ می فرماید: (إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز وجل حبل ممدود ما بين السماء والأرض أو ما بين السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، وأنهما لن يفترقا حتى یردا علیّ الحوض) رواه أحمد آن را روایت نمود و سندش صحیح است.

۲- نساء: ۵۴.

۳- بصائر درجات: ص ۵۵.

۴- بصائر الدرجات: ص ۵۵.

واز برید عجلی، از ابی جعفر (علیه السلام) روایت می کنند: (در مورد فرموده خدای متعال که می فرماید: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾، فجعلنا منهم الرسل والأنبياء والأئمة، فكيف يقرون في آل إبراهيم وينكرون في آل محمد (ص)؟ قلت: فما معنى قوله وآتيناهم ملكاً عظيماً؟ قال: الملك العظيم أن جعل فيهم أئمة من أطاعهم أطاع الله ومن عصاهم عصى الله فهو الملك العظيم) (۱).

واز برید عجلی، از ابی جعفر (علیه السلام) روایت می کنند: (در مورد فرموده خدای متعال که می فرماید: (ما به آل ابراهيم، كتاب و حكمت دادیم؛ و حكومت عظیمی در اختیار آن ها قرار دادیم)، واز میان آن ها فرستادگان و انبیاء و ائمه قرار دادیم، و چگونه در مورد خاندان حضرت ابراهیم (علیه السلام) اقرار می کنند و در مورد خاندان حضرت محمد (ص) منکر می شوند؟ گفتم: و معنای فرموده اش که به آن ها حكومت عظیمی دادیم چیست؟ فرمود: حكومت عظیم این که در میان آن ها امامانی قرار داد که هر کس از آن ها اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت نموده و کسی که از آن ها نافرمانی کند در واقع از خدا نافرمانی کرده است، و آن حكومت عظیم می باشد).

و نافرمانی خاندان محمد (ص) نافرمانی خدای متعال است و اطاعت نمودن آن ها در واقع اطاعت خدای سبحان و متعال می باشد، زیرا آن ها خلفای او هستند، که بر آن ها سفارش کرده و یکی جانشین دیگر می شوند، و این تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، واز همین جا ست که خداوند آن ها را به شب قدر مختص نمود.

رسول خدا (ص) به اصحابش می فرماید: (آمنوا بليلة القدر إنها تكون لعلی بن أبي طالب ولولده الأحد عشر من بعدي) (۲).

(به شب قدر ایمان بیاورید زیرا آن برای علی بن ابی طالب و فرزندانیش که یازده نفر بعد از من هستند، خواهد بود).

از ابی جعفر الثانی (علیه السلام): از امیر المؤمنین (علیه السلام) که ابن عباس می فرماید: (إنَّ ليلة القدر في كل سنة، وإنه ينزل في تلك الليلة أمر السنة ولذلك الأمر ولاة بعد رسول الله (ص)، فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد عشر من صليبي أئمة محدثون) (۳).

۱- بصائر درجات: ص ۵۶.

۲- کافی: ص ۵۳۳، الخصال: ص ۴۸۰.

۳- کافی: ج ۱ ص ۵۳۲، روضة واعظین: ص ۲۶۱.

(همانا که شب قدر در هر سال می باشد، و آن این که امر یک سال در آن شب نازل می شود و از آن جهت آن امر به افرادی بعد از رسول خدا ﷺ واگذار گردید، ابن عباس گفت: آن ها چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده نفر از صلب من که ائمه محدث هستند).
فرشتگان در شب قدر بر خاندان محمد ﷺ نازل می شوند، و در هر زمان از آن ها هدایت کننده ای برای هدایت امت در مسیر حقی که حضرت محمد ﷺ با آن آمده است، و از آن ها طلوع کننده مشرق که امیر المومنین علی علیه السلام ایشان را این چنین وصف می کند که با سیره رسول خدا ﷺ در بین مردم رفتار می کند.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: **(واعلموا أنکم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بکم مناهج الرسول ﷺ فتداوיתم من العمی والصم والبکم، وکفیتم مؤونة الطلب والتعسف، ونبذتم الثقل الفاح عن الأعناق، ولا یبعد الله إلا من أبی وظلم واعتسف وأخذ ما لیس له ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (۱)).**

امیر المومنین علی علیه السلام می فرماید: (و بدانید که اگر شما از طلوع کننده مشرق پیروی کنید با شما مطابق سیره رسول اکرم ﷺ رفتار خواهد نمود و از کوری ولالی و ناشنوایی (سرگردانی) رها می شوید، و از تعب و شدت طلب و بی عدالتی بی نیاز می شوید، و بار سنگین ناگوار از گردن خود باز می کنید، و کسی از خدا دور نمی شود مگر کسی که سرپیچی و ظلم و بی عدالتی کند و به راهی می رود که نباید برود ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (آن ها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!)).

و شما قبلاً دانستید که منظور از طالع مشرق همان یمان موعود می باشد.
و اثنی: پس حاکمیت خدا به معنای اطاعت از کسی که خدا ایشان را برگزیده و بر وی نص نموده است ؟

پدر: بله ای و اثنی، قانون در اختیار خداوند است و نه به دست بشر می باشد، و کسی که قانون خدا را تطبیق می دهد شخصی است که خداوند او را انتخاب کرده است .
احمد: امتیاز دستور الهی بر بقیه دستورات و قوانین وضع شده چه خواهد بود؟

پدر: خدای متعال خود آفریننده است و به آن چه که با طبیعت مخلوق هماهنگی دارد آگاه تر است، و از این جا قانون با آن چه که لازمه حیات و موجوداتی که آفریده است هماهنگی دارد، بر خلاف قوانین وضعی که انسان آن ها را وضع نموده است، و آن هر چه که تلاش کرده که آن ها را با تمام مخلوقات الهی هماهنگ سازد آن هماهنگی تام را ابداً نخواهند داشت، و از این جا می بینی که قوانین وضع شده در یک کشور با کشور دیگر متفاوت است و آن به سبب موارد و فرهنگ هایی که روش اندیشه وضع کننده قانون را منعکس می سازد، و یک قانون وضعی در یک کشور معین به نسبتی هرچند که ضعیف باشد هماهنگی دارد، اما اگر این قانون را برای کشوری دیگر قرار داده شود موفقیت رابه آن نسبت تحقق نمی بخشد.

پس قانون بشر ناقص است و نمی تواند تمام احتیاجات مخلوقین را بر آورده سازد، و این به معنی آن است که در قانون اشتباهی وجود دارد.

در حالی که قانون الهی یک قانون واقعی است و با همه موجودات هماهنگی دارد؛ زیرا وضع کننده قانون آفریننده آنهاست و او به آن چه که مخلوق نیاز دارد آگاه تر است.

واز این جا در حاکمیت خدا قانون مصون از خطاست، و تطبیق کننده این قانون نیز معصوم و لغزش ناپذیر است، و این دو در قوانین وضع شده وجود ندارند و مفقود هستند.

واز این جا ای فرزندانم علت باطل بودن انتخابات برای شما واضح و روشن می شود؛ زیرا آن در حقیقت سقیفه است مانند سقیفه ای که بعد از وفات رسول خدا ﷺ بسته شده می باشد، و برای مردم عادی در انتخابشان مصیبت خواه بود، و کسی که از آن ها افضل تر باشد در انتخابات موفق نمی شود، و برای باطل بودن اختیار مردم آن چه که در داستان حضرت موسی (علیه السلام) آمده است کفایت می کند که خداوند در فرموده اش به آن اشاره می کند: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾^(۱).

(و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت گفت پروردگارا اگر می خواهی آنان را و مرا پیش از این هلاک می سازی آیا ما را به [سزای]

آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌کنی این جز آزمایش تو نیست هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی تو سرور مایی پس ما را پیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگان).^(۱)

سید ابن طاووس (ره) گفت: گفته شده که از دوازده سبط واز هر سبطی شش نفر انتخاب کرد، تا این که هفتاد و دو نفر فرا خوانده شدند، پس گفت دو نفر از شما می‌مانند لذا رقابت کنید، و به آن‌ها گفت: برای هر یک از شما که بنشیند پاداش او مانند کسی که خارج شود پس کالب و یوشع نشستند، و روایت شده جزشصت شیخ و مرد بزرگ کسی روی نیاورد و خداوند به وی وحی نمود که از میان جوانان ده نفر را انتخاب کند پس آنان را انتخاب نمود واز جمله بزرگان شدند، و گفته شده که آن‌ها فرزندان بیست سال به بالا بودند و عمر آن‌ها از چهل سال نمی‌گذشت و جوانی و نادانی رفته است پس حضرت موسی علیه السلام به آن‌ها امر نمود که روزه بگیرند و خود و لباس هایشان را پاک کنند و بعد از آن به همراه آن‌ها برای دیدار با خداوند به وعده گاه خارج گردید و آن دستور خداوند بود که با هفتاد نفر از بنی اسرائیل بیاید و آنگاه که حضرت موسی علیه السلام به کوه نزدیک شد عمودی از ابر بر آن قرار گرفت به طوری که تمام کوه پوشیده شد و حضرت موسی علیه السلام نزدیک شده و در آن وارد گردید، و به قوم خود گفت که نزدیک شوید و نزدیک شدند تا این که در ابرها وارد شدند و به سجده افتادند و او را شنیدند در حالی که با حضرت حق سخن می‌گوید و به وی امر و نهی می‌کرد که این کار را بکند و این کار را نکند، و وقتی که ابرها کنار رفتند به سویش آمدند واز وی طلب مشاهده نمودند و آن‌ها را نصیحت نمود و هشدار داد و آن‌ها منکر شدند و گفتند ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^(۲).

(به شما ایمان نمی‌آوریم تا این که خدا را به صورت آشکار مشاهده کنیم).

در این جا ابن طاووس تعلیق می‌کند و می‌گوید: (علی بن موسی بن طاووس می‌گوید: چگونه بر انتخاب در امور همگانی و مردگان^(۳) خلق عتماد شود و این انتخاب پیامبر عظیم‌الشان برای اصلاح قومش بود که بر خلاف ایمان و اعتقاد ظاهر و گفتند: به شما ایمان نمی‌آوریم تا این که خدا را به صورت آشکارا ببینیم و خداوند بر فسق آن‌ها و استحقاق چهل سال سرگردانی

۱- بقره: ۵۵.

۲- مانند آن در مصدر موجود است.

گواهی نمود، خداوند متعال می فرماید: ﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^(۱).

(خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود؛ و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنه کار، غمگین مباش!).

وحضرت موسی گواهی وشهادت داد که آن ها مسرف تباه کارهستند وآن به فرموده اش که فرمودند: ﴿أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا﴾^(۲)

(آیا ما را به آنچه سفیهان(مسرفان تباه کار) از ما انجام داده‌اند، (بجازات و) هلاک می کنی؟!).

وآن یک امر جزئی و اندک از جمله شریعت ونبوتش بود و فضل و برتری انتخاب چیست جز عدم و عاقبت بد آن، واین سرور خلاق حضرت محمد ﷺ که به رای خود مردی که مولای ما حضرت علی علیه السلام است را به جای خود انتخاب می کند^(۳)، پس چه دلیل وحجتی در انتخاب کسی که او پایین تر از دو بزرگ مرتبه است و همانا در آن ظاهر گشت و بر همگان پوشیده نیست^(۴).

واز سعد قمی و ایشان از امام مهدی علیه السلام سوال می کند و می گوید: گفتیم: (أخبرني يا مولاي عن العلة التي تمنع القوم من اختيار الإمام لأنفسهم؟ قال: مصلح أو مفسد؟ فقلت: مصلح. قال: هل يجوز أن يقع خيرهم على المفسد بعد أن لا يعلم أحد ما يخطر ببال غيره من صلاح أو فساد. قلت: بلى. قال: فهي العلة أيدتها لك ببرهان يقبل ذلك عقلك. قلت: نعم. قال: أخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم الله، وأنزل عليهم الكتب، وأيدهم بالوحي والعصمة، إذ هم أعلام الأمم، فأهدى إلى ثبت الاختيار ومنهم موسى وعيسى هل يجوز مع وفور عقلهما وكمال علمهما إذ هما على المنافق بالاختيار أن يقع خيرتهما، وهما يظنان أنه مؤمن؟ قلت: لا. قال: فهذا موسى كليم الله

۱- مائده: ۲۶.

۲- اعراف: ۱۵۵.

۳- همان طور در مصدر آمده است ، وظاهراً آن غلط نگارش می باشد وگرنه از نحوه نگارش معنی سخن واضح می شود ومقصود ایشان(رحمه الله): آنگاه که اختیار حضرت موسی علیه السلام وانتخاب حضرت محمد ﷺ صحیح درست نباشد انتخاب کسی که در مقام و تسدید کمتر از آن هاست چگونه خواهد بود.

۴- سعد السعود: سید ابن طاووس: ص ۱۳۴.

مع وفور عقله، وکمال علمه، ونزول الوحي عليه اختار من أعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربه سبعين رجلا ممن لم يشك في إيمانهم وإخلاصهم، فوقع خيرته على المنافقين. قال الله تعالى: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾، فلما وجدنا اختيار من قد اصطفاه الله للنبوّة واقعا على الأفسد دون الأصلح وهو يظن أنه الأصلح دون الأفسد، علمنا أن لا اختيار لمن لا يعلم ما تخفي الصدور وما تكن الضمائر، وينصرف عنه السرائر. وأن لا خطر لاختيار المهاجرين والأنصار بعد وقوع خيرة الأنبياء على ذوي الفساد لما أرادوا أهل الصلاح^(۱).

(ای مولایم به من خبر دهید از علتی که مانع می شود که قوم برای خود امام انتخاب کنند؟ حضرت فرمودند: اصلاح کننده یا مفسد؟ گفت: اصلاح کننده، فرمود: آیا ممکن است که انتخاب آن ها بر شخص مفسد باشد بعد از این که شخصی نمی داند که چه چیزی در خاطر آن از اصلاح ویا فساد وجود دارد؟ گفتیم: بله، فرمود: آن همان علتی که برایت گفتم برهانی است که عقلت به آن اطمینان دارد. مرا خبر ده از فرستادگانی که خداوند آن ها را منزّه و پاک نموده و برآن ها کتاب نازل کرد و با وحی وعصمت یاریشان نموده، که آن ها داناترین امت ها و در انتخاب از آن ها بهترند مانند حضرت موسی وعیسی (علیهما السلام) آیا شایسته است با کمال عقل وعلم آن ها، آنگاه که خواستند انتخاب کنند قرعه آنها بر شخص منافق بیفتد و آن ها گمان می کردند که او مومن است؟ گفتیم: نه، فرمود: این حضرت موسی علیه السلام کلیم خدا با وجود کامل بودن عقل وکمال علمش ونزول وحی بر او از میان بزرگان قوم وسپاهیاناش برای میعادگاه خدایش هفتاد مردی که در ایمان و اخلاص آن ها شک نمی کرد، انتخاب نمود، و قرعه اش بر منافقین واقع گردید، خداوند می فرماید: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾.^(۲)

(موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛).

تا فرموده اش: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ﴾.^(۳)

(ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم! پس

صاعقه شما را گرفت؛).

۱- احتجاج : ج ۲ ص ۲۷۳.

۲- أعراف: ۱۵۵.

۳- بقره: ۵۵.

به خاطر ظلم آن هاست ، پس وقتی که انتخاب آنکه خداوند او را برای پیامبری برگزید بر شخص مفسد به غیر از مصلح اتفاق می افتد در حالی که او فکر می کرد که مصلح را غیر از مفسد انتخاب کرده است ، دانستیم که اختیار برای کسی جایز نیست جز برای کسی که می داند در سینه ها چه پنهان شده است و در ضمیرها چیست و به اسرار آگاه است، و برای اختیار مهاجرین و انصار ارزشی نیست بعد از اینکه قرعه پیامبران بر اهل فساد واقع شد بعد از اینکه اهل اصلاح را می خواستند).

وگفتگوی ما برای این شب ای فرزندان عزیزم پایان می دهم به امید این که فردا شب هم دیگر را ملاقات کنیم .

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً.

قسمت پنجم

شناخت یمانی علیه السلام به کمک قانون معرفت حجت

مانند هرشب فرزندان آمدند تا به پدرشان گوش دهند و او دانش های دعوت مبارک یمانی را برایشان روشن کند، در حالی که نشسته بودند پدرشان بر آن ها وارد شد و بر آن ها سلام نمود و پاسخش را با بهترین تحیات پاسخ دادند و نشست ، سپس روبه فرزندانش نمود وگفت: آیا سوالی دارید ؟

واثق: بله ای پدر، یک سوالی به ذهنم خطور می کند، وآن این که: چگونه ما می توانیم یمانی را بشناسیم ؟

پدر: بله، به موقع سوال کردی ، زیرا من بعد از این که قانونی که می توان با آن حجت را شناخت روشن کردم، ودر قسمت اول تقدیم شد که یمانی حجت است، واز این جا یمانی باید قانون معرفت حجت را داشته باشد؛ تا این که از دیگر مدعیان متمایز باشد.

اینک ای فرزندانم به این روایات توجه کنید:

روایت اول: اُبی جارود، از اُبی جعفر علیه السلام روایت می‌کند، و می‌گوید: به حضرت گفتم: فدایت شوم، آنگاه که عالم شما اهل بیت برود، بعد از آن که بیاید با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: **(بالهدی، والإطراق، وإقرار آل محمد له بالفضل، ولا يسأل عن شيء مما بين صديهما، إلاّ أجاب فيه) ^(۱)**.

(با هدایت، وبا سکوت ووقار، و اقرار خاندان محمد به فضل ایشان، واز آن چه که بین دو صدف (قرآن) قرار دارد سوال نشود مگر این که به آن‌ها پاسخ دهد).

و در این روایت از میزان شناخت کسی که بعد از امام علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام می‌آید سؤال شده، که با چه چیزی شناخته می‌شود؟

و امام باقر علیه السلام جواب را بیان کرد، که با اخلاق و رفتار نیکو شناخته می‌شود، پس اطراق همان سکوت و وقار و آرامش نفس است.

و خاندان محمد علیهم السلام به فضل و برتری او اقرار و تصدیق نمایند، و این عبارت دیگری در نص بر ایشان است، پس نص بر ایشان از آن‌ها علیهم السلام همان اقرار به فضل است که با آن استحقاق پیدا کرد که بعد از ما قبل خودش بیاید، مخصوصاً این که امام در جهت بیان آشکار کننده از حجت است، نه این که در جهت بیان ستایش یک شخص است، که گفته شود خاندان محمد علیهم السلام به فضل افراد زیادی شهادت دادند اما آن‌ها حجت نیستند، و این امر با قرینه مورد سوال شده دفع می‌شود و امام در مقام بیان میزان معرفت عالم از خاندان محمد علیهم السلام از بقیه مردم است، یعنی در جهت بیان تعریف حجتی که بعد از حجت قبلی می‌آید است.

و چیز سومی که امام علیه السلام آن را بیان کرده علم است، و آن وقتی که امام علیه السلام فرمودند: **(ولا يسأل عن شيء مما بين صديهما، إلاّ أجاب فيه)**.

(و معنی آن این که ایشان بر علمی احاطه دارد که سوالی از وی نشود مگر این که برای آن جوابی دارد).

واز همین جا روایت سه امر را ذکر کرده است:

اول: اخلاق فاضله و روش نیکو و حسنه.

دوم: اقرار خاندان محمد علیهم السلام به ایشان و نص آن‌ها بر وی

سوم: علم و حکمت.

واز همین جا کسی که جانشین حجت می شود بر وی لازم است که موارد گفته شده را داشته باشد.

روایت دوم: از حرث بن مغیره، که می گوید: به ابی عبد الله علیه السلام: گفتم: به چه چیزی صاحب این امر شناخته می شود؟ فرمود: **(بالسکينة والوقار والعلم والوصية)** ^(۱). فرمودند: **(با سکینت ووقار و علم وصیت شناخته می شود).**

و سوال در روایت از معرفت صاحب امر شده است، و منظور از صاحب امر خود شخص بعینه نیست، بلکه مقصود حجت، و سوال از شناخت حجت می باشد، هر چند که لفظ صاحب امر آمده است. و ذهن خواننده منحرف نشود که منظور از صاحب امر امام مهدی علیه السلام است، گرچه این صحیح است اما منظور روایت امام مهدی علیه السلام نیست و هر امام از آن ها در زمان خودش صاحب امر می باشد، و وی قائم و هادی در زمانش می باشد، و چیزی که ما را راهنمایی می کند که منظور همان حجت است و نه خود شخص امام مهدی علیه السلام است همان روایت سوم که خواهد آمد آنگاه در آن امام صادق علیه السلام می فرماید: **(ثلاثة من الحجة لم يجتمعن في رجل إلا كان صاحب هذا الأمر).**

(سه چیز از علایم حجیت است که در مردی جمع نمی شوند مگر این که صاحب این امر باشد).

و به طور قطع و یقین امام مهدی علیه السلام او صاحب امر است، و همچنین یمانی، و در بعضی از روایات برای ما خواهد آمد که منظور از لفظ صاحب امر همان یمانی است. اما روایت برای بیان ضابطه و میزانی که منحصر به حجت و یا بهتر است بگوییم صاحب آمده است.

روایت سوم: عبد الاعلی گوید: به ابی عبد الله علیه السلام: چه حجتی بر مدعی این امر به غیر حق وجود دارد؟ فرمود: **(ثلاثة من الحجة لم يجتمعن في رجل إلا كان صاحب هذا الأمر: أن**

يكون أولى الناس بمن قبله، ويكون عنده سلاح رسول الله ﷺ، ويكون صاحب الوصية الظاهرة، الذي إذا قدمت المدينة سألت العامة والصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان^(۱).

عبدالاعلی گوید: به ابی عبد الله ﷺ گفتم: چه حجتی بر مدعی این امر به غیر حق وجود دارد؟ فرمود: (سه چیز از علایم حجیت است که در مردی جمع نمی شوند مگر این که صاحب این امر باشد: او نزدیک ترین مردم نسبت به آنکه قبل از او است می باشد، وسلاح رسول خدا ﷺ در نزد او می باشد، و صاحب وصیت آشکار باشد، آن که اگر وارد شهر شدی از تمام مردم وجوانان سوال کنی: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ می گویند: به فلانی).

واین روایت در بیان میزان چیزی که حجت به آن جدا و منفرد می شود را واضح کرده است، وآن به معنی عدم امکان تخلف آن است، وهر کس این میزان را در کسی یافت آن کس حجت خواهد بود، وامام صادق ﷺ به آن تصریح نموده است، وفرموده اش را ملاحظه کنید: (ثلاثة من الحجة لم يجتمعن في رجل إلا كان صاحب هذا الأمر).

(سه چیز از علایم حجیت است که در مردی جمع نمی شوند مگر این که صاحب این امر باشد).

وهرگاه این سه چیز را در شخصی یافتی آن شخص صاحب امر و حجت خواهد بود.
روایت سه امر را ذکر کرده است:

اول: او نزدیک ترین مردم نسبت به آنکه قبل از او است.

دوم: در نزدش سلاح رسول خدا ﷺ باشد، ومقصود از سلاح علم است، به قرینه آیات وروایاتی که بیان کردند یکی از شروط حجت دارا بودن علم وحکمت است.

سوم: به این که وصیت به آن شده باشد.

سپس امام صادق ﷺ روشن می کند، که مردم با وصیت او را می شناسند می فرماید ﷺ: (ويكون صاحب الوصية الظاهر، الذي إذا قدمت المدينة سألت العامة والصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان).

(و صاحب وصیت آشکار باشد، آن که اگر وارد شهر شدی از تمام مردم وجوانان سوال کنی: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ می گویند: به فلانی).

و چیزی که خیلی واضح است دلالت وصیت است و بودن آن خود قانون کشف کننده صاحب امر و حجت برای همه مردم می باشد.

و در مفاد و مقصود روایت گفته شده این روایت از ابی عبد الله علیه السلام در حدیث طولانی می فرماید: (... **يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذي قبله وهو وصيه، وعنده سلاح رسول الله ﷺ، ووصيته ...**)^(۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: (صاحب این امر با سه خصوصیت شناخته می شود که در هیچ کس جز او نیست . او نزدیکترین مردم به کسی که قبل از او است می باشد و او وصیش است . با او سلاح رسول الله ﷺ است . با او وصیت رسول الله ﷺ می باشد) .

روایت چهارم: از جابر جعفی، از ابی جعفر علیه السلام در روایت طولانی روایت می کنند تا این که فرمودند: (... **ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ﷺ ورايته وسلاحه وإياك وشذاذ من آل محمد ﷺ فإن لآل محمد وعلي راية ولغيرهم رايات فألزم الأرض ولا تتبع منهم رجلاً أبداً حتى ترى رجلاً من ولد الحسين، معه عهد نبي الله ورايته وسلاحه، فإن عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين ثم صار عند محمد بن علي، ويفعل الله ما يشاء. فألزم هؤلاء أبداً، وإياك ومن ذكرت لك، فإذا خرج رجل منهم معه ثلاث مائة وبضعة عشر رجلاً، ومعه راية رسول الله ﷺ**)^(۲).

(....هرچه که بر شما دشوار باشد اما عهد (وصیت) پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاحش بر شما دشوار نخواهد بود... بر حذر باشید از کسانی که خود را به دروغ به آل محمد نسبت می دهند که همانا برای آل محمد و علی علیه السلام پرچمی (یک پرچم) است و برای دیگران پرچم ها پس در جای خود ثابت باش و از هیچ کس ابداً تبعیت نکن تا مردی را از فرزندان حسین علیه السلام ببینی که با او وصیت رسول خدا و پرچم او و سلاح او باشد، زیرا عهد پیامبر خدا ﷺ در نزد علی ابن حسین علیه السلام قرار گرفت و سپس نزد محمد ابن علی علیه السلام بوده و خداوند هر چه را اراده کند انجام می دهد، پس همیشه به همراه آنان ثابت باش، و از آن چه برای شما ذکر کردم بر حذر باش ، پس هر

۱- کافی: ج ۱ ص ۴۲۸، إثبات هدايت: ج ۱ ص ۸۸.

۲- تفسير عياشي: ج ۱ ص ۶۵، بحار أنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۲.

گاه که مردی از آنها به همراه سیصدو اندی نفر خروج کرد ، به همراه او پرچم رسول خدا ﷺ باشد ...) .

ای فرزندانم ملاحظه می کنید که روایت سه چیز را مشخص کرده است، و آن ها را میزانی، در شناخت صاحب حق قرار داده است ، و امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: **(ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ﷺ ورأيتهم وسلاحه)** هرچه که بر شما دشوار باشد اما عهد (وصیت (پیامبر خدا ﷺ و پرچم وسلاحش بر شما دشوار نخواهد بود ، و منظور از عهد پیامبر خدا ﷺ همان وصیت می باشد ، و سپس پرچم وسلاحش را ذکر می کند، و در شب های گذشته گفته شده که حجت به سه امر شناخته می شود:

اول: نص و یا وصیت .

دوم: علم و حکمت.

سوم: حاکمیت خدای سبحان.

و امام محمد باقر علیه السلام هر سه آن ها را در این روایت ذکر کرده است.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از وصیت به عهد پیامبر خدا ﷺ تعبیر کرده است ، و اضافه نموده که عهد برای پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ می باشد، و آن دلالت می کند شخصی که می آید با وصیت رسول الله ﷺ احتجاج خواهد کرد، و فرمود: **(عهد نبي الله ﷺ)** .

و در این جا سوالی پیش می آید، و آن این که امام باقر علیه السلام در این روایت درصدد سخن از آخر زمان است، پس چرا عهد را مقید نمود و آن را به عهد پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ اختصاص داد؟

در مقام پاسخ می گویم: آن چه که در سیرت ائمه علیهم السلام معروف است این که هر یکی از آن ها بر دیگر سفارش کرده اند؛ چون هریک از آن ها یکی بعد از دیگری می آمدند ، اما روشی که صاحب حق و مهدی اول با آن خواهد آمد با آن چه که ائمه علیهم السلام قبلا بر آن بودند فرق دارد؛ چون او قبل از پدرش امام مهدی علیه السلام می آید؛ لذا روایت از ایشان - یعنی مهدی اول و یمانی علیه السلام - تعبیر کرد که با عهد پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ شناخته می شود.

واین همان چیزی که فعلاً تحقق یافته است، و امروز یمانی و مهدی اول علیه السلام با عهد پیامبر خدا ﷺ که در آن نامش ذکر شده آمده است، ای فرزندانم همان طور که آن را برای شما بیان خواهم کرد.

وگوهر شما از خداست ای خاندان محمد ﷺ و تیر شما ابداً صاحب خود را خطا نمی کند، و کلام و سخن شما چقدر دقیق است، و خدا رحمت کند کسی که حکمت را از اهلش که خاندان محمد ﷺ باشند، بشنود و به آن عمل کند (بیدار شود)!!

و سپس امام علی علیه السلام این مقصود را با عبارت دیگری در همان روایت تاکید می کند، و می فرماید: (حتی تری رجلاً من ولد الحسین علیه السلام، معه عهد نبي الله وراثته و سلاحه).

(تا اینکه مردی از فرزندان حسین علیه السلام ببینی که به همراه او عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاحش باشد).

و در این عبارت امام باقر علیه السلام نام شخصی که به همراه او عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاحش می باشد را بیان نمی کند، بلکه فقط ایشان معرفی می کند که او از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشد. و معنی آن این است آن عهدی که به همراهش می باشد معلومات شخصیتش را برای مردم کشف خواهد نمود. و ابهام را از آن بر طرف می سازد. و بلکه از آن استفاده می شود؛ که نام شخص نیز در عهد پیامبر خدا ﷺ می باشد، و سیاق کلام و دلایل بکار برده در آن ما را به آن می رساند پس معنی عهدهمان وصیت می باشد و آن به نام شخص موصی باید باشد، و از همین جا نام شخص باید در وصیت و عهد پیامبر خدا ﷺ ذکر شده باشد. و اگر به وصیت رسول الله ﷺ برگردیم نام مردی که امام باقر علیه السلام نامش را ذکر نکرده را خواهیم یافت، و در عهد رسول خدا ﷺ که به امام علی علیه السلام عهد نموده است این عبارت آمده است: (فإذا حضرته الوفاة - أي الإمام محمد بن الحسن عليه السلام - فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو: عبد الله، وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين) ^(۱). (و هرگاه زمان وفاتش فرا رسید - یعنی امام محمد بن حسن علیه السلام - آن را به فرزندش اولین نزدیکانش و سه نام دارد تسلیم کند: نامی مانند نام من و نام پدرم و آن: عبد الله، و احمد، و نام سوم مهدی، که ایشان اولین مومنین به پدرش می باشد).

واز این جا خواهیم دانست که مقصود از مردی که از فرزندان امام حسین علیه السلام است آن: احمد است؛ زیرا که کلام و سخن خاندان محمد صلی الله علیه و آله بعضی، بعضی دیگر را تفسیر می کند.

و خلاصه این است که: آن مردی که امام باقر علیه السلام ایشان را از فرزندان امام حسین علیه السلام وصف کرده به همراه او قانونی که به وسیله آن حجت خدا شناخته می شود خواهد بود؛ و آن نیست مگر این که وی حجت باشد، و اگر از شخصیتی که بر وجود آن ها روایات در زمان ظهور مقدس نص شده بحث و تحقیق کنیم، شخصیتی را به عنوان این که حجت باشد را غیر از شخص یمانی نمی یابیم، همان طور که بر وی در روایت امام باقر علیه السلام که در آن حدود شخصیت یمانی علیه السلام را بیان کرده است نص شده است. ^(۱)

واثق: پدر آیا میزان کشف کننده از حجت فقط این می باشد؟

پدر: بله ای فرزندم برای شما روایات را بیان کردم، و بعضی از آن ها در سه امر محصور شدند مانند روایت سوم که می گوید: **(ثلاثة من الحجّة لم یجتمعن فی رجل إلا کان صاحب هذا الأمر)**.

(سه چیز از علایم حجیت است که در مردی جمع نمی شوند مگر این که صاحب این امر باشد).

یعنی سه اموری که اگر در شخصی تحقق یافتند آن شخص حجت و صاحب امر خواهد بود.

محمود: پدر براساس این روایات می فهمیم بیشتر اموری که قبلاً مشروط بودن آن ها را گمان می کردیم، شرط نبودند؟

۱- شیخ نعمانی در کتاب غیبت در روایت طولانی از امام باقر (ع) روایت می کند تا این که فرمودند: (... خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من كل وجه، ویل لمن ناوهم، ولیس فی الرايات رایة أهدى من رایة الیمانی، هی رایة هدی؛ لأنه يدعو إلى صاحبكم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وكل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رایته رایة هدی، ولا یحل لمسلم أن یلتوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق وإلى طریق مستقیم) (... خروج سفیانی ویمانی وخراسانی در یک سال ودر یک ماه ودر یک روز می باشد، ترتیب آن ها همانند رشته های تسبیح می باشد، و مشکلات و سختی های از هر جهت روی می آورند، وای بر کسی که با آن ها دشمنی کند، و در میان پرچم ها، پرچمی هدایتگرا از پرچم یمانی نیست، و آن پرچم هدایت است، چون او شما را بسوی صاحبان دعوت می کند، و اگر یمانی خروج کند فروش سلاح و اسلحه به مردم و همه مسلمانان حرام می باشد، و اگر یمانی خروج کرد، بسوی او بشتابید، که پرچم او، پرچم هدایت است، و بر هیچ مسلمان جایز نیست که از او سرپیچی کند، و اگر این کار را کرد او از اهل جهنم خواهد بود، چون او به سوی حق و راه مستقیم مردم را دعوت می کند غیبت نعمانی: ص ۲۶۲ - ۲۶۴. سید أحمد الحسن (ع) در مورد این روایت در سوالی که از وی نمودند توضیحاتی داده که می توانید به ملحق شماره (۲) مراجعه کنید.

پدر: بله فرزندم، و از آن امور که امروز در جلوی خیلی ها مانع وهمی شده است آن متعلق به علم نحو است، و بیشتر افراد گمان می کنند که حجت باید کلام و سخنش مطابق قواعد نحوی که علمای آن علم آن را وضع کرده اند، باشد، و این در حقیقت یکی از شرایط اجتهاد است و ربطی به میزان شناختی که با آن حجج شناخته می شوند ندارد، وگرنه اهل بیت (ع) آن را مشروط می کردند، بلکه امر را بر عکس می یابیم آن ها (ع) ظاهر سازی در کلام و پیروی الفاظ و ترک معانی را مذموم و نکوهش می کنند، و الفاظ چیزی نیست جز وسیله ای که از خلال آن انسان معنی را بیان می کند، چگونه از معنی با الفاظ مشغول می شود؟ به پوسته مشغول می شود و هسته را ترک می کند (به فرع مشغول می شود و اصل را ترک می کند)؟!

فرزندم قبل از این که روایات اهل بیت (ع) در مذمت علم نحو را برای شما نقل کنم این روایت را ملاحظه کنید، و حکمت را از سرور آن علی بن ابی طالب علیه السلام فراگیریم .

روایت شده که مردی پیش امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر المومنین، امروز بلال با فلانی مناظره می نمود، و در کلامش لحن می کرد، و فلانی اعراب می نمود و به وی می خندید، و امیر المومنین علیه السلام فرمودند: **(إنما يراد إعراب الكلام وتقويمه، ليقوم الأعمال ويهذبها، ما ينفع فلاناً إعرابه وتقويمه، إذا كانت أفعاله ملحونة أقبح لحن، وما ذا يضر بلالاً لحنه، إذا كانت أفعاله مقومة أحسن تقويم، ومهذبة أحسن تهذيب)** ^(۱).

(مراد از اعراب کلام و ارزیابی آن ، تا اعمال را بر پاداشته و آنها را اصلاح کند، پس اعراب و ارزیابی فلانی چه سودی برای وی دارد، که اگر اعمالش با زشت ترین لحن ها ملحون شده باشد، و چه ضرری به لحن بلال وارد می شود، اگر اعمالش بر پایه بهترین اعمال بنا شده باشد، و به بهترین چیزها زینت شده است).

و ظاهراً این که علم نحو چیزی که بعضی آن را در ابتدای اسلام برای تمسخر بلال و امثال بلال از مردمی که بزرگان قریش آن ها را اراذل - وحاشاهم - به حساب می آورند ، ساخته شده است .

و چیزی که بر وجود استهزاء آشکار در نزد عرب آن را تاکید می‌کند، و آن که رسول الله ﷺ بر ضد آن ایستاد و فرمودند: **(إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ لَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ عَلَى أَعْجَمِيَّةٍ، فَيُتْرَفَعُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّتِهِ) ^(۱)**.

(این که مرد عجمی قرآن را بر اساس عجم بودن خود می‌خواند، و فرشتگان آن را بر اساس عربی بالا می‌برند).

و این ما بر وجود استهزاء به غیر عرب کسانی که در فصاحتشان مشکل داشتند می‌رساند و آن‌ها را بر آن داشت که به موالی و بردگان غیر عرب استهزاء نمایند، و سبحان الله امروز همین امر را دوباره می‌بینیم!!

بعد از آن این روایاتی که در خصوص نحو آمده را بشنوید:

روایت اول: حویزه فرزند أسماء، می‌گوید: به ابی عبد الله ﷺ گفتم: شما مردی هستید که صاحب فضل هستید، اگر در اعراب این نگاه می‌کردید، و فرمودند: **(لَا حَاجَةَ لِي فِي سَهْكَم هَذَا) ^(۲)**.

(احتیاجی به این بوهای بد شما ندارم).

روایت دوم: واز ایشان ﷺ روایت شده که فرمودند: **(مَنْ أَتَمَّكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سَلَبَ الْخُشُوعِ)**.

(هر کس در طلب نحو همت و تلاش کند، خشوع از وی سلب می‌شود).

روایت سوم: محمد بن مسلم، می‌گوید: (أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ خواند: وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا، گفتم: نوح! سپس گفتم: فدایت شوم، اگر در این؛ منظورم اعراب، فرمودند: **(دَعْنِي مِنْ سَهْكَم)**. (مرا از بوهای بد شما رها کنید).

روایت چهارم: عبد الأعلى، می‌گوید: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ می‌فرماید: **(أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ)**.

(اصحاب اعراب کلام را از جایگاهش منحرف می‌کنند).

۱- مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۷۹.

۲- سهك: السهك: بوی بدی که به هنگام عرق نمودن انسان از وی خارج می‌شود که می‌گویند: که ایشان برای عرق بوی است، وقد سهك سهكا، وهو سهك. لسان العرب: ج ۱۰ ص ۴۴۵.

روایت پنجم: واز ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، می گوید: (کان أبو عبد الله (علیه السلام) یکره الهمزة) ^(۱).

(ابو عبدالله (علیه السلام) از همزه کراهت داشتند) .

با وجود روایاتی که قانون معرفت حجج را در سه امور که از میان آنها نحو نیست، محدود کرده است، مضاف بر روایاتی که به عدم اعتنای ائمه به علم نحو وجود دارد بلکه آن را مذموم و نکوهش کرده اند، چگونه ممکن است به مشروط بودن علم نحو در حجیت حجت گفته شود؟! و این در حقیقت غیر از تشریع و شرایطی که به خاندان محمد (علیه السلام) ابداً ارتباطی ندارد نیست، بلکه آن از قبیل اجتهاد در مقابل نص خواهد بود، و آن به هیچ وجهی من الوجوه جائز نیست. سپس علاوه بر همه آن این که نحو عبارت از قواعد شنیداری که در آن اختلاف وجود دارد، برای تیمم یک لغت و برای طی یک لغت و حمیر یک لغت و برای حجاز یک لغت می باشد، و چگونه این قواعد شنیداری که در خود آن اختلاف است مقیاسی برای حجج پاكان قرار می دهید؟!

سپس قرآن را می بینیم که در مواردی مخالف قواعد نحو می باشد، فرزندانم این آیه را ملاحظه کنید .

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

(کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و کسانی که به آئین یهود گرویدند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست. هر کدام از پیروان ادیان الهی، که در عصر و زمان خود، بر طبق وظایف و فرمان دین عمل کرده اند، مأجور و رستگارند).

این آیه شصت و دو از سوره بقره است که در آن لفظ (الصَّابِئِينَ) آمده است در حالی که در آیه شصت و نه از سوره مائده همین آیه آمده و در آن لفظ (الصَّابِئُونَ) آمده است .

۱- به روایات گفته شده در مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۷۸ - ۲۸۰، و جامع أحادیث شیعة: ج ۱۵ ص مراجعه کنید ۳۴.

خدای متعال در سوره مائده می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

(آن‌ها که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابئان و مسیحیان، هرگاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین خواهند شد).

سپس تفسیر فرموده اش را ملاحظه کنید که فرمودند: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ بَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾^(۱).

(فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟* مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم؟).

در تفسیر قمی آمده است (سپس سخن فرعون واصحابش به حضرت موسی عليه السلام را حکایت می‌کند و می‌فرماید: (وگفتند ای ساحر) یعنی ای عالم ودانا (به آن عهده‌ی که در نزد خدا داری خدا را دعا کن که ما هدایت خواهیم شد) سپس فرعون گفت: (اما من از کسی که مهین است بهتر هستم) منظورش حضرت موسی است (کسی که نمی‌تواند بیان کند) و فرمود کلام را نمی‌توانست بیان کند^(۲).

و در مجمع بیان طبرسی آمده است: (کسی که نمی‌تواند بیان کند) یعنی: در کلامش فصاحت نداشت و علت آن همان گره‌ای که در زبانش بوده است^(۳).

و فکر نمی‌کنم بعد از این حجتی برای محتج در اشراف نحو و تکلم طبق قواعد نحوی باقی می‌ماند.

و سخنم را با کلام سید یمانی خاندان محمد عليه السلام سید احمد الحسن عليه السلام که در جواب سوالی که از وی شده پایان می‌دهم که فرمودند: (بأنها قواعد استقرائية تحتل الخطأ في بعض الأحيان فلا يمكن اعتبارها قانوناً يحاكم القرآن وكلام الأنبياء والأوصياء وإلا فإنهم يقرون للنصارى نقضهم على القرآن بواسطة قواعد اللغة العربية الوضعية، وإن كنت مطلعاً على اللغة العربية ستجد أن هناك

۱- زخرف: ۵۱ - ۵۲.

۲- تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۸۵.

۳- تفسیر مجمع البیان: ج ۹ ص ۸۶.

أكثر من مدرسة نحوية ولكل مدرسة قواعدها التي تختلف عن الأخرى، فأیها الحقيقة وأیها الوهم والباطل حتى أن بعض علماء الشيعة رجح تحريف القرآن بسبب مخالفته لبعض القواعد النحوية والبلاغية الموضوعية وبإمكانك الاطلاع على كفاية الأصول للأخوند الخراساني وتعليق المشكيني عليها، حيث علق المشكيني على ترجيح الأخوند تحريف القرآن بما معنا: (كما يدل عليه الاعتبار وكثير من الأخبار) والاعتبار يقصد به مخالفة القرآن الذي بين أيدي الناس للقواعد النحوية والبلاغية والكلام طويل في قواعد اللغة العربية.

واعلم إنّ العرب كانوا يتكلمون بأكثر من لغة فصحي منها لغة تعامل الأفعال الخمسة في حال النصب والجزم والرفع بخلاف ما عليه قواعد اللغة الموضوعية تماماً، أما إنّ أمير المؤمنين عليه السلام أمر بكتابة قواعد اللغة العربية فهذا الكلام غير صحيح ولا علاقة له بالحقيقة وإن كنتم تعتقدون إنّ هذا مدح لعلی عليه السلام فعلي في غنى عن هذا^(۱).

(از آن جایی که آن ها یک سری قواعد قراردادی هستند که در بعضی وقت ها احتمال خطا در آن وجود دارد پس برای ما ممکن نیست که آن را به عنوان یک قانون حساب کنیم که به وسیله آن قرآن وسخن انبیاء و اوصیاء را محاکمه کنیم، وگرنه آن ها خود به نصارا (مسیحیان) نقض خود برقرآن به واسطه قواعد لغت عربیه وضع شده اقرار می کنند، و اگر بر لغت عربی شناخت و اطلاع کافی داشته باشی، خواهی یافت که در آن جا بیشتر از یک مدرسه نحوی وجود دارد که هر مدرسه قواعد خود را دارد و با دیگری متفاوت است، پس حقیقت امر کجاست و این وهم باطل چیست به طوری که بعضی از علمای شیعه، تحریف بودن قرآن را به سبب مخالفتش به بعضی از قواعد نحوی و بلاغت وضع شده را ترجیح دادند، و شما می توانید به کتاب کفایت اصول نوشته آخوند خراسانی و تعلیق مشکینی بر آن مراجعه کنید، و آن وقتی که مشکینی بر ترجیح آخوند مبنی بر تحریف قرآن تعلیق می کند که معنای آن: (همان گونه اعتبار و بیشتر اخبار بر آن دلالت دارد) و منظورش از اعتبار همان مخالف بودن قرآنی که در دستان مردم است با قواعد نحوی و بلاغت است. و سخن در مورد قواعد لغت عربی زیاد است. و بدان که عرب به بیشتر از یک لغت فصیح سخن می گفتند که از آن لغت ها با افعال پنج گانه در حالت نصب و جزم و رفع تعامل دارد که آن به طور کامل برخلاف آن چه که قواعد لغت وضع شده امروزی می باشد، اما این که امیر المومنین علیه السلام امر به نوشتن قواعد لغت عربی کرده است، این

سخن صحیح نیست و با حقیقت ارتباطی ندارد و اگر شما معتقد هستید که این امر در واقع مدح و ستایشی برای امام علی علیه السلام است ، بدانید که امام علی علیه السلام از آن بی نیاز است).

و تا این جا سخن ما امشب تمام می شود به امید آن که فردا شب به توفیق خداوند و مشیتش هم دیگر را ملاقات کنیم .

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً

قسمت ششم

کامل کننده آن چه که انر سؤالات فرزند ان مانده است .

فرزندان نشستند و منتظر پدرشان شدند ، و درمورد آن چه که پدرشان تعریف کرده با هم گفتگو می کردند، و از خلال گفتگو های آن ها سؤالاتی پیش آمده و قرار گذاشتند که آن ها را از پدرشان بپرسند، پدر آمد و به فرزندانش سلام نمود و با بهترین سلام های پاسخش دادند، پدر به آن ها گفت: می بینم که سرگرم گفتگو هستید، آیا سؤالی دارید؟

واثق: بله پدر سؤالاتی داریم.

پدر: بفرما واثق جان .

واثق: پدر ، شخص چگونه می تواند در زمانی که مدعیان دروغین زیاد شدند بر یمانی و مهدی اول علیه السلام شناخت پیدا کند، به طوری که حتی اهل بیت (ع) فرمودند: که دوازده پرچم دروغ ظاهر خواهند شد .

مفضل بن عمر می گوید: (كنت عند أبي عبد الله عليه السلام في مجلسه ومعني غيري فقال لنا: إياكم والتنويه يعني باسم القائم عليه السلام وكنت أراه يريد غيري فقال لي: يا أبا عبد الله، إياكم والتنويه والله ليغيب سنيناً من الدهر وليخملن حتى يقال: مات، هلك، بأي واد سلك، ولتفيضن عليه أعين المؤمنين، وليكفأن كتكفؤ السفينة في أمواج البحر حتى لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه وكتب الإيمان في قلبه وأيده بروح منه، ولترفعن اثنا عشر رأيه مشبهة لا يعرف أي من أي. قال: فبكيت، فقال لي: ما يبكيك ؟ قلت: جعلت فداك، كيف لا أبكي وأنت تقول ترفع اثنا عشر راية مشبهة لا

يعرف أي من أي، قال: فنظر إلى كوة^(۱) في البيت التي تطلع فيها الشمس في مجلسه فقال (عليه السلام):
أهذه الشمس مضيئة؟ قلت: نعم، قال: والله لأمرنا أضوء منها^(۲)

مفضل بن عمر می گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم و در مجلس او شخص دیگری نیز با من بود، آن حضرت به ما فرمود: (بر حذر باشید از ستایش یعنی به نام قائم (علیه السلام) - و به نظرم می رسد که آن شخص دیگر مورد نظر او بود نه من، پس رو به من کرد و فرمود: ای ابا عبدالله، بر حذر باشید از ستایش به خدا قسم سال هایی از روزگار غیبت خواهند کرد و گمنام خواهند شد تا این که گفته شود: مرده است، هلاک شده، در کدامین سرزمین وارد شده، و اشک های مومنان بر او جاری خواهد شد، وهم چون واژگون شدن کشتی در امواج دریا واژگون و زیرو خواهند گردید، پس هیچ کس رهایی نمی یابد مگر آن کس که خداوند از او پیمان گرفته و در دل او ایمان را نقش نموده و با روحی از جانب خود تاییدش فرموده باشد و بی تردید دوازده پرچم اشتباه انگیز که هیچ کدام از دیگری باز شناخته نمی شود بر افراشته خواهند شد، مفضل می گوید: پس من گریستم آن حضرت به من فرمود: چه چیز تورا به گریه واداشت؟ و به حضرت عرض کردم: فدایت گردم چگونه گریه نکنم در حالی که می فرمایید دوازده پرچم بر افراشته خواهد شد که هیچ کدام از دیگری باز شناخته نمی شود، گوید: آن حضرت به شکافی که در دیوار خانه بود و خورشید از آن جا به درون خانه می تایید نگریست و فرمود: آیا این خورشید را می بینی؟ عرض کردم: بلی، پس فرمود: مسلماً کار ما روشنتر از این خورشید است).

و چگونه ممکن است با وجود این پرچم های متشابه صاحب حق را شناخت، و آن چیزی که اهل بیت (ع) آن را با وصف (که هیچ کدام از دیگری باز شناخته نمی شود) بیان نموده اند، و این تعبیر به خاطر شدت اشتباه است، که در این هنگام چگونه می توان پرچم حق را شناخت؟ پدر: بله ای فرزندم برای بیان خواهم کرد که چگونه می تواند به حق و شناخت پرچم حق رسید.

رسیدن از طریق راه میسر می باشد، و راه شناخت یمانی منفرد بودنش به قانون معرفت حجت می باشد، که در آن صورت امر ایشان روشن تر از خورشید در وسط روز خواهد بود. و از

۱- آن شکافی میان دو چیز است که از خلال آن نور داخل می شود..

۲- غیبت نعمانی: ص ۱۵۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۷.

همین جا رازی که امام آن را در تعبیر عبارتی که بعد از ذکر پرچم‌ها ی منحرف آورده، شناخته می‌شود و آن عبارت همان: (مفضل گفت: پس من گریستم آن حضرت به من فرمود: چه چیز تورا به گریه واداشت؟) و به حضرت عرض کردم: فدایت گردم چگونه گریه نکنم در حالی که می‌فرمایید دوازده پرچم بر افراشته خواهد شد که هیچ کدام از دیگری باز شناخته نمی‌شود، گوید: آن حضرت به شکافی که در دیوار خانه بود و خورشید از آن جا به درون خانه می‌تایید نگرست و فرمود: آیا این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: بلی، پس فرمود: مسلماً کار ما روشنتر از این خورشید است).

و راز این که امرشان روشن تر از خورشید می‌باشد همان منفرد بودن پرچمشان به قانون حجت می‌باشد، چون در آن کسی با آن‌ها شریک نیست، که در آن صورت حجت واضح و معلوم خواهد بود. و آن به خاطر منفرد بودنش به قانون حجیت که خداوند آن را مختص به حجج نموده است و از این جا مانند خورشید در وسط روز خواهد بود. همان طور که این مقصود در روایت دیگر نیز آمده است:

ازمفضل بن عمر، از ابي عبد الله عليه السلام روایت می‌کند که فرمودند: (أما والله ليغيبن إمامكم سنينا من دهركم، وليمحضن حتى يقال: مات أو قتل وهلك، بأي واد سلك؟ ولتدمعن عليه عيون المؤمنين ولتكفأن كما تكفأ السفن في أمواج البحر، فلا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه وكتب في قلبه الإيمان وأيده بروح منه ولترفعن اثنا عشر راية مشتهبة لا يدري أي من أي. قال: فبكيت ثم قلت: فكيف نصنع؟ قال: فنظر إلى شمس داخله في الصفة، قال: يا أبا عبد الله، ترى هذه الشمس؟ قلت: نعم، فقال: والله لأمرنا أبين من هذه الشمس)^(۱).

(به خدا قسم امام شما سال‌هایی از روزگار غیبت خواهند کرد و آزمایش می‌کند تا این که گفته شود: مرده است یا کشته و هلاک شده، در کدامین سرزمین وارد شده؟ و اشک‌های مومنان بر او جاری خواهد شد، و هم چون واژگون شدن کشتی در امواج دریا واژگون و زیرو خواهند گردید، پس هیچ کس رهائی نمی‌یابد مگر آن کس که خداوند از او پیمان گرفته و در دل او ایمان را نقش نموده و با روحی از جانب خود تاییدش فرموده باشد و بی تردید دوازده پرچم اشتباه

انگیز که هیچ کدام از دیگری باز شناخته نمی شود بر افراشته خواهند شد، گوید: پس من گریستم سپس گفتم چه بکنیم؟ فرمود ای ابا عبدالله - و در این حالت به پرتو خورشید که به درون خانه وایوان می تابید نظر افکند- آیا این خورشید را می بینی؟ عرض کردم: بلی، پس فرمود: به خدا سوگند که امر ما روشن تر از این خورشید است).

و برای این که این اندیشه برای شما روشن شود ملاحظه می کنید که تمام بشریت بر دموکراسی انجمن شدند، و آن یعنی حاکمیت مردم و انتخاب کسی که آنها را رهبری کرده و امورشان را اداره می کند، و دموکراسی به معنی حکومت اکثریت بر اقلیت است، و این بهترین راهی است که امروزه بشریت به آن رسیده است، و می بینی که به آن افتخار می کنند، و آن یک افتخار خیالی است؛ زیرا آن یک دیکتاتوری با رنگ و لباس دیگر است، و شما می توانید به آن چه که سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب حاکمیت خدا، که خود نوشته اند مراجعه کنید.

و امروزه همه ندای دموکراسی و انتخابات سر می دهند جز احمد الحسن (علیه السلام) و او تنها کسی است که فریاد حاکمیت خدا و تنصیب او را سر می دهد، و حق به صورت واضح منفرد شده لکن برای کسی که قلب داشته و بوسیله آن آگاه گشته و حقایق را دریابد.

و اثنای فکر و مفهوم واضح شد؟

و اثنای: بله پدر.

محمود: پدر، چرا مردم حق ندارند حجت را انتخاب کنند، بلکه انتخاب به دست خدای متعال محصور شده است یعنی همان نص و بیان خدا بر حجت؟

پدر: محمود پاسخ شما را با این دو روایت خواهم داد تا حقیقت امر برایت روشن گردد:

روایت اول: از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا (علیه السلام) در حدیث طولانی روایت می کند که حضرت فرمودند: (هل يعرفون قدر الإمامة ومحلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم؟ إنّ الإمامة أجل قدراً، وأعظم شأنًا، وأعلى مكاناً، وأمنع جانباً، وأبعد غوراً من أن تبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بأرائهم أو يقيموا إماماً باختيارهم، فمن أين يختار هؤلاء الجهال؟)

إنّ الإمامة هي منزلة الأنبياء وإرث الأوصياء، إنّ الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام أمير المؤمنين وميراث الحسن والحسين (عليهما السلام)، إنّ الإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين، فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره؟ هيهات هيهات، ضلت العقول وتاهت

الحلوم وحارت الألباب وخسئت العيون عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله وأقرت بالعجز والتقصير، وكيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه ويغني غناه؟ لا، كيف وأنى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين وأين الاختيار من هذا وأين العقول من هذا وأين يوجد مثل هذا؟ راموا إقامة الإمام بعقول حائرة بايرة ناقصة وآراء مضلة، فلم يزدادوا منه إلا بعداً، رغبوا عن اختيار الله واختيار رسوله إلى اختيارهم، والقرآن يناديهـم: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۱).

وقال تعالى: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^(۲).

فكيف لهم باختيار الإمام؟! والإمام عالم لا يجهل، راع لا ينكل، معدن القدس والطهارة، والنسك والزهادة، والعلم والعبادة^(۳).

(آیا قدر و منزلت امامت و جایگاهش را در امت می دانند تا در آن حق انتخاب داشته باشند؟ همانا که امامت باشکوه ترین مقام، و بزرگترین منزلت، و بالاترین جایگاه، دورترین و پنهان ترین چیزی است که عقل انسا نها به آن برسد یا به رای خود به آن دست یابند و یا اینکه امامی را به اختیار خود انتخاب کنند این کم خردان از کجا اختیار و انتخاب کنند؟

همانا که امامت همان منزلت انبیاء وارث اوصیاء است، و جانشینی خدا و پیامبر و امیر المومنین و میراث حسن و حسین (علیهم الصلاه و السلام اجمعین) است، امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مومنین است، پس چه کسی می تواند مقام امام را بشناسد ی این که او را انتخاب کند؟ هیئات هیئات، عقل ها گمراه شدند و حکمت ها سرگران شدند و خردها حیران گشته و چشم ها از وصف منزلی از منازل آن یا برتری از برتری های آن ناتوان و دور ماندند و به عجز و ناتوانی اقرار کردند، و چگونه به کلیتش توصیف شود و یا به کنه آن وصف گردد، و یا چیزی از امرش دریافته شود و یا کسی پیدا شود و بتواند جای او را بگیرد و مانند او دیگران را بی نیاز کند؟ نه، چگونه و او مانند ستاره است که دور از دستان و وصف توصیف کنندگان است و انتخاب و عقل ها کجای آن خواهد بود و مانند این کجا یافت می شود؟

۱- قصص: ۶۸.

۲- احزاب: ۳۶.

۳- فصول مهم در أصول ائمة: ج ۱ ص ۳۸۴.

برقراری امامت را با عقل های سرگردان و ناقص و آراء گمراه کننده هدف قرار دادند، و چیزی نصیب آن ها نگردید مگر این که از آن دور ماندند، و از انتخاب خدا و رسولش روی برگرداندند و به انتخاب خود روی آوردند در حالی که قرآن آن ها را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۱). «پروردگار تو هر چه خواهد می آفریند، و هر چه خواهد برمی گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزله است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می شوند!»

و خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^(۲). «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛»

پس چگونه می توانند برای خود امام انتخاب کنند؟ و امام عالمی است که جهل نمی کند، و صاحبی است که عقوبت نمی کند، و معدن قداست و پاکی، و الفت و پرهیزگاری، و علم و عبادت است.)

روایت دوم: از سعد بن عبد الله قمی در حدیث طولانی روایت می کند، که ایشان از امام مهدی علیه السلام که کودکی خردسال در زمان حیات پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بودند، سوال نمودند و حضرت فرمودند: (أخبرني يا مولاي عن العلة التي تمنع القوم من اختيار الإمام لأنفسهم؟ قال عليه السلام: مصلح أم مفسد؟ قلت: مصلح. قال: فهل يجوز أن تقع خيرتهم على المفسد بعد أن لا يعلم أحد ما يخطر ببال غيره من صلاح أو فساد؟ قلت: بلى. قال: فهي العلة التي أوردتها لك ببرهان يثق به عقلك، أخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم الله وأنزل الكتب عليهم وأيدهم بالوحي والعصمة، إذ هم أعلام الأمم وأهدى إلى الاختيار منهم، مثل موسى وعيسى (عليهما السلام) هل يجوز مع وفور عقلهما وكمال علمهما إذا هما بالاختيار أن تقع خيرتهما على المنافق وهما يظنان أنه مؤمن؟ قلت: لا، قال: هذا موسى كليم الله مع وفور عقله وكمال علمه ونزول الوحي عليه اختار من أعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربه سبعين رجلاً ممن لا يشك في إيمانهم وإخلاصهم فوقعت خيرته على المنافقين، قال الله تعالى: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾^(۳)، إلى قوله:

۱- قصص: ۶۸.

۲- احزاب: ۳۶.

۳- اعراف: ۱۵۵.

﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^(۱)، فلما وجدنا اختيار من اصطفاه الله للنبوة واقعاً على الأفسد دون الأصلح وهو يظن أنه الأصلح دون الأفسد علمنا أن لا اختيار إلا لمن يعلم ما تخفي الصدور وما تكن الضمائر ...^(۲).

حضرت فرمودند: (اصلاح کننده یا مفسد؟ گفت: اصلاح کننده ، فرمود: آیا ممکن است که انتخاب آن ها بر شخص مفسد باشد بعد از این که شخصی نمی داند که چه چیزی در خاطر آن از اصلاح و یا فساد وجود دارد؟ گفتم: بله ، فرمود: آن همان علتی که برایت گفتم برهانی است که عقلت به آن اطمینان دارد. مرا خبر ده از فرستادگانی که خداوند آن ها را منزله و پاک نموده و بر آن ها کتاب نازل کرد و با وحی وعصمت یاریشان نموده، که آن ها داناترین امت ها و در انتخاب از آن ها بهترند مانند حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) آیا شایسته است با کمال عقل و علم آن ها ، آنگاه که خواستند انتخاب کنند قرعه آنها بر شخص منافق بیفتد و آن ها گمان می کردند که او مومن است؟ گفتم: نه ، فرمود: این حضرت موسی عليه السلام کلیم خدا با وجود کامل بودن عقل و کمال علمش و نزول وحی بر او از میان بزرگان قوم و سپاهیاناش برای میعادگاه خدایش هفتاد مردی که در ایمان و اخلاص آن ها شک نمی کرد ، انتخاب نمود، و قرعه اش بر منافقین واقع گردید، خداوند می فرماید: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾^(۳) موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ (تا فرموده اش: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ﴾^(۴) (ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!) پس صاعقه شما را گرفت؛) به خاطر ظلم آن هاست ، پس وقتی که انتخاب آنکه خداوند او را برای پیامبری برگزید بر شخص مفسد به غیر از مصلح اتفاق می افتد در حالی که او فکر می کرد که مصلح را غیر از مفسد انتخاب کرده است ، دانستیم که اختیار برای کسی جایز نیست جز برای کسی که می داند در سینه ها چه پنهان شده است و در ضمیرها چیست و به اسرار آگاه است...)

۱- بقره: ۵۵.

۲- إثبات الهداة: ج ۱ ص ۱۱۵.

۳- اعراف: ۱۵۵.

۴- بقره: ۵۵.

وهمانا که قریش به انتخاب رسول ﷺ از طرف خدا اعتراض نمودند ، ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^(۱).

(و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»)»

و منظور از دوشهر، همان مکه و طائف می باشد، و دو مرد همان: امیه فرزند ابی صلت ، و ابی مسعود ثقفی^(۲) هستند ، گفته آن ها به خاطر این بوده که ؛ این دو مرد بزرگ قوم خود بوده و دارای اموال و ثروت زیادی بودند.

و آن ها اختیار امامت را در فراوانی اموال می دیدند، همان طور که بزرگان بنی اسرائیل بر پیامبر خود اشموئیل وقتی که به امر خدا طالوت را به عنوان حاکم بر آن ها انتخاب نمود اعتراض کردند، و بر وی معترض شدند که طالوت از اهل ثروت و دارایی ندارد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۳).

(و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (*طالوت*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!») گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»).

و خداوند جواب آن ها را با این فرموده پاسخ دادند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

۱- زخرف: ۳۰ - ۳۱.

۲- و گفته شده: دو مرد آنها: یکی مغیره از مکه و گفته شده: فرزندش ولید ، و ابو مسعود عروة بن مسعود ثقفی از طائف و گفته شده: حبیب بن عمر و ثقفی از طائف.

۳- بقره: ۲۴۷.

«خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است».

و خداوند اختیار قریش را با فرموده اش بعد از این آیه باطل نموده است خداوند می‌فرماید:

﴿أَنَّهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ نَحْنُ فَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾^(۱)،^(۲).

(آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان‌شان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است!).

و اگر امر انتخاب را به بندگان‌ش واگذار می‌کرد برای قریش مجاز بود که امیه فرزند ابی صلت و ابی مسعود ثقفی که در پیش خود از حضرت محمد ﷺ بهتر و افضل تر بودند را انتخاب نمایند. و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۳).

(پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزّه است خداوند، و برتر است از همتیانی که برای او قائل می‌شوند!).

ای فرزندانم سخنی که با این موضوع ارتباط در تاریخ وصیت خواهد آمد.

أحمد: پدر، اگر اختیار به دست خداوند متعال است، و اختیار خداوند از طریق نص آشکار می‌شود، پس چگونه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^(۴)، و يقول سبحانه: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^(۵).

(و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا

۱- زخرف: ۳۲.

۲- توضیحات (۳) را ملاحظه کنید، و آن وقتی که در آن احتجاج طولانی بین رسول الله ﷺ و بین مشرکان قریش

می‌باشد، و در آن پاسخ‌های مفصل‌تری می‌باشد.

۳- قصص: ۶۸.

۴- شوری: ۳۸.

۵- آل عمران: ۱۵۹.

می دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می کنند،)* و خداوند سبحان می فرماید: (و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد).

پدر: فرزندم جواب شما را به آن چه که سید یمانی احمد الحسن (علیه السلام) در جواب سئوالی که یکی از انصار از ایشان کردند خواهم داد، و از آیه اولی می پرسد؛ و آن فرموده خداوند متعال: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست، که آیا این آیه با قول به حاکمیت خدا و و این که تنصیب حجج به دست خداوند باشد متناقض است؟

سید احمد الحسن (علیه السلام) پاسخ داد: (بسم الله الرحمن الرحيم ... والحمد لله رب العالمين، وصلى

الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً).

هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾

نزلت على محمد (ﷺ) وفي حياة محمد (ﷺ)، فلو كانت في الحكم والحاكم لكان للمسلمين أن يختاروا غير محمد (ﷺ) وينصبوه عليهم!! ولو كانت في الحكم والحاكم لشاور محمد (ﷺ) المسلمين في الأمر قبل أن يعلن تنصيب علي بن أبي طالب (عليه السلام) بعده في غدیر خم!! ولو كانت حتى في تنصيب أمير على جيش يخرج لقتال الكفار، لشاور رسول الله المسلمين قبل أن ينصب أسامة بن زيد، بل كان كثير منهم غير راضين بهذا التنصيب، فلماذا لم يقبل رسول الله مشورتهم واعتراضهم على صغر سن أسامة بن زيد إذا كان مأموراً بأخذ مشورتهم في أمور الحكم؟؟!! أترأه (ﷺ) يخالف القرآن وحاشاه؟؟!! إنَّ للقرآن أهله فرحم الله إمرءاً عرف قدر نفسه وسمع حقاً فأذعن^(۱).

(بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و

المهديين و سلم تسليماً

این آیه ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾

(و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می کنند،) بر حضرت محمد (ﷺ) و در زمان حیات او (ﷺ) نازل شد، پس اگر در خصوص حکم و حاکم می بود مسلمانان می توانستند که غیر از حضرت محمد (ﷺ) را بر خود تنصیب کنند!! و اگر در حکم و حاکم می بود

حضرت محمد ﷺ قبل از این که حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را تنصیب نماید با مسلمانان مشورت می‌کرد!! و حتی اگر در خصوص تعیین فرمانده ای بر لشکر برای جنگ با کافران می بود، رسول خدا ﷺ قبل از تنصیب اسامه بن زید با مسلمانان مشورت می‌کرد، بلکه عده ی زیادی از آن ها با این تنصیب مخالف بودند، پس چرا حضرت محمد ﷺ مشورت و اعتراض آن ها بر نوجوانی اسامه بن زید را نپذیرفت که اگر مأمور به اخذ مشورت آن ها در امور حکم می بود؟؟!! آیا او ﷺ را می بینی که با قرآن مخالفت می کند وحاشاه و کلا؟؟!!!! برای قرآن اهلی هست و خداوند پیامزد ؛ کسی که قدر خویش را دانسته و حق را بشنود و مطیع آن گردد). پس اختیار وانتخاب امام وتنصیب او خارج از امر آن هاست، بلکه آن ازامر خداوند است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^(۱).

(و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می‌کردند). خداوند متعال می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^(۲).

(و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (امر ما) هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند).

واز این جا اختیار خارج از صلاحیت آن ها خواهد بود؛ و اگر امر در حدود اختیارات و از صلاحیت آنها می بود دو آیه با لفظ (امر ما) از آن تعبیر نمی‌کرد، در حالی که آیه شوری می گوید که (امر آن ها) است، یعنی امر خدا تعالی نیست ؛ لذا می یابیم که رسول الله ﷺ به اعتراض آن ها نسبت به تنصیبش اهمیت نمی داد.

بلکه آیه به امور دیگری که اصلا به تنصیب الهی ربطی ندارد نظر دارد، بلکه به امور مشروط زندگی روزانه مسلمانان که در ضمن حدود دین و شرع خواهد بود نظر دارد.

۱- انبیاء: ۷۳.

۲- سجده: ۲۴.

واما آیه دوم، وآن فرموده خداوند متعال است که می فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.

(و در امر با آنها مشورت کن پس اگر تصمیم گرفتی بر خداوند توکل کن که خداوند متوکلین را دوست دارد).

وبعد از شناخت این که تنصیب حجج خارج از امور آن ها ست جواب ومعنای این آیه روشن می شود، و آن به تنصیب حجج الهی وخلفای دین که بعد از حضرت محمد رسول الله ﷺ می آیند ناظر نیست، بلکه این در امور مربوط به جنگ وارد شده است، واز همین جا این آیه با توجیهات زیادی توجیه شده است .

شیخ طوسی می گوید: (گفته می شود که در وجوه مشورت پیامبر ﷺ با آن ها با وجود بی نیازی او ﷺ بوسیله وحی در شناخت رای صحیح از بندگان سه گفته وجود دارد:
اول آن ها: قتاده وریع وابن اسحاق گفتند که آن از وجه طهارت نفوس و آموزش آن هاست، وبر داشتن توانایی آن ها که اگر از جمله کسانی باشد که به کلام خود اطمینان دارند:)
وبه نظر ورای خود بر می گردد).

ودومی: سفیان بن عیینه می گوید: وجه دیگر آن این است که امتش در مشورت به وی اقتدا کنند وآن را یک شأن ناقص نبینند همان طور که مدح و ستایش شدند که امر آنها در بینشان با مشورت باشد.

سوم: حسن وضحاک گفتند: آن برای دو امر است، برای بزرگی وجلالت صحابه واقصدای امت در آن به ایشان ﷺ است. و ابو علی جبائی اجازه داده: این که در بعضی از امور دنیوی می توانند به رای خود عمل کنند. وگروهی گفتند: وجه آن به این است که آن ها را آزمایش کند و در مشورت فرد نصیحت کننده از فرد فریب کار مشخص می شود. وفرموده اش: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ پس اگر تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن ، توکل کردن به خدا آن واگذاری امر به ایشان به خاطر حسن تدبیر او است ، واصل آن توکل کردن است ، وآن اکتفا نمودن در عملی که به آن احتیاج است وچیزی که به آن متکی می شود (۱).

واین عبدالبر در استذکار گفته ابو عمر را نقل می کند، گفت: همانا که رسول الله ﷺ در امور مربوط به جنگ با اصحابش مشورت می کرد تا به وی اقتدا کنند (۱).

واین آیه نیز به مشورت آن ها در امور جنگ نظر دارد، و باید توجه شود که قرار و تصمیم نهایی در دست پیامبر ﷺ بود: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ پس اگر تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

محمود: پدر همانطور که شنیدم پیامبران وائمه (ع) معاجزی داشتند که به کمک آن می توانستند دعوت خود را ثابت کنند، و شما این راه و روش را ذکر نکردید ، آیا مگر معجزه روشی برای اثبات نبوت پیامبر و یا امامت امام نیست ؟

پدر: فرزندم من در خدمت شما هستم، اما تقاضا دارم به آن چه که می گوئیم توجه و دقت کنید، و آن چه را که می خواهم برای شما بیان کنم را در دو نقطه روشن می کنم:

نقطه اول: این که معجزه هرگز به عنوان یک دلیل برای نبوت نیست، وگرنه قرآن از معجزه ای که حضرت نوح علیهِ السلام با آن آمده سخن نمی گفت؛ و هم چنین از معجزه ای برای حضرت ابراهیم علیهِ السلام سخن نمی گفت، تا از خلال آن صدق آن ها ثابت شود، و راز در آن این که نقش معجزه نقش تاییدی برای درستی دعوتی که پیامبران (ع) با آن آمده اند می باشد، و عمل و هدف آن دلیلی بر درستی وصحت دعوت نیست .

صدوق در کتاب علل خود به سندش روایت می کند: ابی بصیر می گوید: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام لأي علة أعطى الله تعالى أنبياءه ورسله وأعطاكم المعجزة؟ فقال عليه السلام: ليكون دليلاً على صدق من أتى به، والمعجزة علامة لله لا يعطيها إلا أنبياءه ورسله وحججه ليعرف به صدق الصادق من كذب الكاذب) (۲).

(به ابی عبدالله علیهِ السلام گفتم که به کدام علت خداوند به پیامبران و فرستادگانش و به شما معجزه داده است ؟ فرمود علیهِ السلام: تا این که دلیلی بر صدق اعای آنها باشد ، و معجزه نشانه خداست که آن را به جزء به پیامبران و فرستادگان و حججش به کسی دیگری نمی دهد تا به وسیله آن صدق راست گو از دروغ دروغ گویاناخته شود).

پس معجزه علامت وگواه صدق است، و صدق مدعی در آن منحصر نمی شود، بلکه می تواند صدق خود را با امور دیگری ثابت کند، واز این جا بیشتر اصحاب ائمه (ع) به خاطر نص و بیان و تایید امام قبلی - و آن حق است - ایمان می آورند و نه با معجزات.

واز این جاست که علامه حلی در کشف المراد فی شرح تجرید اعتقاد برای خواجه نصیر الدین طوسی می گوید: (ونتیجه آن است که معجزه در ابتدا دلیلی بر نبوت نیست، بلکه دلیلی برای صدق دعوت است پس اگر معجزه شامل دعوت نبوت شد آن بر تصدیق مدعی در دعوتش دلالت می کند و آن مستلزم اثبات نبوت است)^(۱).

و نیز گفت: (می گویم: امامیه مخصوصا به این رسیده که لازم است بر امام منصوب شده باشد. و عباسیه گفتند: که راه تعیین امام نص و یا میراث است. و زیدیه گفتند: تعیین امام با نص و یا دعوت به خود می باشد. و بقیه مسلمانان گفتند: راه (شناخت) همان نص و یا انتخاب اصحاب حل و فصل خواهد بود).

و دلیل آن چه که بیان کردیم بر دو وجه است:

اول: ما بیان کردیم که لازم است امام معصوم باشد و عصمت یک امر مخفی و پوشیده ای است و کسی جزء خدا ی متعال آن را نمی داند، و لازم است که تنصیش از طرف خدای متعال باشد؛ زیرا ایشان به شرایط آن آگاه تر از دیگران است.

دوم: این که پیامبر ﷺ بر مردم از پدر به فرزند مهربان تر بوده، حتی ایشان ﷺ به اشیایی که به خلیفه بعد از خود نسبتی ندارد ارشاد و راهنمایی نمود همان طور که به قضای حاجت در امور زیادی از خواسته ها و وقایع ارشاد و راهنمایی نمودند، و اگر از مدینه برای یک روز یا دو روز سفر می کرد، کسی را برای رسیدگی به امور مسلمین را جانشین خود قرار می داد، و با توجه به این حالت چگونه می توان به ایشان (علیه السلام) نسبت داده شود که نسبت به امور امت اهمال نموده و در با شکوه ترین چیزها و والاترین و بزرگ ترین منزلت ها که بیشترین فایده و نسبت به آن سخت نیازمند هستند ارشاد و راهنمایی ننماید، و او مسئول امور آنها بعد از خود است پس از

۱- کشف مراد در شرح تجرید اعتقاد (تحقیق الزنجانی): ص ۳۷۹.

سیرت ایشان عليه السلام مستلزم این است که بعد از خود امام و پیشوای دینی تنصیب نموده و بر آن نص کرده باشد و آن را به دیگران معرفی نموده....^(۱).

و شیخ کاشف الغطاء می گوید: (امامت ؛ همانا برای شما بیان کردیم که آن همان اصل و اساسی است که امامیه به آن برتری جسته و بقیه فرقه های مسلمانان جدا گردیده، و آن فرق جوهری اصلی می باشد، و بقیه فروق فرعی عرضی هستند مانند فروقی که بین پیشوایان اجتهاد در نزد آنها هم چون حنفی و شافعی و غیره می باشد. و دانستم که مراد آنها به امامت: آن منصب الهی است که خداوند با علم سابق خود نسبت به بندگان خود آن را انتخاب می کند، همانطور که پیامبر را انتخاب می کند ، و به پیامبر دستور می دهد که امت را به آن ارشاد و راهنمایی کند ، و به آنها امر می کند که از او پیروی کنند . و معتقد هستند: خدای سبحان به پیامبرش دستور داده که بر علی عليه السلام نص کرده و او را پرچمی برای مردم بعد از خود تنصیب نماید)^(۲).

واز این جا در می یابی که بعضی از پیامبران (ع) معجزاتی نداشتند، و آن به این معنا نیست که آن ها پیامبر نیستند، پس نبوت پیامبری بر آوردن معجزه متوقف نمی باشد. بلکه پیامبران بوسیله قانون شناخت حجت که در مورد آن صحبت کردیم شناخته می شوند.

و این مطلب را که در کتاب روشنگری تالیف سید احمد الحسن یمانی موعود عليه السلام آمده را برای شما ذکر می کنم، که فرمودند: **(ولعل أهم مائز لدعوات المرسلين هو العلم والحكمة وحسن التدبير ولكن أكثر الناس لا يميزون بين الحكمة الإلهية التي ينطق بها المرسلون وبين السفسطة التي يعارضهم بها علماء الضلالة قطاع طريق الله سبحانه وتعالى. وعدم التمييز ليس بسبب صعوبة تمييز الحكمة كما يدعي أو يتوهم بعض الناس بل إن أهم أسباب هذا الخلط هو أنّ الناس لوثوا فطرتهم وأصبحوا كالأعمى لا يميزون بين الخمر واللبن أو بين سفه الشيطان وحكمة الله سبحانه وتعالى ويا للأسف فهذا حال معظم الناس في كل زمان وكمثال لتوضيح الحال التي وصل إليها المسلمون أن محمداً عليه السلام جاء بالقران كمعجزة والمسلمون جميعاً على هذا القول ولكن من الذي يميز أن القرآن آية معجزة؟**

۱- کشف مراد در شرح تجرید اعتقاد (تحقیق الاملی): ص ۴۹۵.

۲- أصل شیعة وأصول آن: ص ۲۲۱.

فلو جاء اليوم محمد بن عبد الله ﷺ ونزل إلى الأرض ومعه سورة قرآنية جديدة جاء بها من الله سبحانه وتعالى فهل يستطيع المسلمون أن يميزوا هذه السورة ويقطعون أنها من الله سبحانه وتعالى وبالتالي يثبت عندهم أنّ هذا الشخص الذي جاء بها هو محمد ﷺ؟

أقول وبلا تردد أنّ معظم المسلمين غير قادرين على التمييز وسواء منهم العلماء أم الجهلاء بلا إذا كان هناك مسلمون لم يلوثوا فطرتهم يستطيعون أن يميزوا هذه السورة ويعرفون أنها آية من الله سبحانه وتعالى فان الذي جاء بها ليس شخصاً اعتادياً.

إذن فالنتيجة المتحصلة: إنّ محمداً بن عبد الله ﷺ لو جاء بالقرآن اليوم لكفر به معظم المسلمين ولم يؤمنوا به ولقالوا ساحر وكذاب).^(۱)

(شاید مهمترین شناسه برای دعوت پیامبران همان علم و حکمت و حسن تدبیر باشد اما بیشتر مردم نمی توانند بین حکمت الهی که پیامبران با آن سخن می گویند و بین سفسطه و مغالطه ای که پیشوایان گمراهی و راه زنان راه خدای سبحان که بوسیله آن مخالفت می کنند تمیز و تشخیص دهند. و این عدم تشخیص بخاطر سختی تمیز بین حکمت و سفسطه نیست همان طور که بعضی از مردم ادعا و گمان می کنند، بلکه مهمترین علت این عدم تشخیص و آمیختگی این است که مردم فطرت خود را آلوده کرده و هم چون نابینا شدند که نمی توانند بین شراب و شیر یا بین سفاهت شیطان و حکمت خداوند متعال تشخیص دهند ، و با کمال تاسف این وضع و حال بیشتر مردم در هر زمان بوده است ، و به عنوان مثال برای حال حاضر که مسلمانان به آن رسیده اند این است که حضرت محمد ﷺ با قرآن بعنوان معجزه آمد و مسلمانان همه بر این قول هستند اما چه کسی می تواند تشخیص دهد که قرآن نشانه و معجزه است ؟ پس اگر حضرت محمد ﷺ امروز بازگردد و بر زمین فرود آید و سوره ی جدیدی از طرف خداوند متعال بیاورد آیا مسلمانان می توانند این سوره را تشخیص دهند و قطع و یقین پیدا کنند که این سوره از جانب خداوند متعال است . و در نتیجه برای آنها ثابت شود که این شخص که با سوره جدید آمده آن خود حضرت محمد ﷺ است؟ بدون تردید می گویم که بیشتر مسلمانان عالم یا غیر عالم قادر نیستند که تشخیص دهند ، بله اگر در آنجا مسلمانانی باشند که فطرت خود را آلوده نکرده

باشند می‌توانند این سوره را تشخیص دهند و بدانند که این نشانه‌ای از جانب خداوند متعال است و در نتیجه کسی که آن سوره را آورده شخص عادی نیست.

بنابراین نتیجه بدست آمده این است که اگر حضرت محمد بن عبد الله ﷺ امروز با قرآن بیاید بیشتر مردم نسبت به او کافر می‌شدند و به او ایمان نمی‌آوردند و خواهند گفت که ساحر و دروغگو است).

نقطه دوم: اظهار نظر در کسی که درخواست معجزه از پیامبران (ع) کردند آنها از کافران به آنان هستند، پس کافران به پیامبران خدا (ع) را می‌یابی، که بر طلب معجزه مادی تاکید می‌کنند، و این نتیجه آن است که آن‌ها برای تصدیق فقط بر چیز مادی تکیه می‌کنند، و در وجودشان چیزی از ایمان به غیب را نمی‌یابی، و خداوند ایمان به خود را از طریق غیب می‌خواهد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^(۱).

(آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است.* (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند).

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرُهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾^(۲).

(تو فقط کسی را انذار می‌کنی که از این یادآوری (الهی) پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان (غیب) بترسد؛ چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده!).

و خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾^(۳).
(اما) کسانی که از پروردگارشان در نهان و غیب می‌ترسند، مسلماً آمرزش و پاداش بزرگی دارند!).

۱- بقره: ۲ - ۳.

۲- یس: ۱۱.

۳- ملک: ۱۲.

پس ایمان از طریق غیب (پسندیده) است نه از طریق معجزه مادی که شخص را بر ایمان مجبور سازد، لذا خداوند متعال ایمان فرعون را بعد از نزول معجزه قهاره را رد کرد ، و برای تو ضیح و دقت بر این موضوع کلام ایمانی علیه السلام را برای شما نقل می کنم.

سید احمد الحسن ایمانی علیه السلام می فرماید: (أَمَّا المعجزة المادية فهي لا يمكن أن تكون وحدها طريقاً لإيمان الناس، بل الله لا يرضى بهكذا إيمان مادي محض، ولو كان يقبل لقبل لإيمان فرعون بعد أن رأى معجزة مادية قاهرة لا تؤول، وهي انشقاق البحر، ورأى كل شق كالطود العظيم، ولمسه بيده فقال: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^(١).

ولكن الله لا يرضى هذا الإيمان: ﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^(٢).
وقد ترك الله بدن فرعون آية للناس ليتفكروا: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾^(٣).

ولكن قليل من انتفعوا بهذه الآية و ﴿كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾.
كما أن المعجزة لا يمكن أن تكون لكل من يطلبها، و إلا لآمن الناس جميعاً إيماناً قهرياً اجبروا عليه بما يرون من قدرة قاهرة لا طاقة لهم على مواجهتها، ولن يكون هذا إلا استسلاماً للأمر الواقع وليس إسلاماً وتسليماً للغيب، والله سبحانه هو الغيب، ولعل من تدبر في معجزات الأنبياء يجدها جميعاً جاءت مشابهة لما انتشر في زمانهم، فموسى يأتي بالعصا التي تصبح أفعى في زمن فيه عشرات يلقون عصيهم فإذا هي أفعى كما يخيل للناس، وكذا عيسى جاء ليشفي المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومحمد ﷺ يأتي بالقرآن لقوم اشتهروا بالكلام والشعر، فالأمر وما فيه أنها جاءت كذلك للبس، قال تعالى: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾^(٤).

وما هذا اللبس والمشابهة إلا لتكون هناك مساحة لتأول المتأولين الذين لا يؤمنون بالغيب، ولتبقى مساحة للإيمان بالغيب، و إلا فالإيمان المادي المحض ليس إيماناً، ولا إسلاماً، ولا يقبله الله.
قال تعالى: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾^(٥).

فالایمان کامل هو ایمان بالغیب مائة بالمائة، وهو ایمان الأنبياء والأوصياء، وكلما كان الإيمان مشوباً بآية أو إشارة أو كرامة أو معجزة مادية، كان أدنى وأقل، حتى إذا كانت المعجزة قاهرة وتامة ولا يمكن تأويلها، عندها لا يقبل الإيمان والإسلام، كما لم يقبل ایمان وإسلام فرعون؛ لأن هكذا ایمان هو ایمان مادی مائة بالمائة.

والله وصف المؤمنين بأنهم: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^(۱).
﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾^(۲).
﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^(۳).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾^(۴).
﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾^(۵).
﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^(۶).
﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾^(۷).

(و اما معجزه مادی خود به تنهایی راهی برای ایمان مردم نیست، بلکه خداوند به این چنین ایمان مادی محض راضی نمی شود، و اگر قبول می کرد ایمان فرعون را بعد از دیدن معجزه مادی قاهره که نیاز به تاویل ندارد را قبول می کرد، و آن چون شکافته شدن دریا، و هر قسمی از آن را هم چون کوه عظیم‌دید و آن را با دست لمس کرد؛ فرعون گفت: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم!»

۱- بقره: ۳.
۲- انبیاء: ۴۹.
۳- فاطر: ۱۸.
۴- یس: ۱۱.
۵- ق: ۳۳.
۶- حدید: ۲۵.
۷- ملک: ۱۲. الاضاءات: ج ۳ ق ۲ ص ۲۸.

و اما خداوند به این چنین ایمانی راضی نیست: ﴿الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (اما به او خطاب شد:) (الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی، و از مفسدان بودی!).

خداوند جسد فرعون بعنوان نشانه ای برای مردم جا گذاشت تا تفکر و تعقل کنند: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾ «ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!»

ولی کسانی که از این آیه سود برده اند کم هستند: ﴿كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾ «بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!»

همان طور که معجزه برای هر کس که آن را طلب کند ممکن نیست، وگر نه تمام مردم آنگاه که معجزه قاهره خداوند را ببینند و توانایی مقابله با آن را ندارند با قهر و اجبار ایمان می‌آوردند، و این جز تسلیم شدن برای امر واقع شده نیست و اسلام و تسلیم برای غیب نیست، و خداوند سبحان خود غیب است، و اگر کسی در معجزات پیامبران تدبیر کرده باشد همه آنها را مشابه آنچه که در آن زمان رواج داشته می‌یافت، و حضرت موسی (علیه السلام) با عصبانی آمد که تبدیل به مار می‌شود در زمانی که در آن ده ها نفر عصای خود را می‌انداختند و به خیال مردم تبدیل به مار می‌شدند، و هم چنین حضرت عیسی (علیه السلام) در زمانی که طبابت منتشر بود آمد تا مریضان را شفا دهد، و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با قرآن آمد برای قومی که در کلام و شعر معروف و مشهور بودند، پس امر و آن چه در آن است آن همچنین برای مشته ساز می‌آمده است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلِبْسُونَ﴾ «و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را بصورت انسانی درمی‌آوردیم؛ (باز به پندار آنان،) کار را بر آنها مشته می‌ساختیم؛ همان طور که آنها کار را بر دیگران مشته می‌سازند!»

و این لبس و تشابه برای چیست جز این که در آنجا فضایی برای تاویل تاویل کنندگان که به غیب ایمان ندارند باشد، و برای ایمان به غیب فضایی باقی بماند و گرنه ایمان مادی محض ایمان و اسلام نیست، و خداوند آن را قبول ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾ «روز پیروزی، ایمان آوردن، سودی به حال کافران نخواهد داشت؛ و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود!» پس ایمان کامل همان ایمان صد درصد به غیب است، و آن ایمان پیامبران و اوصیاء است، هرچه ایمان به نشانه‌ای و یا اشاره یا کرامت یا معجزه مادی آمیخته شده باشد، آن ایمان مقام پایین‌تر و کم‌تری دارد، تا اینکه معجزه قاهره و تام باشد که نتوان آن را تاویل نمود، در این هنگام ایمان و اسلام قبول نمی‌شود. همانگونه که ایمان و اسلام فرعون قبول نشد، زیرا این چنین ایمان، همان ایمان مادی صد درصد می‌باشد).

خداوند مومنین را اینگونه وصف می‌کند که آن‌ها: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

«(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند».

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾.

«همانان که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند، و از قیامت بیم دارند!»

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾.

«تو فقط کسانی را بیم‌می‌دهی که از پروردگار خود در پنهانی می‌ترسند و نماز را برپا می‌دارند؛ و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش بازمی‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست!».

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾.

«تو فقط کسی را انذار می‌کنی که از این یادآوری (الهی) پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان بترسد؛ چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده!».

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾.

«آن کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود!».

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منفعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

«(اما) کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند، مسلماً آمرزش و پاداش بزرگی دارند!».

وای فرزندانم تا همین جا سخن ما امشب تمام می‌شود به امید این که فردا شب هم دیگر را دوباره ملاقات کنیم .

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی محمد وآله الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً.

قسمت هفتم

چگونه صاحب امر شناخته می‌شود؟

این گونه اشکالات شروع شد که بر ذهن فرزندان می‌گذشت، واز این جا آن چه که در اندیشه آنها می‌گذشت از پدر خود سوال می‌کردند، وپدر آمد و دید که فرزندان منتظر آمدنش بودند، پس بر آن ها سلام نمود و با او سلام رد و بدل شد، و آن ها با این سؤال مورد خطاب قرار داد: آیا سوالی دارید؟

واثق: بله پدر، من روایت های زیادی که مربوط به صاحب امر باشد خوانده ام اما در حقیقت دوست دارم که در این موضوع بیشتر توضیح دهید تا بهتر بفهمم ، همانا که من روایات متعلق به صاحب امر مطالعه نموده ام اما مقصود و منظور آن ها را ندانستم، به خصوص بعد از این که از شما فهمیدم که در آن چه سابقا گذشت صاحب امر بر همه ائمه (ع) اطلاق می‌شود، همان طور که منظور آن امام مهدی علیه السلام است و بر آن اطلاق می‌شود همچنین مراد از آن شخص دیگری نیز هست.

پدر: بله واثق منظور شما را فهمیدم ، امشب موضوع سخن ما اختصاصا منظور از صاحب امر خواهد بود، واز آن جایی که ما در جهت اثبات این لفظ که بر همه ائمه (ع) اطلاق می‌شود نیستیم، زیرا آن قبلا توضیح داده شده است، واز این جا کلام ما در لفظ صاحب امر وتحدید منظور از آن در زمان ظهور خواهد بود.

وابتدا به تقدیم روایات تا دلایل آن ها را یکی بعد از دیگری بررسی کنیم ،تا به نتیجه ای که می‌خواهیم برسیم.

روایت اول: شیخ کلینی به اسنادش از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند که می‌گوید:
(دخلت علی أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا، فقلت: فولدك؟ فقال: لا، فقلت: فولد ولدك هو؟ قال: لا، فقلت: فولد ولدك؟ فقال: لا، قلت: من هو؟

قال: الذي يملأها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، على فترة من الأئمة، كما أنّ رسول الله ﷺ بعث على فترة من الرسل^(۱).

(بر ابی عبدالله وارد شدم وبه ایشان گفتم: شما صاحب این امر هستید ؟ فرمودند: خیر، گفتم: فرزند شما؟ فرمودند: خیر ، گفتم: همان فرزند فرزند شما ؟ فرمود: خیر ، گفتم: فرزند فرزند فرزند شما؟ فرمودند: خیر گفتم: او چه کسی است ؟ فرمودند: کسی که آن(زمین) را پراز عدل می کند همان طور که از ظلم وجور پرشده است، وآن بعد از نبودن ائمه(ع) است، همان طور که رسول الله ﷺ بعد از نبودن رسولان مبعوث شده است) .

به این که سوال در روایت از مطلق بودن صاحب امر نیست، وگرنه امام صادق (علیه السلام) صاحب امر است، یعنی: امام واجب اطاعت است ، و قبلاً از امام صادق (علیه السلام) نیز در روایتی از عبد الاعلی بیان شده که می گوید: به ابی عبدالله (علیه السلام) گفتم: (ما الحجة على المدعي لهذا الأمر بغير حق ؟ قال: ثلاثة من الحجة لم يجتمعن في رجل إلا كان صاحب هذا الأمر)^(۲).

(چه حجتی بر مدعی این امریه غیر حق وجود دارد؟ فرمودند: سه دلیل درمردی جمع نمی شوند جز آن که او صاحب الامر باشد...).

و اگر سوال در روایت اولی از مطلق بودن صاحب امر بوده ، جواب امام به بله بوده است، اما از آن جایی که سوال این طور نبوده و امام آن طور که آن را فهمیده به سؤال کننده جواب داد. و فرمودند: خیر، پس گفتم (سؤال کننده): فرزند شما؟ فرمودند: خیر ، گفتم: همان فرزند فرزند شما ؟ فرمود: خیر ، گفتم: فرزند فرزند فرزند شما؟ فرمودند: خیر گفتم: او چه کسی است ؟ فرمودند: کسی که آن(زمین) را پراز عدل می کند همان طور که از ظلم وجور پرشده است، وآن بعد از نبودن ائمه(ع) است، همان طور که رسول الله ﷺ بعد از نبودن رسولان مبعوث شده است).

و چیزی که در این روایت جلب توجه می کند همان مورد: (، وآن بعد از نبودن ائمه است ، همان طور که رسول الله بعد از نبودن رسولان مبعوث شده است) .

۱- کافی: ج ۱ ص ۳۴۱، غیبت نعمانی: ص ۱۹۲. و کلینی و نعمانی بالاین سند روایت کردند: أحمد بن إدريس، از محمد بن أحمد، از جعفر بن القاسم، از محمد بن الوليد الخزاز، از الوليد بن عقبة، از الحارث بن زياد، از شعيب، از أبي حمزة.
۲- الإمامة والتبصرة: ص ۱۳۸.

و برای این که امر واضح شود می‌گویم:

اولاً: فرموده اش ﷺ: (وآن بعد از نبودن ائمه است) بر امام محمد بن حسن عسکری ﷺ منطبق نمی‌شود زیرا ایشان بعد از نبودن ائمه (ع) نیستند بلکه ایشان امر امامت را به طور مستقیم از پدرش تحویل گرفتند.

دوم: قرآن آمدن فرستاده در امت پیامبر ﷺ را روشن می‌کند، و برای شما دو مورد را ذکر می‌کنم:

مورد اول: در سوره جمعه به فرموده متعال که می‌فرماید: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^(۱).

(آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است همواره تسبیح خدا می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا، و عزیز و حکیم است!) * و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند! * و [نیز بر جماعت‌هایی] دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و اوست ارجمند سنجیده‌کار! * این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد؛ و خداوند صاحب فضل عظیم است!).

وآیه بعد از این که رسولی را که خداوند سبحان در جمعیت بی‌سواد یعنی در ام‌القری در زمانش ﷺ مبعوث کرده را بیان می‌کند: می‌فرماید: ﴿وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

(یعنی خداوند متعال بر جماعت‌هایی دیگر از امیین در میان آن‌ها رسولی نیز مبعوث خواهد کرد، و این رسول موصوف شده به این که بعد از نبود رسول می‌باشد).

واژه‌مین جا سوالی مطرح می‌شود: آن رسول چه کسی است که بعد از رسول الله محمد ﷺ و ام‌القری در زمان آن رسول کجاست، و آیا آن همان مکه و یا جای دیگر است؟

مورد دوم: خداوند متعال می فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ * يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ * إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ * يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾^(۱).

(پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد * که مردم را فرو می گیرد این است عذاب پر درد * [می گویند] پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم * آنان را کجا [جای] پند [گرفتن] باشد و حال آنکه به یقین برای آنان فرستاده ای روشنگر آمده است * پس از او روی برتافتند و گفتند تعلیم یافته ای دیوانه است * ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم [ولی شما] در حقیقت باز از سر می گیرید * روزی که دست به حمله می زنیم همان حمله بزرگ [آنگاه] ما انتقام گیرنده ایم).

و آیا بشیریت این دود غلیظ که قرآن آن را به عذاب توصیف می کند به خود دیده است و یا بشیریت به بقیه روز های خود ادامه می دهد ؟

اگر به روایات برگردیم خواهیم یافت که این دود غلیظ ذکر شده در آیه قبل از قیام قائم علیه السلام خواهد بود، شیخ طوسی به اسنادش از امیر المومنین علیه السلام روایات می کند که امام فرمودند: رسول الله ﷺ می فرماید: (عشر قبل الساعة لابد منها: السفیانی، والدجال، والدخان، والدابة وخروج القائم، وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عیسی علیه السلام، وخسف بالشرق وخسف بجزیره العرب، ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر)^(۲).

(ده علامت قبل از قیام ساعت بناچار خواهند بود: سفیانی ، و دجال ، ودود غلیظ ودابه وخروج قائم ، وطلوع خورشید از غروب گاهش ، ونزول عیسی علیه السلام وفرورفتن زمین در مشرق وفرورفتن زمین در جزیره عرب ، وآتشی که از قعر عدن خروج می کند ومردم را به محشر سوق می دهد).

ومنظور از ساعت، همان قیامت صغری که در آن خداوند متعال به واسطه حجتش بر زمین حکومت خواهد کرد، و حاکم حضرت قائم علیه السلام خواهد بود.

۱- دخان: ۱۰ - ۱۶.

۲- غیبت شیخ طوسی: ص ۴۳۶.

ودود غلیظ بر بشریت تا حالا نگذشته است بلکه در روز های آینده بر آنها خواهد گذشت و این دود به سبب تکذیب این فرستاده آن ها را می پوشاند، بنابر این خداوند متعال عذاب نمی کند مگر بعد از القای حجت و فرستادن رسولی که مردم را انداز کند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^(۱).

(وما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه فرستاده ای مبعوث کرده باشیم).

واز همین جا کسی که بعد از نبودن رسولان می آید ایشان رسول است، واز همین جا سوالی مطرح می شود: این رسول چه کسی است ؟ وچه کسی وی را فرستاده است ؟

واثق: اما پدرچگونه است رسولی غیر از پیامبری حضرت محمد ﷺ می آید با توجه به این که پیامبری به نبوت ایشان ﷺ خاتمه یافته است ؟

پدر: اما در خصوص ارسال از طرف خداوند متعال وآن با حضرت محمد ﷺ خاتمه یافته است اما شروع ارسال از حضرت محمد ﷺ آغاز یافته واین چیزی که روایات آن را بیان کرده اند:

در زیارت امام صادق علیه السلام برای جدش امیر المومنین علیه السلام آمده است: (.... وتقول: السلام من الله على محمد أمين الله على رسالته وعزائم أمره ومعدن الوحي والتنزيل، الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله، الشاهد على الخلق، السراج المنير، والسلام عليه و رحمة الله وبركاته)^(۲).

(... و می گویی: درود از طرف خداوند بر محمد امین خدا بر رسالتش وعزائم امرش ومعدن وحی وتنزیش، وخاتمه چیزی که قبلش بوده وبازکننده چیزی که خواهد آمد و مهیمن بر تمام آن، وشاهدی بر خلق، چراغ روشن کننده ودروود بر او و رحمت وبرکات خدا بر ایشان باد).

۱- اسراء: ۱۵.

۲- من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۸، تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۲۵، مصباح كفعمي: ص ۴۷۴، فرحة الغري: ص ۱۰۷، بحار الأنوار: ج ۹۷ ص ۱۴۸، المزار: مفيد: ص ۷۷ و ص ۱۰۴، با اختلاف وجود همین عبارت به عنوان شاهد و منظورم: (الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل)، واین تعبیر با کمی اختلاف از امیر المومنین وآن وقتی که ایشان به مردم نحوی صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ یاد می داد آمده است وآن وقتی که فرمودند: (الخاتم لما سبق والفتاح لما انطلق) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۱۲۰، و بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۲۹۷. همان طور که این عبارت در مزار نوشته مشهدی در: ص ۵۷ آمده است و عبارت اولی در همان کتاب به ص ۲۶۴ آمده است.

و ابی عبدالله علیّه السلام می فرماید: (... فإذا استقبلت قبر الحسين علیّه السلام فقل: السلام علی رسول الله ﷺ، آمین الله علی رسله وعزائم أمره، الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل، والمهيمن علی ذلك كله، والسلام علیه ورحمة الله وبركاته) ^(۱).

(... پس اگر روبروی مرقد امام حسین علیّه السلام شدی بگو: درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، آمین خدا بر رسولانش و عزائم امرش، خاتمه دهنده آن چه که گذشت و آغاز کننده آن چه خواهد آمد، و مهیمن بر تمام آنها، و درود و رحمت و برکات خداوند بر آن جناب باد).

وامیر المومنین علیّه السلام می فرماید (... وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة يؤدي الإسلام ذاکرها ويؤمن من العذاب يوم الحساب ذاکرها، وأشهد أن محمداً عبده الخاتم لما سبق من الرسالة وفاخرها، ورسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها) ^(۲).

(.... وگواهی می دهم که خدایی جزء خدای یکتا وجود ندارد یگانه و شریکی ندارد، گواهی که گوینده آن را به اسلام می کشاند و یاد کنند گانش را از عذاب روز حساب ایمن می کند و ذخیره آن روز است، وگواهی می دهم به این که محمد بنده او و ختم کننده رسالت و مایه فخر آن است، ورسولی که باز کننده آینده از دعوت و نشر دهنده آن است...).

و از این جا ارسال الهی به حضرت محمد ﷺ خاتمه یافته، ودرج ارسال از طرف حضرت محمد ﷺ باز می باشد، و حضرت محمد ﷺ نیست جز این که خلیفه خدا در زمینش است، واز همین جا حضرت محمد ﷺ خاتمه دهنده آن چه قبلش بوده و باز کننده آن چه خواهد بود.

واثق: پدر، آیا این را از کلام شما می فهمم که ارسال حضرت محمد ﷺ همان ارسال خداوند متعال اما بواسطه پیامبرش حضرت محمد ﷺ می باشد؟

پدر: بله فرزندم، و آن چه که بر آن دلالت می کنند همان فرموده خداوند متعال است که می فرماید: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ﴾ ^(۳).

(و برای آن ها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزنی هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛*نگامی که دو نفر از رسولان را بسوی آن ها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را

۱- کامل زیارات: ص ۳۶۸، المزار: شهید الأول: ص ۳۷.

۲- ینابیع المودة: ج ۳ ص ۲۰۶، إلزام الناصب: ج ۲ ص ۱۵۷، نفحات الأزهار: ج ۱۲ ص ۸۰.

۳- یس: ۱۳ - ۱۴.

تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم، آنها همگی گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم!»).

و اگر به روایات برگردیم خواهیم یافت که فرستاده آن سه نفر شخص حضرت عیسی علیه السلام بوده که آن‌ها را به انطاکیه فرستاده است ^(۱).

شیخ طوسی می‌گوید: (وقوم گفتند: آنها رسولان حضرت عیسی علیه السلام از حواریونش بودند) ^(۲).
و حال آن که خداوند متعال آن ارسال را به خود نسبت می‌دهد، و آن نیست جز این که حضرت عیسی علیه السلام تمثیل‌کننده خداوند در خلقتش و از بندگانی که ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ ^(۳)

که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند نخواهد بود.
محمود: پدر، و آیا از سخن شما این را می‌فهمم که همه ائمه (ع) رسولان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند؟

پدر: بله فرزندانم، بلکه روایتی وجود دارد که به این تصریح می‌کند که علی بن ابی طالب علیه السلام رسولی از رسول الله حضرت محمد می‌باشد.

شیخ کلینی در کافی به اسنادش از جمیل بن صالح از ذریح روایت می‌کند که می‌گوید:
شنیدم که ابا عبدالله علیه السلام بعضی از فرزندان را تعوذ (حرز) می‌کند و می‌فرماید: (عزمت عليك يا ریح ویا وجع، کائناً ما كنت، بالعزيمة التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنين علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله علي جن وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا لما أجبته وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابنتي فلانة، الساعة الساعة) ^(۴).

(ای درد و ای باد، هر چه که باشید بر شما عزمت کردم، با عزمتی که با آن علی بن ابی طالب امیر مومنین علیه السلام فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جن وادی بصره عزمت نمود پس اجابتش کردند و او را اطاعت نمودند آن گاه اجابت کردی و اطاعت نمودی و از فرزندم فلان فرزند دخترم فلان خارج شدی، الساعة الساعة).

۱- به پیوست ۳ مراجعه کنید

۲- التبیان: ج ۸ ص ۴۸.

۳- انبیاء: ۲۷.

۴- کافی: ج ۸ ص ۸۵، طب ائمة: ص ۴۰، بحار الأنوار: ج ۹۲ ص ۸.

وتمامی اوصیای حضرت محمد ﷺ رسولانی از طرف ایشان (ع) هستند.

اکنون چه کسی در آخر زمان فرستاده ای ارسال می کند؟

جواب: بر حسب فهم شیعی انحصاراً وجود فرستنده خود امام مهدی علیه السلام است، در حالی که نصوصی از حضرت عیسی علیه السلام وجود دارد که دلالت می کنند به این که ایشان رسولی برای قومش خواهد فرستاد^(۱).

واز این جا شیخ علی کورانی در کتابش عصر ظهور می گوید: احتمال دارد درفش یمانی از این جهت هدایت کننده تر باشد که در تعقیب طرح جهانی اسلام، خود را ملزم به رعایت قوانین ومقررات بین المللی روز نداند، در حالی که ایرانیان معتقد به آن ها باشند. اما بجز آن است که بگوئیم انقلاب یمانی به دلیل بهره گیری از رهنمود های مستقیم حضرت مهدی علیه السلام قدرت هدایت بیشتری دارد چرا که یمن جز قلمروحضت حضرت شمرده می شود. علاوه بر آن شخص یمانی به دیدار حضرت نائل میشود و به طور مستقیم از آن حضرت کسب تکلیف می کند. نشانه های این ادعا روایات مربوط به انقلاب یمانی هاست که رهبر انقلاب یمن یعنی شخص یمانی را می ستایند و می گویند: به سوی حق هدایت می کند و شمارا به سوی صاحبان بخواند. سرپیچی از فرمان او برای مسلمانان جایز نیست و کسی که چنین کند اهل آتش خواهد بود. (۲)

ومعناى آن این است که یمانی رسولی از طرف امام مهدی علیه السلام می باشد و به طور مستقیم از امام علیه السلام فرمان می گیرد ومورد عنایت ایشان است وهم چنین با ایشان هم ملاقات می کند، وآن همان چیزی که شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود آن روایت را تاکید می کند:

۱- حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: (وأما الآن فأنا ماضي للذي أرسلني وليس أحد منكم يسألني أين تمضي، ولكن لأنني قلت لكم هذا قد ملأ الحزن قلوبكم لكن أقول لكم الحق إنه خير لكم أن انطلق؛ لأنه إن لم انطلق لا يأتيكم المعزي ولكن إن ذهبت أرسله إليكم ومتى جاء ذاك يبكى العالم على خطيئة وعلى بر وعلى دينونة، أما على خطيئة فلأنهم لا يؤمنون بي، وأما على بر فلأنني ذاهب إلى أبي ولا ترونني أيضاً، وأما على دينونة فلأن رئيس هذا العالم قد دين) إنجيل يوحنا الإصحاح السادس عشر. (واما حالا به سوی کسی که مرا فرستاده است، می روم وآیا از شما کسی هست که بپرسد به کجا می روی، اما به خاطر این که من گفته ام که این امر قلب های شمارا اندوهناک کرده است، امام به حق می گویم که برای شما بهتر است که من بروم، زیرا اگر من بروم معزی به سوی شما نمی آید واما اگر رفتم من ایشان را برای شما خواهم فرستاد و هرگاه که ایشان بیایند دنیا در خطا و گناه و امور دنیوی خود در مانده خواهد ماند، اما بر خطای خود به خاطر این که آن ها به من ایمان ندارند. اما برگناه این که من به سوی پدرم میروم ونیز مرا نخواهید دید واما به خاطر امور دنیوی این که فلانی رئیس این جهان مدین شده است)

وحضرت عیسی فینص عیسی علیه السلام بیان می کند که ایشان معزی را برای آن ها خواهد فرستاد. منظور از معزی همان حضرت قائم علیه السلام می باشد.

۲- عصر ظهور: ص ۱۴۷.

از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام که می فرماید: (إِنَّ لَصَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ غَيِّتَيْنِ: إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، وبعضهم يقول: قتل، وبعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على أمره من أصحابه إلاّ نفر يسير، لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره، إلاّ المولى الذي يلي أمره)^(۱).
(برای صاحب این امر دو غیت است که یکی از آنها به طول می انجامد تا اینکه بعضی ها بگویند: مرده و بعضی ها بگویند کشته شده و بعضی ها گویند رفت تا اینکه بر امر (باور) او کسی نماند مگر اندکی از یارانش؛ و بر موضعش کسی مطلع نمی شود از ولی و غیرشمگر مولایی که امرش بعد از اوست).

و شیخ طوسی نیز آن را با همین سند والفاظ در کتاب غیت خود روایت کرده است؛ احمد بن ادريس می گوید، از علی بن محمد از فضل بن شاذن از عبدالله بن جبلة از عبدالله بن مستنیر از مفضل بن عمر که می گوید: از ابا عبدالله شنیدم که می فرماید: (إِنَّ لَصَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ غَيِّتَيْنِ: إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، ويقول بعضهم: قتل، ويقول بعضهم: ذهب، حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلاّ نفر يسير، لا يطلع على موضعه أحد من ولده ولا غيره إلاّ المولى الذي يلي أمره)^(۲). (برای صاحب این امر دو غیت است که یکی از آنها به طول می انجامد تا اینکه بعضی ها بگویند: مرده و بعضی ها بگویند کشته شده و بعضی ها گویند رفت تا اینکه بر امر (باور) او کسی نماند مگر اندکی از یارانش؛ و بر موضعش کسی مطلع نمی شود حتی فرزندش و غیر او مگر مولایی که امرش بعد از اوست).

پس اگر یمانی کسی باشد که به طور مستقیم مورد توجه امام مهدی علیه السلام قرار می گیرد و هم چنین از ایشان فرمان دریافت می کند، پس مشخص می شود وی همان مولایی است که که امرش بعد از اوست، و روایت اطلاع کسی از جایگاه امام محمد بن حسن علیه السلام را نفی می کند و آن را برای مولایی که امرش بعد از اوست تثبیت می کند، و از همین جا قول به وحدت شخصیت یمانی

۱- نعمانی با این سند روایت کرده است: و به ما خبر دادند أحمد بن محمد بن سعید، که می گوید: ماراحديث نمود قاسم بن محمد بن الحسن بن حازم از کتابش، که می گوید: ماراحديث نمود عبيس بن هشام، از عبد الله بن جبلة، از إبراهيم بن مستنیر، از مفضل بن عمر جعفي، از امام صادق علیه السلام. و بر آن تعلیق نمود و گفتند: اگر در مورد غیت چیزی برای ما روایت نکرده اند همین روایت برای کسی که تامل کند کافی است. غیت نعمانی: ص ۱۷۶.

۲- غیت شیخ طوسی: ص ۱۶۱.

و شخصیت مولایی که بیعت را با بعهده می گیرد بر شیخ کورانی روشن می شود، و مولایی که بیعت را به عهده می گیرد کسی نیست جز احمد یاد شده در وصیت رسول خدا ﷺ است.

و مولایی که مسئول دریافت بیعت است همان کسی است که رسول امام برای مردم خواهد بود، وگرنه چه فایده ای وجود دارد که کسی از امام مهدی علیه السلام در زمان غیبتش اطلاع داشته و آن را منحصر به مولایی که امرش بعد از اوست می کند.

سپس آن چه که بر آن تاکید می کند همان روایتی که از ابی حسن الرضا علیه السلام روایت شده است که می فرماید: (کأني برايات من مصر مقبلات، حضر مصبغات، حتى تأتي الشامات فتهدى إلى ابن صاحب الوصيات)^(۱).

(گویی پرچم هایی سبز رنگی از مصر می بینم که به حرکت درآمده اند تا این که در شامات فرود آیند و به فرزند صاحب وصیات هدایت می شوند).
و صاحب وصیات همان امام مهدی علیه السلام همان طور که بعضی از عباراتی که در روایات آمده بر آن دلالت می کنند.

سید بن طاووس در کتاب اقبال خود روایت می کنند:

از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام که می فرماید: (قال: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل، قال: قلت له: جعلت فداك، فأخبرني بما أسترّح إليه، قال: يا أبا محمد، ليس يرى أمة محمد ﷺ فرجاً أبداً ما دام لولد بني فلان ملك حتى ينقرض ملكهم، فإذا انقرض ملكهم أتاح الله لأمة محمد رجلاً منا أهل البيت، يشير بالتقى ويعمل بالهدى ولا يأخذ في حكمه الرشا، والله إني لا عرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتيها الغليظ القصرة ذو الخال والشامتين، القائم العادل الحافظ لما استودع بملاها قسطاً وعدلاً كما ملأها الفجار جوراً وظلماً)^(۲).

(از خداوند بزرگ و کریم به دور است که زمین را بدون امام وا گذارد، به ایشان گفتم: فدایت شوم، به آن چه که مایه آرامش من است خبرم کنید، فرمودند علیه السلام: ای ابا محمد، امت محمد هیچ وقت فرجی نخواهند دید تا زمانی که برای پسر فرزند فلان حکومتی باشد تا این که حکومت آن ها منقرض شود، و هرگاه حکومت آن ها منقرض شد خداوند بوسیله مردی از ما اهل بیت برای

۱- ارشاد: مفید: ص ۲۵۰، بشارت اسلام: ص ۱۵۸.

۲- إقبال اعمال: ج ۳ ص ۱۱۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۹، معجم أحاديث امام المهدي عليه السلام: ج ۳ ص ۴۷۷.

امت محمد کا را آماده می سازد، که به تقوی راه پیماید، و به هدایت عمل کند و در حکمش رشوه ای نگیرد بخدا قسم که او را می شناسم به اسمش و اسم پدرش سپس می آید آن چهارشانه صاحب خال و دو علامت ، رهبر عادل، آن امانت نگهدار که زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که فاجرین و بدکاران آن را پر از ظلم و جور کردند).

و امام صادق علیه السلام امام مهدی علیه السلام را به این وصف کرده که ایشان حافظ چیزی که به وی به امانت سپرده شده ، یعنی ایشان (جانم به فدایش) نگهدارنده وصایات می باشد.

کما این که تاکید می کند که صاحب وصیات شخص امام مهدی علیه السلام که در روایت آمده می باشد. فرمودند علیه السلام : (.... فإذا حضرته الوفاة - أي الحسن العسكري علیه السلام - فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد عليه السلام . فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً....).

(.... و هرگاه زمان مرگش فرا رسد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام آن را به فرزندش محمد که نگهداشته از آل محمد است بسپارد این دوازده امام بود سپس بعد از ایشان دوازده مهدی خواهند بود) .

روایت ایشان را به حافظ چیزی که به وی سپرده شده وصف کرده ، یعنی ایشان صاحب سپرده ها و وصایا می باشد.

واز همین جا به طور روشن واضح می شود که فرزند صاحب وصایا کسی که پرچم ها به سویش هدایت می شوند همان مولایی که امرش بعد از اوست، و ایشان فرزند امام علیه السلام در وصیت مبارک می باشد، و ایشان یمانی همان طور که در قسمت اول گفته شده است .

پس این شخصیت آن مقصود به صاحب امر است که مبعوث می شود و بعثت آن بعد از دورانی از ائمه (ع) همان طور که در روایت گفته شده است .

روایت دوم: صدوق در کمال الدین به اسنادش از عیسی خشاب روایت می کند و می گوید: به امام حسین بن علی علیه السلام گفتم: شما صاحب این امر هستید ؟ فرمودند: **(لا، ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد الموتور بأبيه، المکتی بعمه، يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر)^(۱)**.

فرمودند: (خیر ، اما صاحب امر رانده شده فراری که خون خواه پدرش وکنیه دار عمویش می باشد که به مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود می گذارد).

و در این روایت نیز سوال از صاحب امر شده است، و مقصود آن امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام نیست، زیرا ایشان مکنی به عمویش نیست ، و ایشان به مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود نمی گذارد.

بلکه امام مهدی علیه السلام کنیه دار رسول الله ﷺ می باشد، صدوق در کمال الدین به اسنادش از هشام بن سالم از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش واز جدش روایت می کنند که می فرمایند: رسول الله ﷺ می فرماید: **(القائم من ولدي اسمه اسمي وكنيته كنيتي وشمائله شمائي وسنته سنتي. يقيم الناس على ملتي وشريعتي ويدعوهم إلى الكتاب الله، من أطاعه أطاعني ومن عصاه عصاني ومن أنكره في غيبته فقد أنكرني ومن كذبه فقد كذبنی ومن صدقه فقد صدقني. إلى الله أشكو المكذبين لي في أمره والجاحدين لقولي في شأنه والمضلين لأمتي عن طريقته، وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون)^(۲)**.

رسول الله ﷺ می فرماید: (قائم از فرزندان من است نامش نام من وکنیه اش کنیه من وشمایلش مانند شمائل من و سنتش مانند سنت من است . مردم را بر ملت وشریعتم قرار می دهد و آن ها را به کتاب خدا دعوت می کند، هرکس از وی اطاعت کند از من اطاعت کرده وهرکس از ایشان سر پیچی کند از من سر پیچی کرده وهرکس ایشان را در غیبتش انکار کند مرا انکار کرده وهرکس وی را تکذیب نماید در واقع مرا تکذیب نموده وهرکس وی را تصدیق کند مرا تصدیق کرده است . شکایت تکذیب کنندگان من در امر او و انکار کنندگان کلام من در باره او و گمراه

۱- کمال الدین وتمام النعمة: ص ۳۱۸، وبا این سند روایت نمود: حدثنا أبي رضي الله عنه، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثني حمدان بن منصور، عن سعد بن محمد، عن عيسى الخشاب، قال: قلت للحسين بن علي (عليهما السلام).

۲- کمال الدین: ص ۴۱۱.

کنندگان اتمم از راه او را به خدا می برم، (وکسانی که ظلم کنند بدانند که به کدامین سمت منقلب شده اند).

احمد: مقصود از عمویش چه کسی است پدر ؟

پدر: منظور از عمویش همان ابو الفضل العباس می باشد همان چیزی که امیر المومنین علیه السلام آن را در خطبه طولانی خود که در کوفه بیان کرده ومی فرماید: **(بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله بديع السموات و فاطرها ثم قال: لو شئت لأوقرت من تفسير فاتحة الكتاب سبعين بعيراً سبحان القديم، يفتح الكتاب ويقرأ الجواب، يا أبا العباس أنت إمام الناس، سبحان من يحيي الأرض بعد موتها وترد الولايات إلى بيوتها. يا منصور تقدم إلى بناء الصور ذلك تقدير العزيز العليم)** ^(۱).

(بسم الله الرحمن الرحيم ، شکر خدایی که آسمان ها را آفرید و فطرت داده است ... سپس فرمودند: اگر بخواهم از تفسیر فاتحه کتاب هفتاد بار شتر بیان می کردم ... سبحان قدیم ، کتاب را باز می کند و جواب را می خواند، ای ابا عباس شما امام مردم هستید، پاک و منزّه است کسی که زمین را بعد از مرگش زنده می کند و ولایات (حقوق) به صاحبانشان بازگردانده می شوند. ای منصور برای بنای صور (دیوار)پا پیش بگذار آن تقدیر عزیز ودانا است).

وامیر المومنین علیه السلام کنیه صاحب امر را بیان کرده به این که ایشان به ابی عباس مکنی می شود، وعباس عمویش خواهد بود، زیرا که صاحب امر از نسل امام حسین علیه السلام می باشد، و از آن جایی که خون خواه پدرش امام حسین علیه السلام منظور از عمویش با توجه به قرینه متقابل - همان عباس بن علی- و پدرش خواهد بود و منظور از پدرش همان امام حسین علیه السلام خواهد بود. و قبلاً در قسمت هفتم از قسم اول ذکر کردیم .

و معنای روایت دوم تقدیم شده در روایات دیگری آمده است ، مانند:

آ- از عبد الاعلی بن حصین ثعلبی از پدرش که می گوید: ابا جعفر علیه السلام را در حج یا عمره ملاقات کردم . **(إنّ الشريد الطريد الفريد الوحيد، المفرد من أهله، الموتور بوالده، المکتی بعمه هو صاحب الرايات، واسمه اسم نبي)** ^(۲).

۱- إلزام الناصب: ج ۲ ص ۲۰۹.

۲- غیبت نعمانی: ص ۱۷۸.

(همانا آن فراری تحت تعقیب تنها و جدا ، جدای از خانواده ، خون خواه پدرش ، کنیه دار عمویش او صاحب پرچم هاست و نامش نام پیامبری است).

ب- از ابی جارود از ابی جعفر محمد بن علی که ایشان می فرماید (صاحب هذا الأمر هو الطريد الشريد الموتور بأبيه، المكنی بعمه، المفرد من أهله ، اسمه اسم نبي) ^(۱).

(صاحب این امر همان آن تحت تعقیب فراری که خون خواه پدرش، وکنیه دارعمویش، و تنها و جدا از خانواده و نامش نام پیامبری است).

و اگر در این روایات تامل کنیم آن ها را می یابیم که می گویند: (شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می گذارد)، و قبلا بیان شده آن که شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می گذارد امام محمد بن حسن علیه السلام نیست ، بلکه ایشان مردی که زمینه را در مشرق برای او مهیا می سازد و ایشان صاحب پرچم های سیاه در مشرق می باشد، همان طور که از روایت گذشته که در آن آمده: (کنیه دار عمویش اوست صاحب پرچم هاست) واضح شده است، و همان طور که ثابت شده از آن چه که تقدیم شد که صاحب پرچم های مشرقی و طلوع کننده مشرق همان یمانی است، و نیز ثابت شده که یمانی رسول (فرستاده) امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام می باشد ، فرزندانم از این جا می دانید که چرا روایت اولی باتعیر (در دورانی از فرستادگان) کرده است ، پس صاحب امر که کنیه دار عمویش است او همان یمانی موعود و رسول (فرستاده) امام مهدی علیه السلام می باشد، و روایت با لفظ رسول آمده که به رسول امام مهدی علیه السلام اشاره می کند، که ایشان همان یمانی می باشد همان طور که تقدیم شد.

روایت سوم: نعمانی با سندش از حمران بن اعین روایت می کند که (جعلت فداك، إني قد دخلت المدينة وفي حقوي هيمن فيه ألف دينار، وقد أعطيت الله عهداً أني أنفقها ببابك ديناراً ديناراً، أو تحييني فيما أسألك عنه. فقال: يا حمران، سل تجب، ولا تنفقن دنائيرك. فقلت: سألتك بقربائك من رسول الله ﷺ أنت صاحب هذا الأمر والقائم به ؟ قال: لا. قلت: فمن هو، بأبي أنت

وَأَمِي؟ فَقَالَ: ذَاكَ الْمَشْرَبُ حَمْرَةٌ، الْغَائِرُ الْعَيْنِينَ، الْمَشْرَفُ الْحَاجِبِينَ، الْعَرِيضُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبِينَ، بِرَأْسِهِ حَزَازٌ، وَبُوجْهِهِ أَثَرٌ، رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى^(۱).

(فدایت شوم، من در حالی وارد مدینه شدم که در میان بارم کیسه که در آن هزار دینار می باشد وبا خدا عهد بستم که دینار دینار آن را در کنار درب منزل شما انفاق نمایم یا این که از آن چه که از شما بپرسم جوابم دهید، وفرمودند: ای حمران، سوال کن جواب خواهی شنید و دینارهایت را انفاق نکن. گفتم: شما را به حق قرابت و نزدیکی که به رسول الله ﷺ داری سوال می کنم شما صاحب این امر وقائم به آن هستید؟ فرمود: نه، گفتم: پس چه کسی پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمودند ﷺ: آن که سرخی گونه ای که چشمانش در کاسه مبارکش فرو رفته و میان دو ابروانش بلند است، که کتفان باز و در سرش نشانه ای است و در صورت مبارکش اثری وجود دارد خداوند حضرت موسی را رحمت بفرستد).

و در این جا امام باقر ﷺ به صاحب امر نامی نمی دهد بلکه ایشان را با اوصاف جسمانی وصف می کند، واین آن چه که سابقا از اهل بیت (ع) تقدیم شد که نام مهدی اول را مخفی نگه داشتند را تایید می کند، واین همان چیزی که در روایات تحریم نام بردن را بیان کردند.

سپس اوصافی که امام باقر ﷺ صاحب امر را با آنها توصیف می کند بر امام مهدی محمد بن حسن ﷺ منطبق نمی شوند، واین قبلا در روایتی که ابن طاووس در کتاب اقبال نقل کرده بر ما گذشت، که اوصاف امام ﷺ با آن چه که در این روایت است فرق دارند، و در اخبار بررسی اوصاف خواهد آمد که اوصاف ذکر شده به مهدی اول احمد یمانی بر می گردند.

و تا این جا گفتگوی امشب را تمام می کنیم به امید این که فردا شب همدیگر را ببینیم.

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

۱- غیبت نعمانی: ص ۲۲۳. رواها با این سند روایت نمود: مارا حدیث نمود أبو سلیمان أحمد بن هودّة، که می گوید: مارا حدیث نمود ابراهیم بن إسحاق نهاوندي، می گوید: مارا حدیث نمود عبد الله بن حماد انصاري، می گوید: مارا حدیث نمود عبد الله بن بکیر، از حمران بن أعین.

قسمت هشتم

اوصاف جداکننده‌ی شخصیت‌ها

ومثل هر شب فرزندان آمدن تا این که از پدرشان یک گفتگو مفید وبا ارزش بشنوند واز خلال آن بر صاحب دعوت یمانی مبارک به شناختی برسند، پدر آمد ودید که فرزندان منتظر آمدنش هستند، بر آن ها سلام نمود وبهترین سلام ها بین آن ها رد و بدل شد و به آن ها گفت: فرزندانم آیا از این گفتگو احساس خستگی می کنید؟

فرزندان: هرگز ای پدر ما از گفتگو با شما شادمان هستیم ، و بهره زیادی بردیم و خدا را شکر می کنیم .

پدر: پس به برکت وخواسته خدای سبحان و به امید توفیق برای همه ، گفتگو را کامل می کنیم .

ای فرزندانم امشب تصمیم دارم از روایات اوصاف جداکننده که از اهل بیت (ع) رسیده صحبت کنم، که امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام، و همان طور مهدی اول ویمانی موعود علیه السلام را مشخص می کنند.

و دوست دارم قبل از ذکر روایت توجه شما را به چیزی جلب نمایم. ای فرزندانم بدانید که روایات اوصاف، حضرت مهدی علیه السلام را یاد می کنند، و بار دیگر حضرت قائم علیه السلام و بار سوم صاحب امر را بیان می کنند، و از آن جایی که بر ما گذشت که این الفاظ بر امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام اطلاق می شود و مقصود اوست ، و بار دیگر مقصود از آنها مهدی اول ویمانی موعود است.

پس در اینجا لازم دانستیم که اوصاف را جدا سازیم و آن چه که مربوط به امام مهدی علیه السلام و مربوط به مهدی اول علیه السلام است را بیان کنیم.

واثق: آیا اخبار صفات بر یک نفر منطبق نمی شوند تا این که لازم باشد هر صفت را به صاحبش باز گردانیم؟

پدر: بله پسر من آن‌ها بر یک شخص منطبق نمی‌شود، و اگر آن نباشد باعث لزوم تناقض و اضطراب در آنها می‌شود، و آن در کلام اهل بیت (ع) غیر ممکن است و کلام آنها (ع) مطمئن و قابل اعتماد است، زیرا که آن‌ها آقایان و سروران حکمت هستند.

محمود: پدر جان چرا نمی‌گوییم که بین آن‌ها تعارض وجود دارد، سپس علم آن را به آن‌ها (ع) باز گردانیم؟

پدر: پسر من نمی‌توانیم اینکار را بکنیم، زیرا که روایات متعارض نیستند و چگونه آن‌ها را متعارض قرار دهیم؟ در آن چه اهل بیت (ع) آن را بیان و روشن نمودند نمی‌توان تصور نمود که در آن تعارض وجود دارد در حالی که جدا خود اینطور می‌خواستند، بر خلاف اخباری که از آن‌ها بر وجه تقیه صادر شده است، پس اگر از این اخبار فهمیده شود که بطور تقیه از طرف آن‌ها (ع) صادر شده است، آن معارض روایاتی که از آن‌ها صادر شده و به آن‌ها بر می‌گردد نیست، و هرگز در بین آن‌ها چه که خود خواستند ممکن نیست تعارضی وجود داشته باشد، همان‌طور که بین آن‌ها چه که خود خواستند و بین آن‌ها چه که از آن‌ها بر وجه تقیه صادر شده اصلاً تعارضی وجود ندارد، و سبب آن امتناع تعارض در کلمات معصومین (ع) است، همان‌طور که در حالت صدور خبر از آن‌ها به جهت تقیه در آن تعارض ممکن نیست، بلکه خبری که بر خلاف آن است مقدم می‌شود، یعنی بر خلاف خبری که برای تقیه صادر شده است، بعد از احراز آن خبر که از آن‌ها بطور تقیه صادر شده است.

و بدین ترتیب گفتن به تعارض همان توهّم محض ناشی از فهم شخصی برای هر فرد از روایات اهل بیت (ع) می‌باشد، و از این جا شاید شخصی به وجود تعارض بگوید در حالی که دیگری قائل به آن نباشد، و آن نیست جز این که تعارض ناشی از کلمات آنها (ع) نمی‌باشد، بلکه ناشی از فهم مردم از کلام آنها می‌باشد.

و برای این که اندیشه بهتر واضح و روشن شود برای شما مثالی می‌زنم: گمان و توهّم مشهور این است که روایات مهدیین با روایات رجعت تعارض دارند. و حال در بین آن‌ها هرگز تعارضی ندارد، بلکه بدون روایات مهدیین اضطراب زیادی در فهم روایات اهل بیت (ع) حاصل می‌شود، و به خاطر توهّم آن‌ها به تعارض می‌یابیم که روایات مهدیین به تفسیر خیلی دور از ذهن تاویل

می شوند که نمی توان آن را قبول کرد، و همه آن به خاطر این است که آن ها را موافق روایات مسئله رجعت قرار دهند، و به این تاویلات انشاء الله خواهیم پرداخت.

پس منشاء تعارض آن ثابت و پا برجا شدن در فهمی که نزد اکثر علمای شیعه وجود دارد، نه این که روایات خود با یگدیگر تعارض دارند.

و آن چه که باید به آن توجه نمود این است که روایات در ضمن ذکر صفات مهدی اول علیه السلام صفاتی را که برای امام مهدی علیه السلام ذکر می کنند، و بلعکس.

وبعد از این مقدمه، روایات اوصاف را برای شما بیان می کنم تا باهم آن ها را بررسی کنیم واز آن ها به نتیجه ای مطلوبی به امید خدا خارج شویم، و روایاتی را در ضمن مواردی ذکر خواهیم کرد تا مقایسه بین آنها آسان تر شود، و در هر مورد یک یا دو روایت و یا بیشتر ذکر می کنم تا با وجود شواهدی از روایات دیگر بین آنها مقایسه ای انجام دهیم تا موضوع برای شما فرزندان عزیزم روشن تر شود.

مورد اول: در این مورد فقط چهار صفت را باهم مقایسه می کنیم .

روایت اول: علی بن مهزیار ^(۱)، آنگاه که با امام مهدی علیه السلام ملاقات نمود می گوید: (.... و إذا هو كغصن بان ^(۲) أو قضيب ريحان، سمح سخي تقي نقي، ليس بالطويل الشامخ، ولا بالقصير اللازق، بل مربوع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين ^(۳)، أزج الحاجبين، أدعج العينين، أقي الأنف، سهل الخدين، على خدّه الأيمن خال كأنه فتات مسك على رضاضة عنبر) ^(۴).

(وایشان مانند شاخه ی بیدمشک یا شاخه ی ریحان، بلند نظر و اهل سخاوت و تقوا و پاکیزگی است، نه خیلی بلند و نه خیلی کوتاه قد، بلکه میان اندام، و سر مبارکش مُدَوَّر، و پیشانی مبارکش گشاده، و ابروانی کشیده، و دارای چشمانی سیاه، بینی مبارکش باریک و دراز که در وسطش اندک انحدابی است، گونه هایی صافی دارد، و برگونه ی راستش خالی است مانند دانه ی مشک بر سطحی صاف است..).

این روایت این صفات در آن وارد شده است:

-
- ۱- برای استفاده بیشتر روایت را به صورت کامل در ملحق شماره ۵ آمده است .
 - ۲- بان: درختی است که از تخم آن روغن خوش بوی بر آید.
 - ۳- صلت الجبین: یعنی پیشانی وسیع و سفید روشن است. لسان العرب: ج ۲ ص ۵۳.
 - ۴- غیبت طوسی: ۲۶۵.

- نه خیلی بلند و نه کوتاه قد بلکه داری قامتی متوسط است ^(۱). واز أمير المؤمنين عليه السلام روایت شده است: (انه شاب مربع القامة حسن الوجه، والشعر يسيل على منكبيه، أفنى الأنف، أجلى الجبهة) ^(۲).
- (ایشان جوانی که دارای قامتی متوسط و دارای صورتی نیکو می باشد، وموی سرش بر کتفانش سرازیر است ، داری بینی کشیده، وپیشانی فراخ دارد) .
- ابروان مبارکش ممتد و کشیده هستند، یعنی قوس ابرو در دو طرف وامتداد آن ها به هم رسیده می باشد، ویا بگویم که ابروانش به هم پیوسته هستند ودرخبر ابراهیم بن مهزیار است که: (ناصر اللون واضح الجبین أبلج الحاجب مسنون الخد) ^(۳).
- (رنگ صاف و روشن و پیشانی پدیدار و آشکار میان دو ابروانش گشاده بود و گونه های مسنونی داشت).
- أدعج العينين، مقرون الحاجبين ^(۴) چشمانی سیاه ،ابروان مبارکش به هم پیوسته است، (الدعج هو سواد العين) (ادعج همان سیاهی چشم است) وگفته می شود: شدت سیاهی چشمان به همراه شدت سفیدی آن است .
- بینی مبارکش باریک و دراز که در وسطش اندك برآمدگی دارد؛ یعنی بینی دراز به همراه برآمدگی که در وسطش وجود دارد. واز أمير المؤمنين عليه السلام که می فرماید: (أجلى الجبین أفنى الأنف ضخم البطن، ...، بفخذه اليمنى شامة أفلج الثنايا) ^(۵). (دارای پیشانی باز و بینی کشیده و شکمی درشت ... در گونه راستش خالی است و میان داندان های مبارکش گشاده وجود دارد).
- گونه های صافی دارد ^(۶)، یعنی در گونه مبارکش گوشت زیادی وجود ندارد لذا بر آمده نیستند.
- بر گونه راستش خالی است ^(۷)، وآن خال سیاه است .

۱- غیبت طوسی: ص ۲۶۶.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۴۴، أعيان الشيعة: ج ۲ ص ۴۴.

۳- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴، إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۹.

۴- کافی: ج ۱ ص ۴۴۳.

۵- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۱.

۶- کمال الدین: ص ۴۶۸.

۷- کمال الدین: ص ۴۶۸.

• پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: (وجهه کالدینار، علی خدّه الأيمن خال كأنه کوكب دري)
(۱). (روی مبارکش هم چون دینار گرد است، و بر گونه راستش خالی که مانند ستاره درخشان می باشد).

• دارای صورتی سفید که سرخی در آن وجود دارد، و از حضرت علی علیه السلام روایت است که فرمود: (أبيض مشرب حمرة) (۲). (سفید رو که سرخی در آن وجود دارد).

• میان دندانهای مبارکش گشاده است و موی سرش بر کتفانش ریخته است، همان طور که از أمير المؤمنين علیه السلام روایت شده است: (أفلج الثنايا حسن الشعر، يسيل شعره علی منكبیه)
(۳). (میان دندان های مبارکش گشاده است و موی سر نیکو، که موی سرش بر کتفانش ریخته است).

• و در بالای سرش فرقی وجود دارد، همان طور که در خبر سعد بن عبد الله آمده است: (وعلى رأسه فرق بين وفرتين كأنه ألف بين واوين) (۴). (میان دو دسته مویش، فرقی است مانند الف) میان دو (واو).

و اگر در اوصافی که ابن مهزیار ذکر کرده تامل کنیم آنها را مانند اوصافی که بدان رسول اکرم ﷺ وصف شده است خواهیم یافت همان طور که روایات به آن ها تصریح نموده اند.

شیخ صدوق در خصال خود خبر طولانی را روایت می کند تا این که می گوید: به ایشان گفت: (يا شاب، صف لي محمداً كأنني أنظر إليه حتى أومن به الساعة، فبکی أمير المؤمنين علیه السلام ثم قال: يا يهودي، هيئت أحزاني، كان حبيبي رسول الله ﷺ صلت الجبين، مقرون الحاجبين، أدعج العينين، سهل الخدين، أقى الأنف، دقيق المسربة، كث اللحية براق الثنايا، كان عنقه إبريق فضة، كان له شعيرات من لبتة إلى سرتة، ملفوفة كأنه قضيب كافور، لم يكن في بدنه شعيرات غيرها، لم يكن بالطويل الذاهب ولا بالقصير النزر، كان إذا مشى مع الناس غمرهم نوره، وكان إذا مشى كأنه يتقلع من صخر أو ينحدر من صلب، كان مدور الكعبين، لطيف القدمين دقيق الخصر عمامته السحاب، وسيفه ذو الفقار، وبغلته دلدل، وحماره اليعفور، وناقته العضباء، وفرسه لراز، وقضيبه

۱- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

۲- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

۳- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

۴- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

الممشوق، وكان عليه السلام أشفق الناس على الناس، وأرأف الناس بالناس، كان بين كتفيه خاتم النبوة مكتوب على الخاتم سطران أما أول سطر فلا إله إلا الله وأما الثاني فمحمد رسول الله ﷺ هذه صفته يا يهودي^(۱).

(ای جوان! محمد ﷺ را به گونه ای برای من توصیف کن که گویی هم اینک او را می بینم تا همین ساعت به او ایمان بیاورم. در این هنگام امیر المؤمنین علیه السلام گریست، آنگاه فرمود: ای یهودی! اندوه‌های مرا برانگیختی؛ دوست من پیامبر خدا ﷺ دارای پیشانی گشاده، ابروانی به هم پیوسته، چشمانی سیاه، گونه‌هایی هموار و صاف، بینی کشیده، لبانی نازک، ریشی پر پشت، دندان‌هایی درخشان بود، گردنش بسان تنگ نقره بلورین بود و خط موئی از سینه تا ناف همچون شاخه کافور کشیده شده بود که جز آن در بدنش موئی نداشت. نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قامت. هنگامی که با مردم راه می‌رفت نورش آنها را فرا می‌گرفت و چون گام برمی‌داشت گویی پا از سنگ بر می‌کند یا از شیئی سرازیر می‌گردد. دو کعب حضرتش گرد بود، دو گامش لطیف، کمر (میان) باریک بود، عمامه‌اش سحاب و شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش لزاز و تازیانه‌اش ممشوق نام داشت. آن حضرت از همه نسبت به مردم دلسوزتر و از همه مهربان‌تر بود. در میان دو شانۀ‌اش مهر نبوت بود که بر آن دو سطر نوشته شده بود: سطر اول: لا اله الا الله و سطر دوم: محمد رسول الله. این ویژگی‌های پیامبر بود ای یهودی).

و در این جا اوصاف امام مهدی علیه السلام مانند اوصاف جدش رسول الله حضرت محمد ﷺ می باشد.

صدوق در کمال الدین به سندش روایت می کند: از هشام بن سالم، از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش، از جدش، فرمود: که رسول الله ﷺ فرمودند: (القائم من ولدی اسمه اسمی وکنيته کنيتي وشمائله شمائلي وسنته سنتي. يقيم الناس على ملتي و شريعتي ويدعوهم إلى الكتاب الله، من أطاعه أطاعني ومن عصاه عصاني ومن أنكره في غيبته فقد أنكرني ومن كذبه فقد كذبني ومن

صدقه فقد صدقني. إلى الله اشكوا المكذبين لي في أمره والجاحدين لقولي في شأنه والمضلين لأمتي عن طريقته، وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون^(۱).

رسول الله ﷺ می فرماید: (قائم از فرزندان من است نامش نام من وکنیه اش کنیه من وشمایلش مانند شمائل من وسنتش مانند سنت من است. مردم را بر ملت وشریعتم قرار می دهد وآن ها را به کتاب خدا دعوت می کند، هرکس از وی اطاعت کند از من اطاعت کرده وهرکس از ایشان سر پیچی کند از من سر پیچی کرده وهرکس ایشان را در غیبتش انکار کند مرا انکار کرده وهرکس وی را تکذیب نماید در واقع مرا تکذیب نموده وهرکس وی را تصدیق کند مرا تصدیق کرده است. شکایت تکذیب کنندگان من در امر او و انکار کنندگان کلام من در باره او و گمراه کنندگان اتمم از راه او را به خدا می برم، (وکسانی که ظلم کنند بدانند که به کدامین سمت منقلب شده اند).

و أمير المؤمنين (علیه السلام) می فرماید: (أنه يشبه نبيكم في الخلق والخلق. على خدّه الأيمن خال كأنه كوكب دري)^(۲).

(ایشان در خلق و اخلاق شبیه پیامبر شماست . بر گونه راستش خالی وجود دارد که مانند ستاره درخشان می باشد).

روایت دوم: حمران بن أعین، می گوید: به ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) گفتم: (جعلت فداك، إني قد دخلت المدينة وفي حقوي هيمان فيه ألف دينار و قد أعطيت الله عهداً أنني أنفقها ببابك ديناراً ديناراً أو تجيبي فيما أسألك عنه، فقال: يا حمران، سل تجب ولا تنفقن دنائرك. فقلت: سألتك بقرابتك من رسول الله ﷺ أنت صاحب هذا الأمر والقائم به ؟ قال: لا، قلت: فمن هو بأبي أنت وأمي ؟ فقال: ذاك المشرب حمرة الغائر العينين المشرف الحاجبين العريض ما بين المنكبين برأسه حراز و بوجهه أثر رحم الله موسى)^(۳).

به ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) گفتم: (فدايت شوم، من در حالی وارد مدینه شدم که در میان بارم کیسه که در آن هزار دینار می باشد وبا خدا عهد بستم که دینار دینار آن را در کنار درب منزل شما انفاق نمایم یا این که از آن چه که از شما پرسم جوامم دهید، وفرمودند: ای حمران ،

۱- کمال الدین: ص ۴۱۱.

۲- أعيان الشيعة: ج ۲ ص ۴۴.

۳- غيبت نعماني: ص ۲۱۵.

سوال کن جواب خواهی شنید و دینارهایت را انفاق نکن. گفتم: شما را به حق قرابت و نزدیکی که به رسول الله ﷺ داری سوال می‌کنم شما صاحب این امر وقائم به آن هستید؟ فرمود: نه، گفتم: پس چه کسی پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمودند علیه‌السلام: آن که سرخی گونه ای که چشمانش در کاسه مبارکش فرو رفته و میان دو ابروانش بلند است، که کتفان باز و در سرش نشانه ای است و در صورت مبارکش اثری وجود دارد خداوند حضرت موسی را رحمت بفرستد).

واین روایت قبلا بر ما گذشت اما چیزی که الان برای ما حایز اهمیت است اوصاف ذکر شده برای صاحب امر می باشد، بعد از این که فهمیدید به این که صاحب امر بر همه ائمه اطلاق می شود و نیز بر یمانانی هم اطلاق می شود.

و اوصافی که در این روایت آمده بعد از این که امام حاضر نشد که نام صاحب امر را برای سوال کننده بگوید، و آن:

● **مشرَب حمرة:** مایل به سرخی.

● **غائر العينین**؛ به معنی آن است که چشمانش در کاسه چشم فرو رفته و ابروانش بیرون آمده.

● **مشرف الحاجبین**؛ یعنی ابروانش بالا هستند، و ابروانش از چشمانش مرتفع هستند، و این ملازم این است که چشمانش در گودی باشند، و هر چه که چشمان در کاسه سر فرو رفته تر باشند ابروان از آن مرتفع تر و بر آن مشرف هستند، بر خلاف این که اگر چشمان درشت و برجسته تر باشند در آن صورت ابرو نزدیک به آن ها و بر آن مشرف نخواهد بود.

و این واضح و روشن است که اگر به معنای مشرف که از مصدر (شرف) مشتق شده بر بلندی و ارتفاع دلالت می کند، و گفته می شود که کوه بر آن مشرف است یعنی بلند است.

● ما بین دو کتفش باز و فراخ می باشد. امام باقر علیه‌السلام که می فرماید: **(واسع الصدر مترسل**

المنکبین عریض ما بینهما)^(۱)، (سینه مبارکش فراخ است و کتف هایش فروهشته و میان آن ها

پهن می باشد). و امام صادق علیه السلام می فرماید: **(بعید ما بین المنکبین)** ^(۱)، ^(۲). (فاصله میان کتفانش زیاد است).

● در سرش شوره است. و آن چیزی که به موی سر مربوط می شود سفید مانند سبوس می باشد، و یا بگوییم همان پوسته سر است که هنگام حک نمودن سر به سبب بیماری در پوست سر ایجاد می شود.

● در صورتش اثری است، و آن غیر از خال می باشد. و اثر همان چیزی است که از جراحت و مداوای آن باقی می ماند، و در صورت معمولاً به صورت یک حفره می باشد، یعنی پایین تر از سطح پوست هر چند کم باشد، در حالی که خال همان چیزی که بر گونه قرار می گیرد، یعنی: پایین تر از پوست هر چند اندک باشد. در حالی که خال از پوست بالاتر آمده، یعنی: مرتفع است. و شامه هم سطح پوست است، یعنی: آن فقط یک رنگ است و مشخصه دیگری ندارد، همان طور که ابن منظور در لسان عرب بیان کرده است.

پس اثر غیر از خال و غیر از شامه (خال هم سطح پوست) می باشد، بلکه متعارف این که اثر همان چیزی است که بر جسم و یا جماد مانند زمین و غیره بعد از تاثیر چیزی مشخص بر آن ها باقی می ماند، پس آن (اثر) بر خلاف خال که بارز و معلوم و بالای جسم مشخص است خواهد بود.

● شبیه موسی بن عمران علیه السلام می باشد. یعنی در صفات جسمی، ولذا وارد شده به این که: **(لونه لون عربي، وجسمه جسم إسرائيلي وجسم إسرائيلي)** ^(۳)، وعن الصادق علیه السلام: **(أسمر يعتوره مع سمرته صفرة من سهر الليل)** ^(۴).

● **(رنگش رنگ عربی است و جسمش چون جسم بنی اسرائیل، یعنی در طول قامت و بزرگی جثه).** ، و امام صادق علیه السلام می فرماید: **(گندم گون که با گندم گونی آن زردی از بیداری شب عارض شود).**

۱- (دارای سینه گشاده است) صفتی که بر امام مهدی علیه السلام نیز صدق می کند همان گونه که روایت های زیادی آن را روشن کرده است، نه این که هر روایتی که این صفت را دارد بر مهدی اول علیه السلام اطلاق می شود... بلکه آن از طریق قرائن موجود در روایت فهمیده می شود.

۲- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۸.

۳- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

۴- إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۱۷.

مقایسه:

واز همین جا بین آن چه در دو روایت و ملحقات آنها از روایات دیگر آمده را مورد مقایسه و بررسی قرار می‌دهیم.

نقطه اول: این که روایت اولی حضرت مهدی علیه السلام را شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وصف می‌کند، در حالی که روایت دوم صاحب امر را شبیه حضرت موسی بن عمران علیه السلام وصف می‌کند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اندام نه بلند و نه کوتاه است بلکه متوسط می‌باشند، در حالی که حضرت موسی علیه السلام بلند قد می‌باشند.

در این جا چگونه یک شخص وصف می‌شود که ایشان شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و دارای قامتی متوسط نه بلند و نه کوتاه قد است، و در عین حال شبیه حضرت موسی علیه السلام است، و معروف است که ایشان بلند قد هستند، و این همان چیزی است که در اندام بنی اسرائیل بدان معروف هستند، لذا در روایات آمده که: **(وجسمش جسم اسرائیلی وجسم اسرائیلی)؟!!**

و در این جا اگر دوروایت را بر یک شخص حمل نماییم تعارض بوجود می‌آید، و معنی آن این که یک مردی بلند و بلند نیست، و میان اندام و میان اندام نیست!!

واز همین جا این وصف باید بر دوشخص معطوف باشد، و چیزی که آن را تایید و تاکید می‌کند اوصاف دیگری که خواهد آمد چون آن ها نیز ممکن نیست بر یک شخص منطبق باشند.

و دوست دارم توجه شما را به یک چیز جلب نمایم و آن این که جسم حضرت مهدی علیه السلام مانند جسم اسرائیلی است که در روایاتی که در وصف امام مهدی علیه السلام آمده اند همان طور که در دلایل امامت می‌باشد.

از حذیفه بن یمان، می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **(المهدي من ولدي، وجهه كالکوکب الدري، واللون لون عربي، والجسم جسم إسرائيلي، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، يرضى بخلافته أهل السماء والطير في الجو، ويملك عشرين سنة)** ^(۱).

از حذیفه بن یمان، می گوید: رسول الله ﷺ می فرماید: (مهدی از فرزندان من است ، روی مبارکش مانند ستاره درخشان است، و رنگ رخسارش مانند رنگ رخسار عربی است، و جسمش جسم اسرائیلی می باشد، زمین را پر از عدل می کند همان طور که از جور پر شده است ، به خلافتش اهل آسمان ها و پرندگان در جو آسمان راضی می شوند، بیست سال حکومت می کند).

واز همین جا مقصود این روایت که امام مهدی علیه السلام را توصیف می کند جسم مبارکش مانند جسم اسرائیلی است همان امام مهدی علیه السلام و نه مهدی اول علیه السلام می باشد، جز این که در همان حال قطعیتی یافت نشود به این که وصف آن جسم اسرائیلی در این روایت به امام مهدی علیه السلام ناظر باشد، به خصوص اگر به دید اعتبار بگیریم به این که روایاتی که اوصاف را ذکر کرده در یک روایت اوصافی راجع به امام مهدی علیه السلام آمده و همچنین در آن اوصافی راجع به حضرت مهدی اول علیه السلام نیز آمده است.

و در آن اشکالی نیست که اگر به روایاتی مراجعه کنیم که می گویند: هر گاه در باره مردی از ما چیزی به شما گفتیم و در آن نبود و در فرزندش و یا فرزند فرزندش باشد تکذیب نکنید، وهمانا شیخ کلینی بابی در آن مورد ذکر کرده و در آن روایات عدیدی وارد کرده است .

از جمله آن ها: از ابی بصیر ، از ابی عبد الله علیه السلام که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِي وَاهِبُ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً، مبارکاً، یبرئ الأکمه والأبرص ویحيي الموتی بإذن الله، وجاعله رسولاً إلى بني إسرائيل، فحدث عمران امرأته حنة بذلك وهي أم مریم، فلما حملت کان حملها بها عند نفسها غلام، فلما وضعتها قالت: رب إني وضعتها أنثى وليس الذكر کالأنثى، أي لا يكون البنت رسولاً، يقول الله تعالى والله أعلم بما وضعت، فلما وهب الله تعالى لمریم عیسی کان هو الذي بشر به عمران ووعدہ إياه، فإذا قلنا فی الرجل منا شیئاً وکان فی ولده أو ولد ولده فلا تنکروا ذلك).

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: (خدای تعالی به عمران (پدرم مریم) وحی کرد که من به تو پسری می بخشم، سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادر زاد و پیرس را درمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قرارش دهم ، عمران این مطلب را به همسرش حنة که مادر مریم است گزارش داد، چون به مریم حامله گشت، فکر می کرد که حملش پسر است، چون او را زائید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! (من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست) یعنی دختر که پیغمبر نمی شود. خدای عزوجل (درباره او) می فرماید: خدا به آنچه او زائیده دانایتر

است ، سپس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان کسی بود که به عمران بشارت داده شده بود و به او وعده کرده بود، پس هرگاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم . و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد آن را انکار نکنید).

از جمله آن ها: **أبی عبد الله علیه السلام می فرماید: (إذا قلنا فی رجل قولاً، فلم یکن فیہ وکان فی ولده أو ولد ولده فلا تنکروا ذلك ، فإن الله تعالى یفعل ما یشاء).**

امام صادق علیه السلام می فرماید: (هرگاه در مورد مردی چیزی گفتیم، و در آن نبود، و در فرزندش و یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید، زیرا خدا آن چه که خود خواسته است می شود).

نیز از جمله آن ها: از ابی خدیجه، که می گوید: شنیدم که **أبا عبد الله علیه السلام می فرماید: (قد یقوم الرجل بعدل أو یجور وینسب إلیه ولم یکن قام به، فیکون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو) ^(۱).**

(همانا مردی یک عدالت و یا ستم و به وی نسبت داده می شود در حالی که آن کار را انجام نداده است، و آن کار را فرزندش و یا فرزند فرزندش بعد از وی انجام دهد، پس آن همان است).

و آقای مازندانی بر روایاتی که ذکر شد در کتاب شرح اصول کافی تعلیق نموده و گفته است: **(یعنی لا تکذبونا ولا تنسبوا الخطأ إلینا، وذكر الآية أولاً والتفریع بعده للإشعار بأنه إذا جاز ذلك فی کلام الخالق جاز ذلك فی کلام الخلق بطریق أولى) ^(۲).**

(یعنی ما را تکذیب نکنید و خطا را به ما نسبت ندهید، و ابتدا آیه را ذکر کرد و بعد تفریع را ذکر نمود برای اشاره به این که اگر در فرموده خدا جایز باشد آن نیز به طریق اولاً در کلام مخلوق نیز جایز است).

نقطه دوم: روایت اولی می گوید در گونه اش خالی است در حالی که روایت دوم می گوید در گونه اش اثری است و چیزی که واضح است این که خال غیر از اثر می باشد و از این جا می فهمیم که خال برای یک شخص و اثر برای شخص دیگری خواهد بود.

۱- کافی: ج ۱ ص ۵۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۹.
۲- شرح اصول کافی: ج ۷ ص ۳۸۳.

واثق: چرا همه آن ها را نمی توان برای یک شخص باشد، و ممکن است که یک شخص در گونه اش هم خال باشد وهم اثر ؟

پدر: آن ممکن است، و ما قائل به آن می شدیم که اگر فقط آن صفت می بود ، ای واثق حتی اگر به آن چه که شما گفتید بگوییم، اگر آن اوصاف را برای یک شخص در نظر بگیریم آن تعارضی که در بین آن هاست بر طرف نمی شود، و طبق تناسب ، اوصاف دیگر هم باید بر یک شخص منتطبق باشند وگرنه تعارض بوجود می آید و می گوییم: این که اثر برای یک شخص وخال برای شخص دیگر خواهد بود.

سپس هیچ چیز محکم تری به اندازه توجیه از وقوع مفاد و تحقق آن در خارج که بر درستی روایت دلالت کند یافت نمی شود، پس سید احمد الحسن (علیه السلام) در گونه راستش اثری وجود دارد و نه خال، همان طور که ایشان نیز در بنیه جسمی شبیه حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) می باشد.

نقطه سوم: و در روایات الحاقی به روایت اول آمده است که ایشان: دارای صورتی سفید، که سرخی بر آن غلبه نموده است، در حالی که در روایات الحاقی به روایت دوم آمده است: ایشان گندمگون وزردی بر آن غلبه کرده است ، و این رنگ گندمگون همان رنگ عربی است که روایاتی تقدیم شده آن را بیان کردند .

و در این جا چگونه یک شخص وصف می شود که ایشان سفید که سرخی بر آن غلبه یافته وهم چنین گندمگون که زردی بر آن غلبه کرده است ؟!

نقطه چهارم: روایت اولی مردی را وصف می کند که وی ابروانش ممتد و کشیده هستند، یعنی قوس ابرو در دو طرف وامتداد آن ها به هم رسیده می باشد ، و یا بگوییم که ابروانش به هم پیوسته هستند. در حالی که روایت دومی شخصی را توصیف می کند که ابرو های (از میان) بلندی دارد، و آن ها از چشم هایش مرتفع و بر آنها مشرف هستند.

پس چگونه یک مرد وصف می شود که ابروانش ممتد و کشیده (به هم پیوسته)، و در عین حال ابروانش از میان بلند و مشرف باشند ؟

تا این جا به مقایسه این چهار نقطه اکتفا می کنیم، و از خلال آن هشت فرق روشن شد، و با جمع آنها غیر ممکن است که یک مرد به آن ها توصیف شود.

واز این جا باید آن ناظر به دو شخص باشند، و آن دوشخص همان امام مهدی محمد بن الحسن العسکری علیه السلام ، که صفات آن:

شبییه رسول الله صلی الله علیه و آله ، در گونه اش خالی است ، سفید روست و دارای ابروان کشیده و غیره که با روایت دوم مقایسه نکردیم .

وشخص دوم همان: مهدی اول ویمانی موعود علیه السلام ، وصفات آن: از نظر جسمی شبیه موسی بن عمران علیه السلام واین که جسمش مانندجسم اسرائیلی می باشد، ودر گونه اش اثری است ، ورخسار مبارکش گندمگون که زردی بر آن عارض شده ، و دارای ابروان باز و (از میان) بلند می باشد.

مورد دوم: صاحب امر فرزند کنیزسیاه چرده است .

از یزید کناسی، که می گوید: شنیدم که ابا جعفر علیه السلام می فرماید: (إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ سَنَةٌ مِنْ يَوْسُفَ بْنِ أُمَةِ سُودَاءَ، يَصْلُحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ) ^(۱).

(این که صاحب این امر دارای سنتی از حضرت یوسف می باشد فرزند کنیزسیاه چرده است ، خداوند امر وی را در یک شب اصلاح می کند).

ومقصود از صاحب امر در این روایت امام محمد بن الحسن علیه السلام نیست ودلیل آن قرینه فرموده اش علیه السلام: (ابن أمة سوداء)، (فرزند کنیز سیاه) وچیزی که معروف است ودر آن هیچ شکی نیست این است که مادر امام مهدی علیه السلام خانم نرجس علیها السلام دختر پادشاه روم می باشد، و وی ازسلاله شمعون وصی عیسی علیه السلام می باشد، وچیزی که معروف است این که رنگ صورت مردم روم سیاه نیست ، واز همین جا سوالی حاصل می شود که مقصود از صاحب امر در این روایت چه کسی است ؟

وجواب: وی همان مهدی اول احمد ایمانی علیه السلام می باشد.

محمود: ای پدر آیا مادر مهدی اول کنیز می باشد، زیرا که تعبیر الامه بر کنیزکان اطلاق می

شود؟

پدر: آن کنیز که به معنی این که در نزد کسی خدمت می کند نیست، بلکه وی از کنیزکان خدا و بنده ای از بندگان خدای سبحان می باشد، و با این لفظ از طرف آن ها ﷺ آمده است ؛ به خاطر استتار بین وی و بین مادر امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام باشد، کنیز به حساب آمده بخاطر این که امام هادی علیه السلام آن را برای فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام خریداری نموده است، و این استتار در اساس عامی که شخصیت مهدی اول علیه السلام بر آن بنا نهاده شده وارد شده است؛ چون شخصیت وی مخفی بوده و اهل بیت ﷺ آن را روشن نساختند همان طور که رسول الله ﷺ از آن ها عهد گرفته بود.

سپس لفظ کنیز در بیشتر موارد بر بنده خدا ی متعال اطلاق می شود همان طور که در نماز میت وقتی که نماز گذار می گوید: (اللهم إِنَّ هَذَا الْمَسْجِي قدامنا عبدك وابن عبدك وأبن أمتك).

(خداوندا این درازکشیده جلو ما بنده و فرزند بنده و فرزند کنیز شماست ...).

و اگر فرد مرده زن باشد نماز گذار می گوید: (اللهم هذه المسجاة قدامنا أمتك وابنة عبدك وابنة أمتك ...).

(خداوندا این دراز کشیده در بین دستان ما کنیز تو و فرزند بنده و کنیز نو است ...).

و در این مورد نماز گذار از آن با کنیز تعبیر کرده در حالی که وی (زن مرده) مملوک کسی از مردم نیست و همچنین در قدیم معروف است که زن را با لفظ (امه الله) کنیز خداوند مورد خطاب قرار می دادند.

يقول امام سجادة عليه السلام في دعائه: (اللهم إني أستغفرك وأتوب إليك من مظالم كثيرة لعبادك عندي، فأما عبد من عبادك، أو أمة من إماءك، كانت له قبلي مظلمة ظلمته إياها، في ماله أو بدنه أو عرضه، لا أستطيع أداء ذلك إليه، ولا أتخللها منه، فصل على محمد وآل محمد وأرضه أنت عني بما شئت، وكيف شئت، وهبها لي) (۱).

و براساس آن ادعای انصراف از آن ممنوع خواهد بودای محمود.

أحمد: آیا مادر حضرت یوسف علیه السلام کنیزسیاه بود تا گفته شود در آن سنتی از حضرت یوسف علیه السلام می باشد ؟

پدر: اگر به روایات اهل بیت علیهم‌السلام رجوع کنیم آن سنت را خواهیم می یافت که آن را بیان کردند.

از ابی بصیر که می گوید: شنیدم ابا جعفر علیه‌السلام می فرماید: **(فی صاحب هذا الأمر سنن من أربعة أنبياء؛ سنّة من موسى، وسنّة من عيسى، وسنّة من يوسف، وسنّة من محمد صلوات الله عليهم أجمعين. فقلت: ما سنّة موسى؟ قال: خائف يترقب. قلت: وما سنّة عيسى؟ فقال: يقال فيه ما يقال في عيسى. قلت: وما سنّة يوسف؟ قال: السجن والغيبة...)** ^(۱).

(در صاحب این امر سنتی از چهار پیامبر وجود دارد؛ سنتی از حضرت موسی ، سنتی از حضرت عیسی ، سنتی از یوسف ، سنتی از حضرت محمد که درود خداوند بر همه آن ها باد. گفتم: سنت حضرت موسی چیست ؟ فرمود: ترسان و مراقب است. گفتم: سنت حضرت عیسی چیست ؟ فرمودند: در مورد وی گفته می شود آن چه که در مورد حضرت عیسی گفته شده است . گفتم: سنت حضرت یوسف چیست ؟ فرمود: زندان و غیبت است ...).

و روایت بیان می کند سنت حضرت یوسف که در صاحب امر وجود دارد همان زندان و غیبت است ، و چیزی که معلوم است این که زندان بر شخصیت حضرت مهدی اول علیه‌السلام جدا از پدرش امام مهدی محمد بن الحسن علیه‌السلام محتمل می شود، چون تاریخ ذکر نکرده که ایشان در گذشته زندان بودند، و فرض بر این که در زمان غیبت کبری زندانی شود این خیلی بعید است، بلکه غیر معقول می باشد.

واز همین جا کلمه: **(ابن أمة سوداء)** یک جمله جدا خواهد بود و در جهت بیان سنتی که در حضرت یوسف علیه‌السلام می باشد نیست، و سنتی که این روایت بیان و روشن کرده همان زندان و غیبت می باشد.

همان طور که نیز احتمال دارد به این که در قوائم علیه‌السلام سنت دیگری علاوه بر زندان و غیبت وجود دارد و این که وی فرزند کنیز سیاه می باشد، و شاید ممکن است که مادر حضرت یوسف علیه‌السلام گندمگون بوده باشد.

وبر اساس اين احتمال جمله (ابن أمة سوداء) يك جمله غير مستانف می باشد، بلكه در جهت بيان سنتی در قائم السلام از حضرت يوسف السلام كه علاوه بر زندان و غيبت، و آن فرزند كنيز سياه می باشد.

همان طور كه غيبت نیز روایات به آن اشاره نموده اند ، برای شما دو روایت ذكر می كنم:

روایت اول: روایت اصبع از أمير المؤمنين السلام.

از اصبع بن نباتة، كه می گوید: (أتيت أمير المؤمنين السلام فوجدته ينكت في الأرض، فقلت له: يا أمير المؤمنين، ما لي أراك مفكراً تنكت في الأرض ؟ أرغبة منك فيها ؟ قال: لا والله ما رغب في الدنيا قط، ولكنني تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي هو المهدي الذي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يكون له حيرة وغيبة تضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون. قلت: يا مولاي، فكم تكون الحيرة والغيبة ؟ قال: ستة أيام، أو ستة أشهر، أو ست سنين. فقلت: وإنّ هذا الأمر لكائن ؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق، وأني لك بهذا الأمر يا أصبع، أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة، قال: قلت: ثم ما يكون بعد ذلك ؟ قال: ثم يفعل الله ما يشاء فإنّ له بداءات وإرادات وغايات ونهايات) (١)، (٢).

۱- غيبت شيخ طوسي: ص ۱۶۵، اختصاص شيخ مفيد: ص ۲۰۹، راه سعادت: ج ۷ ص ۴۶۴، مكیال مكارم: ج ۱ ص ۱۱۳.

۲- شيخ طوسي في ص ۳۳۶ در غيبت با اين متن روایت می كند: از اصبع بن نباتة، قال: (أتيت أمير المؤمنين السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض فقلت: يا أمير المؤمنين، ما لي أراك متفكراً تنكت في الأرض ؟ أرغبة منك فيها ؟ قال: لا والله ما رغب فيها ولا في الدنيا يوماً قط، ولكن فكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي، هو المهدي الذي يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، تكون له حيرة وغيبة يضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون). به محضر مبارك أمير المؤمنين السلام رسیدم ، دیدم كه حضرت در حال فكر كردن هستند (با تكه چوبی یا انگشت) به زمین ضربه زده وآن را می كاود ، عرض كردم يا أمير المؤمنين السلام ! چه شده كه شما را در فكر كردن می بینم كه به زمین می زنید ؟ آیا به خاطر میل ورغبت به مال ودنیاست ؟ حضرت فرمودند : نه به خدا قسم ! حتی يك روز هم نسبت به دنیا میل ورغبت نداشته ام ، اما در مورد مولودی كه فرزند یازدهمین نسل من است ، فكر می كنم ، او همان مهدي است ، او كسی است كه زمین را هم چنان كه پر از ظلم وستم می شود ، مملو از قسط و عدل می كند ، برای او حیرت و غیبتی خواهد بود كه بسیاری در آن زمان گمراه شده وبرخی دیگر هدایت می گردند.

وروی هذه الرواية الخصيبي في الهداية بهذا المتن: عن الأصبع بن نباتة، قال: دخلت على أمير المؤمنين السلام فوجدته مفكراً ينكت في الأرض، قلت: يا مولاي، مالي أراك مفكراً ؟ قال: في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي وهو المهدي الذي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، يكون له غيبة يضل بها أقواماً ويهتدي بها آخرون، أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة. فقلت: ثم ماذا ؟ قال: يفعل الله ما يشاء، من الرجعة البيضاء والكرة الزهراء، وإحضار الأنفس الشح والقصاص والأخذ بالحق والمجازاة بكل ما سلف ثم يغفر الله لمن يشاء) الهداية الكبرى: ص ۳۶۲.

كما ورواها في دلائل الإمامة بهذا المتن: عن الأصبع بن نباتة، قال: (أتيت أمير المؤمنين (صلوات الله عليه) فوجدته مفكراً ينكت في الأرض، قلت: يا أمير المؤمنين، ما لي أراك مفكراً تنكت في الأرض ؟ أرغبة منك

از اصبع بن نباته: (نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدم و او را درحالت تفکر دیدم که زمین را زیر و رو می کرد. عرض کردم: چه شده شما را متفکر می بینم؟ آیا رغبتی به آن پیدا کردی؟ فرمودند: نه بخدا هیچ وقت رغبت به آن ودنیا نبودم. ولی در فکر مولودی هستم که از نسل فرزند یازدهم من خواهد بود، اوست مهدی که زمین را پر از عدل می کند همانگونه که پراز ظلم وجور شده باشد، برای او غیبتی است وحیرت، که در آن قومی گمراه وقومی هدایت می شوند. عرض کردم: چه مدت حیرت وغیبتش باشد؟ فرمودند: شش روز یا شش ماه یا شش سال، عرض کردم: آیا این شدنی است؟ فرمودند: بله هم چنانکه او خلق شده است وچگونه است این امر برای تو ای اصبع آنها بهترین این امت اند با بهترین این عترت. گفتم: بعد از اوچه خواهد شد؟ فرمودند پس خداوند هر چه خواهد انجام دهد و برای اوست تغییرها وارادتها وغایتها وپایانها).

و فرموده او علیه السلام در مشخص کردن مدت زمان غیبت: **(سته أيام أو ستة أشهر أو ست سنين)**. (شش روز یا شش ماه یا شش سال)، بر امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام ضرورتاً منطبق نمی شود.

روایت دوم: از ثقفی طحان، که می گوید: (دخلت على أبي جعفر محمد بن علي الباقر علیه السلام وأنا أريد أن أسأله عن القائم من آل محمد عليه السلام، فقال لي مبتدئاً: (يا محمد بن مسلم، إنّ في القائم من آل محمد عليه السلام شبيهاً من خمسة من الرسل: يونس بن متى، ويوسف بن يعقوب، وموسى، وعيسى، ومحمد، صلوات الله عليهم. فأما شبهه من يونس بن متى: فرجوعه من غيبته وهو شاب بعد كبر السن، وأما شبهه من يوسف بن يعقوب عليه السلام: فالغيبة من خاصته وعامته، واختفاؤه من إخوته، وإشكال أمره على أبيه يعقوب عليه السلام مع قرب المسافة بينه وبين أبيه وأهله وشيعته. وأما شبهه من موسى عليه السلام فدوام خوفه، وطول غيبته، وخفاء ولادته، وتعب شيعته من بعده مما لقوا من الأذى والهوان إلى أن أذن الله تعالى في ظهوره ونصره وأيده على عدوه. وأما شبهه من عيسى عليه السلام: باختلاف من اختلف فيه، حتى قالت طائفة منهم: ما ولد، وقالت طائفة: مات، وقالت طائفة: قتل وصلب. وأما شبهه من جده المصطفى عليه السلام فخروجه بالسيف، وقتله أعداء الله وأعداء رسوله

فيها؟ فقال: لا والله، ما رغبت في الدنيا قط، ولكني فكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر، هو المهدي، يملأها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، تكون له حيرة وغيبة، يضل فيها قوم، ويهتدي بها آخرون. فقلت: يا أمير المؤمنين، وكم تكون تلك الحيرة، وتلك الغيبة؟ قال عليه السلام: وأنى لك ذلك، وكيف لك العلم بهذا الأمر يا أصبع! أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة) دلائل الامامة: ص ۵۲۹.

و الجبارین والطواغیت، وأنه ينصر بالسيف والرعب، وأنه لا ترد له راية. وإن من علامات خروجه: خروج السفیانی من الشام، وخروج الیمانی (من الیمن) وصحیة من السماء فی شهر رمضان، ومناد ینادی من السماء باسمه و اسم أبیه^(۱).

بر ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم در حالی که می خواستم از قائم آل محمد سوال بنمایم، که ابتدا ایشان شروع نمودند و فرمودند: (ای محمد بن مسلم، همانا درقائم از آل محمد شباهتی از پنج فرستاده می باشد: یونس بن متی، ویوسف بن یعقوب، وموسی، وعیسی، ومحمد، صلوات الله علیهم. واما شباهت او به یونس بن متی: بازگشتش از غیبت به صورت جوان بعد از کهولت سن می باشد، و أما شباهت او به یوسف بن یعقوب علیه السلام: غیبتش از خاص و عام واختفای آن از برادرانش می باشد، و نامفهوم بودن امرش بر پدرش حضرت یعقوب علیه السلام با توجه به نزدیکی مسافتی که بین وی و بین پدرش و خانواده اش و پیروانش بوده است . و أما شباهت او به حضرت موسی علیه السلام همان دوام ترس و طول غیبت و مخفی بودن ولادتش ، ورنج و سختی شیعیانش بعد از آن چه که از آزار واذیتی که می بیند می باشد تا این که خداوند در امر ظهورش ونصرت ویاری نمودنش بر دشمنانش به وی اجازه دهد . و اما شباهتی که از حضرت عیسی علیه السلام دارد: اختلاف در آن چه در وی مختلف شدند، به طوری که گروهی از آن ها گفتند: به دنیا نیامده است و گروهی دیگر گفتند: کشته شده و به دار آویخته شده است. و اما شباهتی که از جدش حضرت مصطفی علیه السلام دارد: قیام با شمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسولش علیه السلام و ستمکاران و طاغوتیان می باشد، و با شمشیر و ترس یاری می شود، و برای ایشان پرچی باز نمی گردد. و از علامات قیام او: خروج سفیانی از شام، و خروج یمانی وصحیة (فریاد) از آسمان در ماه رمضان، و ندا دهنده ای که از آسمان به نام ایشان و نام پدرش ندا می کند).

و فرموده اش علیه السلام: (فالغیبة من خاصته وعامته، واختفاؤه من إخوته) (غیبت از خاص و عام ، و مخفی شدن از برادرانش) ؛ همانطور که روشن است بر امام مهدی علیه السلام منطبق نمی شود، بلکه این با روایاتی که از ایشان به فرار کننده واز اهلش جدا شده و خون خواه پدرش تعبیر می کند بیشتر نزدیک می باشد، و این روایات – همان طور که قبلا گفته شد – و همچنین نیز در شب آینده

خواهد آمد - آن‌ها بر مهدی اول علیه السلام بشتر نظر دارند. و تا همین جا سخن امشب ای فرزندان عزیزم تمام می‌شود و به امید خدا مابقی را فردا شب به اذن خدا کامل می‌کنیم.

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسلیما.

قسمت نهم

روایات حرمت ذکر نام و اختلاف کنیه

زمان گفتگو فرا رسید و فرزندان زودتر از پدرشان همان طور که هر شب در کتاب خانه دور هم جمع می‌شوند، جمع شدند و پدر آمد و و دید فرزندان منتظرش بودند، بر آن‌ها سلام نمود و جواب سلامش را با بهترین سلام‌ها پاسخ دادند، و به آن‌ها گفت: که ای فرزندانم حال شما چه طور است؟ فرزندان: به حمد خدا خوب هستیم.

پدر: آیا شروع کنم یا این که سئوالی دارید؟

فرزندان: بفرما پدر.

پدر: دیشب مورد دوم را به پایان رساندیم که در آن اوصاف مربوط به امام دوازدهم علیه السلام و مهدی اول را مشخص کردیم، و امشب مورد سوم را ذکر می‌کنم تا کلام و سخن ما کامل شود.

مورد سوم: روایات حرمت نام گذاری.

روایاتی در حرام بودن تسمیه صاحب امر آمده اند، و کسی که نام وی را بگوید کافر است، همان طور که امیر المومنین علیه السلام تصریح نمودند عدم ذکر نامش به علت وجود عهدی که رسول الله صلی الله علیه و آله از وی گرفته است، به طوری که حتی شیخ مکارم شیرازی در کتاب خود قواعد فقهیه می‌گوید: (چیزی که بین عده ای از محدثین مشهور است حرمت نامیدن آن - جان ما فدای او باد- به نام خاصش، غیر از القاب معروفش می‌باشد، و آیا این حکم مختص به زمان غیبت صغری غیر از غیبت کبری است همان طور که علامه مجلسی در جلد سیزدهم از بحار الانوار بعضی نقل کردند؟ یا این که آن به صورت عام برای هر زمان و مکان تا این که ظهور کند و زمین را

پر از عدل و داد کندهمان طور که پر از ظلم و جور شده است؟ ویا این که حرمت آن بر مدار تقیه و ترس و خوف باشد که هنگام عدم ترس جایز و هنگام ترس حرام است، بلکه به آن مختص نباشد و در غیر از خودش از ائمه (ع) جریان داشته باشد، چیزی که آن را شیخ ما شیخ حر عاملی در وسایل درآغاز این باب انتخاب نموده و در پایان نیز به آن تصریح نموده است (۱).

واز همین جا عده ی کثیری در توجیه این روایات که بر تسمیه و عدم تسمیه امام علیه السلام دلالت دارند متحیر ماندند.

و ظاهراً صاحب (کتاب) وسایل قائل به جواز تسمیه است. در آخر باب (۳۳) از ابواب امر به معروف و نهی از منکر می گوید: (و احادیث در اقرار به نام امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام و در امر به نامیدن بطور عام و خاص به صراحت و اشاره، فعل و تقریر در نصوص و زیارات و دعاها و تعقیبات و تلقین و غیره بسیار هستند) (۲).

و در جایی دیگر می گوید: (همانا گروهی از علمای ما در کتب حدیث و اصول و کلام و غیر آن به نامش علیه السلام تصریح نموده اند که از جمله آن ها علامه و محقق و مقداد و مرتضی و ابن طاووس و غیره هستند، وعده کمی منع نموده اند و ما آن را در کتاب جداگانه ای محقق ساختیم) (۳).

و مجلسی از باب تعبد به حرمت نام بردنش به صورت مطلق در غیبت صغری قائل بود، وقتی که به آن تصریح نمود گفت: (این تحدیدها در نفی گفته کسی که آن را به زمان غیبت صغری مختص کرده روشن است و آن اعتماد بر بعضی علل استنباط شده و دور نماهای توهمی است) (۴). و دیگری گفت: جایز بودن وعدم آن بر اساس وجود تقیه و عدم آن، و علت آن اقتضای جمع بین اخبار است.

فرزندانش برای این که بر موضوع شناخت بهتری داشته باشید، این روایات را برای شما ذکر می کنم و آن بر چند گروه می باشد:

گروه اول: تحریم نام بردنش به صورت مطلق داده شده و در آن زمان و مکان ملاحظه نشده

است .

۱- قواعد فقهية: ج ۱ ص ۴۹۴.

۲- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۶.

۳- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ زیر نویس ص ۲۴۶.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲.

روایت اول: شیخ کلینی از علی بن رثاب از اَبی عبد الله علیه السلام روایت می‌کند، که می‌فرماید: **(صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه إلا کافر)** ^(۱).

(صاحب این امر کسی ایشان را به اسم نام نمی‌برد مگر این که کافر باشد).

روایت دوم: و نیز از ریان بن صلت روایت است، که می‌گوید: از اَبَا الحسن الرضا علیه السلام در مورد قائم علیه السلام سوال نمودم، فرمودند: **(لا یری جسمه ولا یسمی اسمہ)** ^(۲).

(جسمش دیده نمی‌شود و نامش برده نمی‌شود).

روایت سوم: صدوق از صفوان بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان به وی گفتند: مهدی از فرزندان شما چه کسی است؟ فرمودند: **(الخامس من ولد السابع، یغیب عنکم شخصه ولا یحل لکم تسميته)** ^(۳).

(پنجم از فرزند هفتم می‌باشد، شخصیتش از شما غایب می‌شود و بر شما نام بردنش حلال نمی‌شود).

روایت چهارم: و نیز از محمد بن عثمان عمری روایت است، که می‌گوید: توقیعی به خطی که آن را می‌شناسم خارج شده که در آن آمده: **(من سماني فی مجمع من الناس فعليه لعنة الله)** ^(۴).
(هر کس نام مرا در جمعی از مردم ببرد بروی لعنت خدا خواهد بود).
و روایت تحدیدی به زمان معین نشده است.

روایت پنجم: و نیز از عبد العظیم حسنی، از محمد بن علی بن موسی علیه السلام در ذکر قائم علیه السلام روایت است، فرمودند: **(یخفی علی الناس ولادته ویغیب عنهم شخصه وتحرم علیهم تسميته وهو سمي رسول الله وكنیه)** ^(۵).

(ولادتش بر مردم مخفی می‌ماند و شخصیتش از آن‌ها غایب می‌شود و نام بردنش بر آن‌ها تحریم می‌شود و ایشان هم نام و کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله شده است).
توجیه روایات گروه اول:

۱- کافی: ج ۱ ص ۳۳۳، کمال الدین: ص ۶۴۸، وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۳۸.
۲- کافی: ج ۱ ص ۳۳۳، وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۳۸.
۳- کمال الدین: ص ۳۳۳، وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۱.
۴- کمال الدین: ص ۳۸۳، وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۲.
۵- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۳.

گفته می شود که حرمت نام بردن امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام در وقت خاص و زمان معین بوده است، و آن همان زمان ترس بر ایشان است، و این همان چیزی است که بعضی از روایات گروه سوم تصریح نموده اند و این روایات حمل بر ترس هستند و گروه سوم منطبق بر این احتمال خواهد بود، و این به صورت اجمالی برای روایات این گروه می باشد، اما تفصیل ممکن است که گفته شود:

اما روایت اولی و دومی، ممکن است که به امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام در زمان معین با توجه به روایاتی که بر نام بردنش در مدت معینی نهی کرده اند نظر داشته باشد، و ممکن است مقصود آن ها مهدی اول علیه السلام خواهد باشد.

و اما روایت سوم ، آن بر امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام نظر دارد، و حمل بر ترس باشد همان طور که در گروه سوم است، و بر اساس چیزی که کمی قبل به طور اجمال روشن کردیم، خواهد بود.

و امام چهارمی، و آن در مقصودش واضح است، زیرا ایشان علیه السلام به عدم تجویز ذکر نامش در جمع مردم تصریح نموده اند، و نیز بر امام مهدی علیه السلام ناظر بوده و نامیدنش در اجتماع بدون تحدید زمان و وقت تحریم شده است، و این روایت خاص از حیث مکان است؛ زیرا ممنوعیت فقط در محافل اختصاص یافته، و از جهت زمان عام شده است، و در زمان خاصی منع را محدود نکرده است.

و در این جا ممکن است در آن بیان اجمالی گفته شده بیان شود، یعنی ؛ حمل بر ترس بر ایشان علیه السلام خواهد بود، و آن بر اساس روایات گروه سوم که ذکر می شود خواهد بود.

اما پنجمی، و آن بر امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام نظر دارد، و آن به قرینه کنیه چون ایشان هم نام و کنیه رسول الله ﷺ می باشد. و کلام در آن مانند گفته مورد چهارم است .

گروه دوم: در آن تصریح به ترک تسمیه یا نام بردن تا این که قیام کند و زمین را پر از عدل نماید همان طور که از ظلم و جور پر شده وارد شده است.

روایت اولی: شیخ کلین به سندش از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری، از ابی جعفر علیه السلام در حدیثی روایت می‌کند که ایشان فرمودند: **(واشهد علی رجل من ولد الحسن لا یسمی ولا یکنی حتی یظهر أمره فیملأها عدلاً کما ملئت جوراً، أنه القائم بأمر الحسن بن علی) ^(۱).**

(و گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن که نام و کنیه ان برده نشود تا این که امرش ظاهر گردد و زمین را پر از عدل کند همان طور که از ظلم و جور پر شده است ، ایشان به امر حسن بن علی قیام می‌کند).

روایت دوم: شیخ صدوق به سندش از عبد العظیم حسنی، از آقای ماعلی بن محمد علیه السلام روایت می‌کند که ایشان اعتقاد و اقرارش به ائمه علیهم السلام را بر وی عرضه داشت - تا این که گفتن - : سپس شما ای سرورم ، سپس ایشان (ع) به او فرمودند: **(ومن بعدی ابني الحسن، فکیف للناس بالخلف من بعده ؟ قلت: فکیف ذلك ؟ قال: لأنه لا یری شخصه، ولا یحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الأرض قسطاً وعدلاً - إلى أن قال-: هذا دینی ودین آبائی) ^(۲).**

(وبعد از من فرزندم حسن خواهد بود، پس حال مردم در جانشینی بعد از او چگونه خواهد بود؟ گفتم: آن چگونه است ؟ فرمودند: ایشان شخصیتش دیده نمی‌شود، و ذکر نامش حرام می‌شود تا این که خروج کرده و زمین را پر از قسط و عدل نماید- تا این که فرمودند - این همان دین من و پدرانم می‌باشد).

روایت سوم: علامة مجلسی از محمد بن زیاد ازدی، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان هنگام ذکر قائم علیه السلام فرمودند: **(تخفی علی الناس ولادته ولا یحل لهم تسميته حتی یظهره تعالی فیملأ به الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً) ^(۳).**

(ولادتش بر مردم مخفی می‌ماند و نام بردنش بر مردم حرام می‌شود تا این که ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند همان طور که پر از ظلم و جور شده است).

۱- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۳۸.

۲- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۱.

۳- کمال الدین: ص ۳۶۹.

روایت چهارم: ونیز از عبد العظیم حسنی، از اُبی حسن سوم علیه السلام روایت است که ایشان در مورد قائم علیه السلام فرمودند: **(لا یجل ذکره باسمه حتی ینخرج فیملأ الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً)^(۱)**.

(ذکر نامش حرام می شود تا این که خروج نماید وزمین را پر از عدل و داد کند همان طور که از ظلم و جور پر شده است).

توجیه روایات گروه دوم:

اما روایت اولی، آن ناظر بر امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، و گرنه بین آن و بین روایات گروه اول طبق چیزی که به طور اجمال روشن نمودیم تعارض حاصل می شود، زیرا روایت ذکر نام وکنیه تا زمان ظهور را تحریم کرده است، یعنی: چه تقیه وجود داشته باشد وچه نباشد تا هنگام ظهورش حرام بودن ثابت است، وآن وقت نسبت به روایات گروه دوم جدای از غیر گروههای دیگر متعارض خواهد بود.

و در این جا روشن می شود که این روایت ناظر بر مهدی اول علیه السلام است که اهل بیت (ع) قصد داشتن که شخصیتش را تا ظهور امرش مخفی نگه دارند.

و اما روایت دوم؛ آن نیز بر مهدی اول علیه السلام ناظر است، و اوست که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می آید.

و آن چه که سلیم بن قیس روایت کرده بر آن دلالت می کند: از رسول خدا ﷺ، که می فرماید: **(... ثم ضرب بیده علی الحسنین علیه السلام فقال: یا سلمان، مهدی أمتی الذی یملأ الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً من ولد هذا. إمام بن إمام، عالم بن عالم، وصی بن وصی، أبوه الذی یلیه إمام وصی عالم. قال: قلت: یا نبی الله، المهدی أفضل أم أبوه ؟ قال: أبوه أفضل منه. للأول مثل أجورهم کلهم لأن الله هداهم به)^(۲)**.

(... سپس با دست بر حسین علیه السلام زد و فرمود: ای سلمان، مهدی اتمم که زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که پر از ظلم و جور شده است از فرزندان این است. امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی است، پدرش کسی که بعد از او می آید امام وصی

۱- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲.

۲- کتاب سلیم بتحقیق محمد باقر الأنصاری: ص ۴۲۹.

و عالم است . گفتم: ای پیامبر خدا، مهدی افضل است یا پدرش؟ فرمود: پدرش از او افضل تر است. برای اولی مانند اجر تمام آن هاست زیرا خداوند آن ها را به وسیله او هدایت نمود).

و فرموده اش علیه السلام: (أبوه الذي يليه) (پدرش که بعد از او می آید)، ضمیر هاء به مهدی اول علیه السلام بر می گردد، و امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام است که بعد از او می آید، و فرزندش مهدی اول علیه السلام با ارسال کردنش قبل از او می آید.

و در این جا بر مهدی اول علیه السلام صدق می کند که او خلف بعد از امام عسکری علیه السلام است، همان طور که موید این معنی همان تعبیر روایت، وقتی که امام علی بن محمد هادی علیه السلام ذکر نمود: (وبعد از من فرزندان امام حسن علیه السلام است)، در حالی که بعد از امام حسن علیه السلام نمی گوید که فرزندانش جانشین است بلکه فرمود: (پس حال مردم در جانشینی بعد از او چگونه خواهد بود؟).

و این بر مهدی اول علیه السلام صدق می کند.

سلیم در حدیث طولانی روایت می کند و در آن آمده است: (حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: یا رسول الله، فأی هؤلاء الذین سمیت أفضل؟..... إلى أن يقول: منهم المهدي. والذي قبله أفضل منه، الأول خير من الآخر؛ لأنه إمامه والآخر وصي الأول...)^(۱).

(ای رسول خدا، از میان کسانی که نام بردی کدام افضل تر است ؟.... تا این که فرمود: از آن ها مهدی است . و آن که قبل از اوست از ایشان برتر است، اولی از آخری بهتر است، زیرا که ایشان امامش می باشد و آخری وصی اول می باشد...).

و منظور از مهدی همان مهدی اول علیه السلام می باشد همان طور که منظور از کسی که قبل ایشان آن امام محمد بن الحسن علیه السلام است، و امام حسن عسکری علیه السلام نیست، به خاطر این که روایت تصریح می کند آن که قبل از ایشان است از وی افضل است، و ثابت نشده که امام عسکری علیه السلام افضل تر از فرزندش امام مهدی علیه السلام باشد، بلکه ثابت شده که امام مهدی علیه السلام از ایشان افضل تر است.

شیخ نعمانی در غیبت خود روایت می کند: از ابی بصیر، از ابی عبد الله، از پدرانش علیهم السلام، می فرماید: **(قال رسول الله ﷺ: إن الله تعالى اختار من كل شيء شيئاً، اختار من الأرض مكة، واختار من مكة المسجد، واختار من المسجد الموضع الذي فيه الكعبة، واختار من الأنعام إناثها، ومن الغنم الضأن، واختار من الأيام يوم الجمعة، واختار من الشهور شهر رمضان، ومن الليالي ليلة القدر، واختار من الناس بني هاشم، واختارني وعلياً من بني هاشم، واختار مني ومن علي الحسن والحسين، وتكملة اثني عشر إماماً من ولد الحسين تاسعهم باطنهم، وهو ظاهرهم، وهو أفضلهم، وهو قائمهم)**^(۱).

(رسول خدا ﷺ فرمودند: به درستی که خدای عز وجلّ از هر چیزی، چیزی برگزید، از روی زمین مکه را اختیار کرد، و از سرزمین مکه مسجد الحرام، و از مسجد آن مکانی که کعبه در آن است، و از چهارپایان ماده آنان، و از گوسفندان میش را، و از روز ها روز جمعه را برگزید، و از ماه ها ماه رمضان را، و از شب ها شب قدر را اختیار کرد، و از میان مردم بنی هاشم را، و از میان بنی هاشم من وعلی را برگزید، و از من وعلی حسن و حسین را اختیار کرد، و آن (سلسه) را تا دوازده امام کامل کرد که از فرزندان حسین اند و نهمین آن ها باطن، و ظاهر آنان است، و او برترین وقائم آنها است).

نهمین آن ها یعنی امام مهدی علیه السلام است و وی برترین آن هاست، یعنی حتی از پدرش هم برتر و افضل تر است و بر این اساس آن که قبلش از آن افضل تر است همان مهدی اول علیه السلام است؛ پس آن کس که قبل ایشان است پدرش امام محمد بن حسن علیه السلام می باشد و او از آن برتر است و در آن اشکالی وارد نیست.

و براساس آن تفسیر روایت به این صورت خواهد بود: (و آن که قبل از اوست از ایشان برتر است)، یعنی کسی که قبل از حضرت مهدی اول علیه السلام است از ایشان برتر است، و آن که قبل از اوست همان امام مهدی علیه السلام است که وی در امامت و در مقام و در ترتیب قبل از ایشان است. (اولی از آخری بهتر است؛ زیرا وی امامش می باشد)، مقصود از اول همان امام مهدی علیه السلام و مقصود از آخر همان مهدی اول علیه السلام است وجه برتری اولی بر آخری این که اولی امام آخری است.

(وآخری وصی اولی است..)، آخری همان مهدی اول‌العلیه‌السلام واولی همان امام مهدی‌العلیه‌السلام می باشد،
و مهدی اول‌العلیه‌السلام همان وصی امام مهدی‌العلیه‌السلام می باشد.

و در این جا می توان گفت که روایت به مهدی اول‌العلیه‌السلام نظر دارد.

و اما روایت سوم، آن مانند روایت قبل و به قرینه حرمت نام بردن تا این که خداوند امرش را ظاهر کند به مهدی اول‌العلیه‌السلام نظر دارد، و این ممکن نیست که بر امام مهدی‌العلیه‌السلام حمل کنیم و علت آن همان نام بردنش قبل از این که خدای سبحان او را ظاهر نماید.

و اما روایت چهارم ، مانند آن چه که در مورد روایت سوم گفته شده ، درباره آن نیز گفته می شود.

محمود: پدر در این جا روایاتی که به حرمت ذکر نام تازمان ظهورش ویا خروجش سخن می گویند به مهدی اول‌العلیه‌السلام نظر دارند.
پدر: بله فرزندم.

گروه سوم: آن چه که بر عدم تجویز نام بردن دلالت می کند سبب آن ترس است.

روایت اول: از علی بن محمد، از ابی عبد الله صالحی، می گوید: یاران ما بعد از رفتن (وفات) ابی محمد‌العلیه‌السلام از من خواستند که از اسم و مکان سوال نمایم ، واین جواب دریافت گردید: **(إن دللت علی الاسم أذاعوه وإن عرفوا المكان دلوا علیه)** ^(۱).

(اگر نام را گفتید آن را فاش می کنند و اگر مکان را دانستند بر آن را افشاء می کنند).

شیخ حر عاملی بعد از نقل این حدیث می گوید: این بر اختصاص نھی با ترس و ترتب تباهی دلالت دارد.

روایت دوم: و نیز از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمری روایت است، که ایشان به وی گفتند: **(أنت رأیت الخلف ؟ قال: أي والله - إلى أن قال - : فالاسم ؟ قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك ولا أقول ذلك من عندي فلیس لی أن أحلل ولا أحرم، ولكن عنه**

عليه السلام فَإِنَّ الأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَلَمْ يَخْلَفْ وَلَدًا - إِلَى أَنْ قَالَ - : وَإِذَا وَقَعَ الأَسْمَ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَامْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ ^(۱).

(شما جانشین (امام حسن علیه السلام) را دیدی؟ گفت: بله به خدا - تا این که گفت -: پس نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که از آن سوال کنید و آن را از خودم نمی گویم و من اجازه حلال و حرام کردن ندارم ، و اما آن از ایشان علیه السلام است چون امر پیش سلطان این است که ابا محمد رفتند (وفات نمودند) و از خود فرزندی به جا نگذاشت - تا این که گفتند -: و اگر نام واقع شد طلب نیز واقع می شود پس تقوای الهی پیشه کنید و از آن خود داری کنید).

و شیخ حر عاملی بعد از نقل این حدیث می گوید: و این واضح ترین دلیل که وجه نهی تقیه وترس است .

روایت سوم: شیخ صدوق از علی بن عاصم کوفی روایت می کند و می گوید: در توقیعات صاحب زمان خارج شده که: (ملعون ملعون من سماني في محفل من الناس) ^(۲).

(ملعون ملعون است کسی که نام مرا در جمع مردم بگوید).

روایت چهارم: و نیز از محمد بن همام، از محمد بن عثمان عمری روایت است که می گوید: توقیع به خطی که آن را می شناسم خارج شده: (من سماني في مجمع من الناس فعليه لعنة الله) ^(۳).

(هرکس نام مرا در جمع مردم بگوید پس لعنت خدا بر او باد).

روایت پنجم: علامة مجلسی از ابی خالد کابلی روایت می کند و می گوید: (لما مضى علي بن الحسين عليه السلام ، دخلت علي محمد بن علي الباقر عليه السلام فقلت: جعلت فداك، قد عرفت انقطاعي إلى أبيك وأنسي به و وحشتي من الناس. قال: صدقت يا أبا خالد، تريد ماذا ؟ قلت: جعلت فداك، قد وصف لي أبوك صاحب هذا الأمر بصفة لو رأيته في بعض الطرق لأخذت بيده، قال: فتريد ماذا يا أبا خالد ؟ قال: أريد أن تسميه لي حتى اعرفه باسمه. فقال: سألتني والله يا أبا خالد عن

۱- وسائل الشيعة چاپ آل البيت: ج ۱۶ ص ۲۴۰.

۲- کمال الدين: ص ۴۸۲.

۳- کمال الدين: ص ۴۸۳.

سؤال مجهد، ولقد سألتني بأمر ما كنت محدثاً به أحداً لحدثك، ولقد سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه حرصوا على أن يقطعوه بضعة^(۱).

(هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام در گذشت من خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت کردم تو جدایی من از پدرت و انس با او و دروری من از مردم را می دانی، فرمود: راست گفتی ای ابا خالد، چه می خواهی؟ عرض کردم: فدایت کردم، پدرت صاحب این امر را به گونه ای برایم وصف نموده که اگر در راهی او را می دیدم دستش را می گرفتم، فرمود: پس چه می خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می خواهم نام او را برایم بگویی تا با نامش او را بشناسم، فرمود: به خدا سوگند ای ابا خالد سوال دشواری از من پرسیدی، و در مورد امری از من سوال کردی که از قبل با کسی در مورد آن صحبت نکردم تا به شما بگویم، در مورد امری از من پرسیدی که اگر بنی فاطمه او را شناختند حرص ورزند که او را تکه تکه کنند).

توجیه روایات گروه سوم:

این گروه به امام مهدی علیه السلام، ونهی از نامبردنش بعلت ترس بر آن بر می گردد، که هرگاه ترس برطرف شود نهی از نام بردنش نیز بر طرف می شود.

آری، روایت آخری به مهدی اول علیه السلام نظر دارد، و به خاطر این که امام باقر علیه السلام از نام بردنش به طور مطلق امتناع ورزیدند، و این از قبیل آن چه که تقدیم شد به این که نام بردنش تا زمانی که خداوند اذن به ظهور یا خروجش نماید حرام شده است.

سپس ارتباط فرزندان فاطمه به امام مهدی علیه السلام چیست؟! و فرزندان فاطمه نام امام مهدی علیه السلام را می داند و به آن رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود، پس معنای پیشین فرموده امام باقر علیه السلام چیست؟!

لذا روایت به مهدی اول علیه السلام نظر دارد که قبلاً تقدیم شد این که منظور از لفظ صاحب امر بر مهدی اول علیه السلام اطلاق می شود، و این روایت از همین قبیل روایات است.

گروه چهارم: آن چه که دلالت بر وقوع نام بردنش از طرف آنها علیه السلام و یا از اصحابشان در موارد متعددی بدون نهی از طرف آن ها.

روایت اول: شیخ صدوق به اسنادش از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می کند، که ابا محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام برای بعضی از افرادی که نام او را برده بود گوشت گوسفند ذبح شده فرستاد و فرمود: **(هذه من عقیقة بني محمد)** ^(۱).

(این از عقیقه فرزندم محمد است.)

روایت دوم: و نیز از ابي غانم خادم، روایت کرد و گفت: برای ابي محمد علیه السلام فرزندی به دنیا آمد و او را محمد نامید و در روز سوم به اصحابش نشان داد و فرمود: **(هذا صاحبكم من بعدي وخليفتي عليكم وهو القائم)** ^(۲).

(این صاحب شما بعد از من است وخلیفه من بر شماست و او قائم است.)

روایت سوم: از بعضی اصحاب ما، آنگاه که همسر ابي محمد علیه السلام بار دار گردید، فرمود: **(ستحملین ولداً واسمه محمد وهو القائم من بعدي)** ^(۳).

(پسری را به دنیایم آوری که نامش محمد است و ایشان بعد از من قائم هستند.)

روایت چهارم: شیخ طبرسی در إعلام الوری از محمد بن عثمان عمری، از پدرش، از ابي محمد حسن بن علی علیه السلام در خبری که از پدرانش علیه السلام روایت شده، روایت می کند: **(إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَإِنْ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. فَقِيلَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمِنْ الْحِجَّةِ وَالْإِمَامِ بَعْدُكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحِجَّةُ بَعْدِي فَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)** ^(۴).

(همانا که زمین از حجت خدا بر خلقتش خالی نمی ماند و هر کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، و فرمود: این همان حق است همان طور که روز حق است. و گفته شد: ای فرزند رسول خدا، حجت و امام بعد از شما چه کسی است؟ فرمودند: فرزندم محمد امام و حجت بعد از من است و هر کس بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.)

۱- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۳.

۲- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۳.

۳- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۴۳.

۴- إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۳.

روایت پنجم: از اَبی نصره، از اَبی جعفر علیه السلام، از جابر بن عبد الله، از فاطمة علیها السلام: (إنه وجد معها صحيفة من درّة فيها أسماء الأئمة من ولدها فقراه - إلى أن قال - : أبو القاسم محمد بن الحسن حجة الله على خلقه القائم، أمه جارية اسمها نرجس) ^(۱).

(که ایشان در نزد وی صحیفه‌ای از مروایذ یافت که در آن نام ائمه از فرزندان او بود و آن را قرائت نمود- تا این که گفت - : ابو قاسم محمد بن حسن حجت خدا بر خلقش و قائم است ، مادرش کنیزی به نام نرگس است).

روایت ششم: از مفضل بن عمر، که می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم: اگر می شود به ما در مورد جانشین بعد شما سفارش می کردی. فرمودند: (الإمام بعدي ابني موسى والخلف المأمول المنتظر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى) ^(۲).

(امام بعد از من فرزندم موسی وجانشین مأمول منتظر محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است).

بیان مفاد روایات گروه چهارم:

و این روایات بر وقوع نام بردن امام مهدی علیه السلام از طرف آن ها علیهم السلام، و یا اصحاب آن ها، دلالت دارد، و اگر نهی (از نام بردن) مطلق بود چرا آن ها علیهم السلام نام وی را گفته اند همان طور که امام باقر علیه السلام نام صاحب امر را در روایت گذشته از گروه قبل بیان فرمودند.

و ای فرزندانم از همین جا فرق را دانستید، و آن این که حرمت تسمیه و نام بردن تا زمان ظهور و خروج به مهدی اول علیه السلام نظر دارد و تحریم نام بردن در قالب ترس بر امام علیه السلام به امام محمد بن حسن علیه السلام نظر داشته و آن در زمان خاص بوده است.

و در این جا این روایت از اَبی جعفر محمد بن علی باقر، از پدرانش، از جدش علیه السلام آمده که فرمودند: أمير المؤمنين علیه السلام - در حالی که بر منبر بود - فرمودند: (يخرج رجل من ولدي في آخر الزمان أبيض اللون، مشرب بالحمرّة، مبدح البطن عريض الفخذين، عظيم مشاش المنكبين

۱- وسائل الشيعة چاپ آل البيت: ج ۱۶ ص ۲۴۴.

۲- وسائل الشيعة چاپ آل البيت: ج ۱۶ ص ۲۴۵.

بظهره شامتان: شامة على لون جلده وشامة على شبه شامة النبي ﷺ، له اسمان: اسم يخفى واسم يعلن، فأما الذي يخفى فأحمد وأما الذي يعلن فمحمد ...^(۱).

(مردی از فرزندانم در آخر زمان خروج می کند که سفید رو، متمایل به سرخی، شکمی وسیع و ران هایش پهن، سر استخوان کتف شریفش بزرگ است، در پشت مبارکش دو خال است: یکی به رنگ چوست بدن شریفش و دیگری شبیه علامتی که در کتف مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود، دو نام دارد: نامی مخفی و نامی آشکار، واما نامی که مخفی می ماند احمد و نامی که آشکار می شود محمد است...).

و بر این روایت شیخ حیدر زبیدی (خداوی او را حفظ کند) تعلیق کرده و می گوید: (می گویم: نام ونه شخص به جسمش، و فرموده اش: نامی که آشکار می شود یعنی نام امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام و آن نامی است که برای همه معلوم است و اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره نموده و مخفی نکرده اند، واما آن نامی که مخفی می ماند همان نامی است در ابتدای ظهورش با آن ظاهر می شود، و آن نام وصیش است، و یا به عبارتی امام علیه السلام در ابتدای امر ظهورش به وصیش ظاهر می گردد، و او احمد است همانطور که در وصیت رسول خدا ﷺ گذشت، (وهو أول المؤمنين) او اولین ایمان آورندگان است، یعنی احمد فرزند امام مهدی علیه السلام، با توجه به این که اهل بیت (ع) اشاره نمودند که اگر امر در مردی یا در فرزندش ظاهر شود نباید او را انکار کرد^(۲).

مورد چهارم: اختلاف در کنیه .

از جمله اموری که فرق بین امام مهدی علیه السلام از فرزندش مهدی اول علیه السلام مشخص می کند همان کنیه است، و این ازعلامات جدا کننده بین دوشخصیت در روایات اهل بیت علیهم السلام بشمار می رود، و امام مهدی علیه السلام نامش نام رسول خدا ﷺ و کنیه اش کنیه اوست، و آن در روایات آمده است، در حالی که مهدی اول علیه السلام کنیه اش مانند کنیه رسول خدا نیست، و روایاتی که این امر را روشن می کنند را برای شما بیان می کنم .

۱- کمال الدین و تمام نعمة: ص ۶۵۳ .

۲- یمانی حجت خداست ص ۸۰ .

روایت اول: از اَبی بصیر، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم‌السلام، که فرمودند: (قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: المهدي من ولدي، اسمه اسمي، وكنيته كنيتي، أشبه الناس بي خلقاً وخلقاً، تكون له غيبة وحيرة حتى تضل الخلق عن أديانهم، فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب، فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً)^(۱).

(رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: مهدی از فرزند من است، نامش مانند نام من، و کنیه اش مانند کنیه من است، شبیه ترین مردم به من در خلق و خوی و آفرینش است، برای وی غیبت و سرگردانی است تا این که مردمی از ادیان خود گمراه شوند، در آن هنگام مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند همان طور که پر از جور و ظلم شده است).

روایت دوم: شیخ صدوق به اسنادش از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبد الله انصاری، روایت می کند که: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرماید: (المهدي من ولدي، اسمه اسمي، وكنيته كنيتي، أشبه الناس بي خلقاً و خلقاً، تكون به غيبة وحيرة تضل فيها الأمم، ثم يقبل كالشهاب الثاقب يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً)^(۲).

(رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: مهدی از فرزند من است، نامش مانند نام من، و کنیه اش مانند کنیه من است، شبیه ترین مردم به من در خلق و خوی و آفرینش است، برای وی غیبت و سرگردانی است که در آن امت ها گمراه می شوند، سپس مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند همان طور که پر از جور و ظلم شده است).

روایت سوم: شیخ صدوق به اسنادش از هشام بن سالم، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیهم‌السلام، روایت می کند: که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرماید: (القائم من ولدي اسمه اسمي، وكنيته كنيتي، وشمائله شمائي، وسنته سنتي، يقيم الناس على ملتي وشريعتي، ودعوههم إلى كتاب ربي تعالى، من أطاعه فقد أطاعني، ومن عصاه فقد عصاني، ومن أنكره في غيبته فقد أنكرني، ومن كذبه فقد كذبني، ومن صدقه فقد صدقني، إلى الله أشكو المكذبين لي في أمره، والجاحدين لقولي في شأنه، والمضلين لأمتي عن طريقته ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾)^(۳).

۱- امامت و بصیرت: ص ۱۱۹.

۲- کمال الدین: ص ۲۸۶.

۳- کمال الدین: ص ۴۱۱.

رسول خدا ﷺ می فرماید: (قائم از فرزندان من است نامش نام من و کنیه اش کنیه من و شمایلش مانند شمائل من و سنتش مانند سنت من است . مردم را بر ملت من و شریعت من قرار می دهد و آن ها را به کتاب خدا دعوت می کند، هرکس از وی اطاعت کند از من اطاعت کرده و هرکس از ایشان سر پیچی کند از من سر پیچی کرده و هرکس ایشان را در غیبتش انکار کند مرا انکار کرده و هرکس وی را تکذیب نماید در واقع مرا تکذیب نموده و هرکس وی را تصدیق کند مرا تصدیق کرده است . شکایت تکذیب کنندگان من در امر او و انکار کنندگان کلام من در باره او و گمراه کنندگان اتمم از راه او را به خدا می برم، (و کسانی که ظلم کنند بدانند که به کدامین سمت منقلب شده اند).

ای فرزندانم ملاحظه کنید در تمامی روایات رسول خدا ﷺ کنیه امام مهدی (علیه السلام) را بیان می کند، در حالی که قبلا بیان کردیم که صاحب امر کنیه دارعمویش می باشد، و برای شما روایاتی را که قبلا ذکر کردیم برای یاد آوری بیان می کنم تا آن را به خاطر داشته باشید.

روایت اولی: از عیسی خشاب، می گوید: به امام قلت حسین بن علی (علیه السلام) گفتم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: (لا، ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد الموتور بأبيه، المكنى بعمه، يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر)^(۱).

(خیر ، اما صاحب امر رانده شده فراری که خون خواه پدرش و کنیه دار عمویش می باشد که به مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود می گذارد).

روایت دوم: از عبد الأعلى بن حصین ثعلبی، از پدرش، می گوید: أبا جعفر محمد بن علی (علیه السلام) را در حج و یا عمرة ملاقات نمودم، و به ایشان گفتم: سنم بالا رفته ، واستخوانم فرسوده شده، ونمی دانم که عمرم اجازه می دهد که یک بار دیگر شما را ملاقات کنم یا نه. پس وصیتی به من بفرمایید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ و فرمودند: (إنَّ الشريد الطريد الفريد الوحيد، المفرد من أهله، الموتور بوالده، المكنى بعمه هو صاحب الرايات، واسمه اسم نبي)^(۲).

۱- در کمال الدین: ص ۳۱۸، با این سند روایت شده: ما را حدیث نمود پدرم که خدا از وی راضی باشد گفتند: ما را حدیث نمود محمد بن یحیی عطار، که گفتند: ما را حدیث نمود جعفر بن محمد بن مالک، که گفتند: ما را حدیث نمود حمدان بن منصور، از سعد بن محمد، از عیسی خشاب گفتند: به امام حسین بن علی (علیهما السلام) گفتم.

۲- غیبت نعمانی: ص ۱۷۸.

(همانا آن فراری تحت تعقیب تنها و جدا ، جدای از خانواده ، خون خواه پدرش ، کنیه دار عمویش او صاحب پرچم هاست ونامش نام پیامبری است).

روایت دوم: واز اُبی جارود، از اُبی جعفر محمد بن علی علیه السلام که ایشان فرمودند: (صاحب هذا الأمر هو الطريد الشريد الموتور بأبيه، المكنى بعمه، المفرد من أهله، اسمه اسم نبي) ^(۱).

(صاحب این امر همان آن تحت تعقیب فراری که خون خواه پدرش، وکنیه دارعمویش، وتنها وجدا از خانواده ونامش نام پیامبری است) .

قبلاً برای شما روشن شده که منظور از عمویش همان حضرت عباس علیه السلام می باشد همان طور که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یک خطبه طولانی در کوفه ایراد نمود آن را بیان کرد و فرمودند علیه السلام: (بسم الله الرحمن الرحيم؛ الحمد لله بديع السموات و فاطرها..... ثم قال: لو شئت لأوقرت من تفسير فاتح الكتاب سبعين بعيراً.....، سبحان القديم، يفتح الكتاب و يقرأ الجواب، يا أبا العباس أنت إمام الناس، سبحان من يحيي الأرض بعد موتها وترد الولايات إلى بيوتها. يا منصور تقدم إلى بناء الصور ذلك تقدير العزيز العليم) ^(۲).

(بسم الله الرحمن الرحيم ؛ سپاس خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید... سپس فرمود: اگر بخواهم می توانم از تفسیر فاتحه کتاب به اندازه هفتاد بار شتر بیان می کردم... سبحان قدسم ، کتاب را باز می کند وجواب را می خواند، ای ابا عباس شما امام مردم هستید، پاک و منزّه است آن کسی که زمین را بعد از مرگش زنده می کند وحکومت ها را به صاحبانشان باز می گرداند. ای منصور برای ساخت صور پا پیش بگذارآن همان تقدیر خدای عزیز ودانا است).

ای فرزندانم ،سخن خود را تا همین نقطه امشب تمام می کنیم ، وبه توفیق خدای متعال فردا شب کامل می کنیم .

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

۱- غیبت نعمانی: ص ۱۷۹.
۲- إلزام الناصب: ج ۲ ص ۲۰۹.

قسمت دهم

چرا پرچم حق لعن می شود ؟

واثق روایتی خوانده بود که ذهنش را مشغول نموده، و تصمیم گرفت که آن را از پدرش سؤال کند، برادران جمع شدند و آن گاه پدرشان تشریف آوردند، و بر آن ها سلام نمود و سلامش را با رحمت و برکات پاسخ دادند، در صورت آن ها نگاهی کرد و روبه واثق نمود و گفت: می بینم که واثق سخنی دارد؟

واثق: پدر امروز دوروایت خواندم که از آن ها شکفت زده و خیلی سرگردان شدم و مفهوم آن ها را نفهمیدم ، واز شما تقاضا دارم که آن را برای ما روشن کنید زیرا شما پدر کریم و بزرگواری هستید

در کتاب غیبت نعمانی این دو روایت آمده است:

روایت اول: از أبان بن تغلب، می گوید: از أبا عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می فرماید: (إذا ظهرت راية الحق لعنها أهل المشرق وأهل المغرب، أتدري لم ذلك ؟ قلت: لا. قال: للذي يلقي الناس من أهل بيته قبل خروجه) ^(۱).

(هنگامی که پرچم حق پدیدار شود اهل خاور و باختر آن را لعن کنند، آیا می دانی برای چه چنین می کنند ؟ گفتم: نه . فرمود: به خاطر آن چه که مردم پیش از خروج اواز خاندانش می بینند).

روایت دوم: از منصور بن حازم، از أبي عبد الله علیه السلام که ایشان فرمودند: (إذا رفعت راية الحق لعنها أهل المشرق والمغرب. قلت له: ممّ ذلك ؟ قال: مما يلقون من بني هاشم) ^(۲).

(هنگامی که پرچم حق بر افراشته شود اهل مشرق و مغرب آن را لعن می کنند ، به او عرض کردم: آن برای چیست؟ فرمودند: به خاطر آن چه که از بنی هاشم می بینند).

اما سوال ای پدر: برای چه اهل مشرق و مغرب آن را لعن می کنند با این که آن پرچم حق است ؟

۱- غیبت نعمانی: ص ۳۰۸.

۲- غیبت نعمانی: ص ۳۰۸.

پدر: بله واثق ، سخت را فهمیدم ای فرزندم، بدانید ای فرزندان من مردم دشمن چیزی می‌شوند که نسبت به آن جاهل دارند، و همه آن از جاهل است، چه بسا سروران خلق محمد و خاندانش از جاهل جاهلان تحمل نمودند، پس جاهل جهلش بر آن چیره می‌شود و آن را بر این باور قرار می‌دهد که به خود اعتقاد پیدا می‌کند که او عالم و آگاه است، اما او در حقیقت جاهل است، و غمی داند که وی جاهل است، بلکه معتقد است که وی عالم و داناست، و این فاجعه بزرگی است .

ولذا امام مهدی علیه السلام در ابتدای یکی از توقعاتش که از ایشان صادر شده می‌فرماید: (لا لأمره تعقلون، ولا من أولیائه تقبلون، حکمة بالغة فما تغن النذر عن قوم لا يؤمنون).^(۱)
(نه به امرش (خدا) تعقل می‌کنید، و از اولیائش قبول می‌کنید، حکمت واضح و روشنی است و هشدار دهندگان چه باید بکنند از قومی که ایمان نمی‌آورند).

و بعد از این مقدمه ای فرزندانم چند نکته را برای شما بیان می‌کنم:
نکته اول: یک چیزی برای شما ذکر می‌کنم و از شما می‌خواهم درباره آن قضاوت کنید، اگر انسانی بر ما تعدی نمود و قرآن را از ما به سرقت برد آیا قرآن مال او می‌شود؟
فرزندان: نه پدر.

پدر: کینه و دشمنی ما نسبت به غضب‌کننده آیا باعث می‌شود که قرآن از کسی که از آن غضب شده است برگردد؟
فرزندان: نه ای پدر .

پدر: اکنون بر مبنای حقیقت ما از صدام و افعالش براءت می‌جوییم، اما یکی از کارهایش این بوده که ایشان کلمه بزرگی را بر پرچم عراق نوشت و آن کلمه (الله اکبر) است، آیا ما مجاز هستیم که این کلمه را ؛ به خاطر این که صدام آن را بر پرچم عراق نوشته است انکار کنیم ؟
فرزندان: در طبیعت حال ما مجاز به این کار نیستیم؟

پدر: اگر صهیونیست های غاصب آمدند و قبله اول مسلمین را اغتصاب و تصرف نمودند، آدم عاقلی یافت نمی شود که قبله اول مسلمین به سبب این که صهیونیست آن را اغتصاب نمودند دوست نداشته باشد.

واز جمله اموری که صهیونیست آنرا اغتصاب نمودند همان ستاره ای که در پرچم خود قرار داده اند، و آن ستاره شش ضلعی است.

این ستاره منزلت بزرگ و باشکوهی دارد که بعداً درمورد عظمت آن برای شما خواهم گفت، اما سوال آیا منطقی است که با این ستاره، به خاطر این که صهیونیست ها آن را به عنوان شعار خود قرار دادند مبارزه کنیم؟ هرگز و هزاربار هرگز.

ویکی از شبهاتی که مروجین به کار می برند این که چرا یمانی ستاره صهیونیست ها را به عنوان شعار وامضای خود قرار داده است، و فراموش کرده اند که این ستاره برای صهیونیست غاصب نیست بلکه آن ستاره پیامبر خدا حضرت داود (علیه السلام) است، و سپس به پیامبر خدا حضرت سلیمان (علیه السلام) منتقل گردید، شیخ جهاد اسدی (خداوند او را حفظ کند) در کتاب خود رد و دود می گوید: (آن رمز الهی است که به نام ستاره داود نامیده می شود و همچنین به نام انگشتر (نگین) حضرت سلیمان (علیه السلام) نیز نامیده می شود، و این چیزی است که در روایات معصومین (علیهم السلام) آمده است و در زبان عبری (ماجین داوید) و در عربیت به معنای درج داود (زره داود) نامیده می شود، و آن به عنوان مهم ترین نشانه الهی که پیامبر خدا حضرت داود (علیه السلام) آن را حمل می کرد به حساب می آید.

و در آن جا سخن های زیادی در مورد قدمت این نشانه وجود دارد و در آن جا گروهی از شیعیان امامیه قانع شده اند شعاری که یهود آن را به عنوان رمز خود قرار داده اند، اصلش به پیامبر خدا حضرت داود (علیه السلام) باز می گرد و برای خود دلایل شرعی و تاریخی دارند که دلالت می کنند به این که این نشانه نیز قبل از دیانات یهودی مانند نشانه ای برای علوم مخفی که شامل فلک و روحانیات بوده، بکار گرفته شده است.

و در آن جا بعضی ها معتقدند که ستاره داود (علیه السلام) به عنوان نشانه ای برای مردم یهود در قرون وسطی واقع شده است و این که این نشانه جدید همگام با شمعدان هفت گانه ای که از آن

به عنوان قدیم ترین نشانه های بنی اسرائیل به حساب می آید. در سال ۱۹۴۸ و به هنگام به وجود آمدن دولت اسرائیل ستاره داود به عنوان شعار اساسی بر پرچم اسرائیل انتخاب گردید^(۱).
واین ستاره یکی از موارث پیامبران علیهم السلام است که خداوند متعال آن را به عنوان شعار وامضا برای قائم علیه السلام قرار داد، واز سید احمد الحسن علیه السلام در این خصوص سوال شده و فرموده اند: (هي اختيار الله وليس اختياري، والنجمة السداسية هي نجمة داود علیه السلام، وهو نبي مرسل من الله ونحن ورثة الأنبياء)^(۲).

وقال علیه السلام: (أما النجمة السداسية: فهي من موارث الأنبياء التي ورثها القائم محمد بن الحسن المهدي علیه السلام وهي ترمز إليه (عليه صلوات ربي) وتعني: المنتصر والمنصور. واليهود الصهاينة سرقوا هذه النجمة، واتخذوها شعاراً لهم ورمزاً لانتظارهم للمصلح العالمي الموعود، وهو عندهم كما قدمت إيليا النبي علیه السلام.

والذي يهين هذه النجمة ويلعنها يكون كمن يلعن كلمة (الله أكبر) التي وضعها صدام لعنه الله في علم العراق، ويكون ممن يلعن موارث الأنبياء علیهم السلام.
فهذه النجمة هي نجمة المهدي علیه السلام، وقد ورد عنهم علیهم السلام: إن راية الحق إذا ظهرت لعنها أهل المشرق وأهل المغرب.

فاحذروا أيها المؤمنون فاللعنة إذا لم تجد لها موضعاً عادت إلى صاحبها، كما ورد عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم.

وداود علیه السلام داودنا، وسليمان علیه السلام سليماننا، والهيكل هيكلنا نحن المسلمون، لا هيكل اليهود الصهاينة قتلة الأنبياء، والأرض المقدسة أرضنا، ولا بد من تحريرها وفتحها، ورفع راية لا إله إلا الله محمد رسول الله علي ولي الله عليها.

﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳).

۱- رد روشن در اثبات ستاره دادو پیامبر خدا: شیخ جهاد اسدي: ص ۱.

۲- جواب منیر: ج ۲ ص ۸۶.

۳- آل عمران: ۶۸.

فرمودند علیه السلام: (آن انتخاب خداست و انتخاب من نیست ، و ستاره شش ضلعی همان ستاره حضرت داود علیه السلام است، و ایشان پیامبری فرستاده شده از طرف خداوند است و ما وارث انبیاء هستیم).

و فرمودند علیه السلام: (اما ستاره شش ضلعی، آن از مواریث انبیاء است که حضرت قائم محمد بن حسن مهدی علیه السلام آن را به ارث برده است، و آن علامت و نشانه ایشان است (درود پروردگار بر او باد) و معنایش: پیروز شده و پیروز شوند است. صهیونیست های یهودی این ستاره را به سرقت بردند، و به عنوان شعار و نشانه ای برای انتظار مصلح جهانی موعود برای خود بکار بردند، و مصلح در نزد آنها همان طور که گفتم همان ایلای پیامبر علیه السلام است.

و کسی که به این ستاره اهانت و لعن کند مانند کسی خواهد بود که کلمه (الله اکبر) ی که صدام لعنت الله علیه در پرچم عراق قرار داده لعن کرده است، و از جمله کسانی خواهد بود که مواریث انبیاء را لعن کرده است.

و این ستاره همان ستاره حضرت مهدی علیه السلام است، و از آنها علیه السلام وارد شده است: هرگاه پرچم حق ظاهر شود اهل مشرق و اهل مغرب آن را لعن خواهند کرد. ای مومنان بر حذر باشید که نفرین و لعن اگر جایگاهی برای خود پیدا نکند به صاحبش بر می گردد، همان طور که از رسول خدا (ص) وارد شده است.

و حضرت داود، داود ماست، و حضرت سلیمان، سلیمان ماست، و هیکل، هیکل ما مسلمانان است، هیکلی برای یهود صهیونیست قاتلان انبیاء وجود ندارد، و زمین مقدس زمین ماست، و باید آنرا فتح و آزاد نموده، و پرچم لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله بر افراشته شود.

(سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند؛ همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است).

نکته دوم: آن چه که از اهل بیت علیه السلام آمده که مواریث انبیاء نزد حضرت قائم علیه السلام.

روایت اول: شیخ صدوق در کمال الدین به اسنادش از نزال بن سبره در حدیث طولانی، از

أمیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند تا این که فرمودند: (خروج دابة (من) الأرض من عند الصفا،

معها خاتم سلیمان بن داود، وعصى موسى ﷺ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه: هذا مؤمن حقاً، ويضعه على وجه كل كافر فينكتب هذا كافر حقاً، حتى أن المؤمن لينادي: الويل لك يا كافر، وإن الكافر ينادي طوبى لك يا مؤمن، وددت أني اليوم كنت مثلك فأفوز فوزاً عظيماً. ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله جل جلاله وذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة، فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾.

ثم قال ﷺ: لا تسألوني عما يكون بعد هذا فإنه عهد عهده إلي حبيبي رسول الله ﷺ أن لا أخبر به غير عترتي).

فرمودند ﷺ: (خروج جنبنده ای (از) زمین در صفا، به همراهش انگشتر سلیمان بن داود، وعصای حضرت موسی ﷺ می باشد، انگشتر (مُهر) را بر روی هر مومنی می زند بر آن نوشته (چاپ) می شود: این به حق مومن است، و بر روی هر کافری زده شود نوشته می شود که بر حق کافر است، به طوری که انسان مومن ندا می دهد: وای بر تو ای کافر، و کافر فریاد می زند خوشا به حال تو ای مومن، امروز آرزو می کردم که مانند شما باشم و به رستگاری بزرگ دست یابم، سپس جنبنده سر خود را بالا می برد و تمام کسانی که مابین مشرق و مغرب هستند به اذن خدا او را خواهند دید و آن بعد از طلوع خورشید از غروب گاهش می باشد که در آن هنگام توبه رفع (در توبه بسته می شود) می شود، و توبه کسی پذیرفته نمی شود و عملی بالا نمی رود (در آن هنگام ایمان کسی برای او سودی نخواهد داشت اگر از قبل ایمان نیاورده باشد و یا این که در ایمان خود خیری بدست نیاورده باشد)

سپس فرمود: از من سؤال نکنید که بعد از این چه اتفاقی می افتد براستی که حبیب رسول خدا ﷺ به من سفارش نمودند که به جز عترتم کسی را از آن آگاه نشازم).

نزال بن سبره گفت: به صعصعة بن صوحان گفتم: ای صعصعة، منظور امیر المؤمنین ﷺ از این سخن چه بوده است؟ صعصعة گفت: ای ابن سبره، همانا او کسی که پشت سرش عیسی بن مریم ﷺ نماز می خواند او دوازدهمین نفر از خاندان عترت است، نهمین از فرزندان امام حسین بن علی ﷺ می باشد، و وی همان خورشید طلوع کننده از مغرب گاهش می باشد که در نزد رکن

ومقام ظهور می کند وزمین را پاک می کند، ومیزان عدل را قرار می دهد و هیچ کس مورد ظلم قرار نمی گیرد^(۱).

ورویات بیان می کند که به همراه حضرت قائم علیه السلام انگشتر (مهر) حضرت سلیمان بن داود علیه السلام می باشد.

روایت دوم: شیخ طوسی در بیان ملاقات امام مهدی علیه السلام باعلی بن ابراهیم بن مازیار روایت می کند، که ابن مازیار به امام فی حدیث طولانی می گوید: (.. یا سیدی، متى يكون هذا الأمر - أي وقت الخروج - ؟ فقال عليه السلام: إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة، واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الكواكب والنجوم، فقلت: متى يا بن رسول الله ؟ فقال لي: في سنة كذا وكذا تخرج دابة الأرض بين الصفا والمروة، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس إلى المحشر)^(۲).

(... سرورم وقت خروج وقيام شما کی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: زمانی که بین شما وراه کعبه حائل شود وخورشید وماء جمع شده ودور آن ها را ستارگان و نجوم بگیرند. عرض کردم: در چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: در فلان سال وسال ، دابه الارض (جنبنده زمین) از بین صفا ومروه خروج می کند، در حالی که عصای موسی وانگشتر (مهر) حضرت سلیمان به همراه اوست ومردم را به سمت محشر حرکت می دهد).

روایت سوم: از امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب جفر در مورد حضرت مهدی علیه السلام در حدیث طولانی تا آنجا می رسد و می فرماید: (ويعلي الله شأن محمد، يظهر بلال ومن تحنف في نجوم خمسين ليست في السماء، إنما هي بالأرض العظيمة، لكن نجمة بني إسرائيل المرسومة في خطوط الدرع تبلعهم جميعاً زمان وعد الآخرة لهم، الذي يسوون فيه وجوه كل العرب، وتبكي أمة خالف رسولها وأطفأت بيدها مصباحها)^(۳).

(وخداوند شان حضرت محمد ﷺ را بالا می برد، بلال در پنجاه ستاره ظاهر شود، که آنها در آسمان نیستند. بلکه در سرزمینی بزرگ هستند (آمریکا و پرچمش) . لكن ستاره ی بنی اسرائیل که در خطوطی در سپر رسم شده است همه آنها را می بلعد و از بین می برد و زمان وعدگاه

۱- کمال الدین: ص ۵۲۷.

۲- غیبت طوسی: ص ۲۶۶.

۳- ماذا قال علي(ع) عن آخر الزمان : ص ۳۸۵. وایشان (ع) به فرموده خداوند متعال اشاره دارد که فرمودند: (وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) الإسراء: ۴ - ۵.

آخرت برای آنها می باشد، که به وسیله آن حال و روز تمام اعراب بد می شود، وامتی که با فرستاده خود مخالفت کرده و با دست خود چراغ‌های خود را خاموش کردند گریه خواهند کرد).

محمود: پدر، دو روایت اول و دوم در مورد قائم علیه السلام سخن نمی گویند، بلکه از جنبه زمین سخن می گوید که به همراهش انگشتر (مهر) حضرت سلیمان بن داود علیه السلام می باشد.

پدر: آفرین محمود، در این جا بابی برای دانستن منظور از جنبه زمین باز می شود و به طور خلاصه می گویم: که جنبه زمین یک بار بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام اطلاق می شود، و بار دیگر منظورش حضرت قائم علیه السلام می باشد، و یا بگوییم جنبه زمین در زمان رجعت که منظور آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و جنبه زمین در زمان ظهور و قبل از قیامت صغری که مقصود آن حضرت قائم علیه السلام خواهد بود.

و برای این که این فکر برای شما روشن شود به بیان روایاتی در این مورد به طور خلاصه می پردازم:

روایت اولی: از ابی عبد الله علیه السلام می فرماید: (أتی رسول الله ﷺ إلى أمير المؤمنين علیه السلام وهو نائم في المسجد وقد جمع رماً ووضع رأسه عليه فحرکه برجله، ثم قال: يا دابة الله، فقال رجل من صحبه: يا رسول الله، أیسمی بعضنا بهذا الاسم، فقال: لا والله ما هو إلا له خاصة وهو دابة الأرض الذي ذكر الله في كتابه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾، ثم قال: إذا كان آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك میسم تسم به أعدائك، فقال الرجل لأبي عبد الله علیه السلام: إنَّ العامة تزعم إنَّ قوله تعالى: ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ عني في القيامة.

فقال أبو عبد الله علیه السلام: يحشر الله يوم القيامة من كل أمة فوجاً ويدع منهم الباقين ؟ لا، ولكنه في الرجعة، وأما آية القيامة: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^(۱).

ابی عبد الله علیه السلام می فرماید: (امیر المومنین علیه السلام در مسجد خوابیده در حالی که خاک جمع کرده و سرش را بر آن گذاشته که رسول خدا ﷺ آمد و آن را با پایش تکان داد، سپس فرمودند ﷺ: ای جنبه خدا، یکی از یارانش گفت: ای رسول خدا آیا ما می توانیم همدیگر را با این نام

صدا بزیم، فرمودند (علیه السلام): نه به خدا سوگند آن نیست جز مخصوص اوست و او جنبنده زمین است که خداوند در کتابش ذکر کرده (و هنگامی که فرمان عذاب آن ها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده ای را از زمین برای آنها خارج می کنیم که با آنان تکلم می کند (و می گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند. ، سپس فرمود (علیه السلام): هرگاه آخر زمان شود خداوند شما را در نیکو ترین صورت خارج خواهد نمود در حالی که به همراهت نشانه گذاری است که دشمنانت را به او نشان گذاری می کنی... و مرد به ابی عبدالله (علیه السلام) گفتند: همانا عامه ادعا می کنند که فرموده خدای متعال: (روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛) منظور آن در قیامت و محشر است.

ابو عبد الله (علیه السلام) فرمودند: خداوند در روز قیامت از هر امتی گروهی را برمی انگیزد و بقیه را به حال خود رها می کند؟ نه ، اما آن در رجعت می باشد، واما آیه قیامت اشاره می کند (و همه آنان را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد!) .

و از آن جایی که روایت در مورد رجعت صحبت می کند، پس مقصود از جنبنده زمین علی بن ابی طالب (علیه السلام) خواهد بود.

روایت دوم: از ابی عبد الله (علیه السلام) در حدیث طولانی می فرماید: (.... وَأَنْجَزُ لَوْلِيكَ وَالِدَاعِي إِلَيْكَ... قَالَ أَحَدُ الْجَالِسِينَ: مَتَى يَكُونُ خُرُوجُهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ قَالَ (علیه السلام): إِذَا شَاءَ مِنْ لَه الْخَلْقِ وَالْأَمْرِ. قَالَ: فَلَهُ عِلَامَةٌ قَبْلَ ذَلِكَ؟ قَالَ (علیه السلام): نَعَمْ عِلَامَاتٌ شَتَّى، خُرُوجُ دَابَّةِ الْأَرْضِ مِنَ الْمَشْرِقِ وَدَابَّةِ مِنَ الْمَغْرِبِ، وَفِتْنَةُ تَضِلُّ أَهْلَ الزُّورَاءِ، وَخُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَمِي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ، وَانْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ، وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ) (۱).

(... برای ولی شما مهیا نما کسی که به سوی دعوت می کند ... یکی از حاضران گفت: خدا مرا فدای شما کند خروجش چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: هرگاه آن که خلق و امر برای اوست اراده کند. گفت: آیا قبل از آن علامتی دارد؟ فرمودند (علیه السلام): بله علامت های مختلفی، خروج جنبنده ای از جهت مشرق و جنبنده ای از جهت مغرب است، و فتنه ای که اهل زوراء را گمراه سازد، و خروج مردی از فرزندان عموم زید در یمن، به سرقت رفتن ستار (پرده) منزل (خانه کعبه)، و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد).

و روایت از زمان ظهور سخن می گوید، وبر خروج جنبنده زمین قبل از امام مهدی علیه السلام اشاره می کند، و مقصود از جنبنده زمین در این جا همان یمانی قائم علیه السلام می باشد ^(۱).

نکته سوم: از اسرار ستاره داود وخاتم سلیمان علیه السلام.

برای شما آن چه که در کتاب متشابهات سید احمد الحسن علیه السلام آمده ذکر می کنم ، آن گاه که از تاریکی های سه گانه در این آیه از ایشان سوال شده: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانَزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾ ^(۲).

فأجاب علیه السلام: (بسم الله الرحمن الرحيم ،والحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين).

وهي (ظلمة الذر)، و(ظلمة الدنيا) و(ظلمة الرجعة)، وهي عوالم قوس النزول.

وعوالم قوس الصعود: هي الأنوار الثلاثة وهي (قبل الفناء) و(الفناء) و(العودة بعد الفناء)، وهي مراتب محمد صلی الله علیه و آله الثلاثة قبل (فتح الحجاب) و (بعد فتح الحجاب) و(بعد عودة الحجاب)، فهو يخفق بين الفناء في الذات الإلهية فلا يبقى إلا الله الواحد القهار، وبين عودته إلى الأنا والشخصية.

وهذه المراتب الستة في قوس الصعود والنزول تمثل كل الوجود، وتجلي النور في الظلمة، وظهور الموجودات بالنور في الظلمات، وهي واو النزول، و واو الصعود تشير إلى الستة أيام والست مراتب: (۶) واو النزول، (و) واو الصعود.

والدائرة في رأس الواو تدل على الحيرة؛ في قوس الصعود هي الحيرة في النور لعدم إدراك ومعرفة النور التام، الذي لا ظلمة فيه، وهو: الله سبحانه وتعالى معرفة تامة وكامل. فتكون مراتب قوس الصعود هي: (قبل الفتح) و(بعد الفتح) و(الفناء) والثالثة هي: (العودة إلى الأنا والشخصية بعد الفناء).

۱- به آن چه استاد احمد خطاب در كتاب طالع مشرق ودابة الأرض نوشته است مراجعه كنيد..
۲- الزمر: ۶.

أما الحيرة في الظلمة: لأنها في أدنى مراتبها لا تُدرك ولا يُحصَل منها شيء، بل هي ظلمة وعدم ليس لها حظ من الوجود، إلا قابليتها للوجود. وهذه هي حقيقة المادة: ظلمة وعدم، لا يُحصَل منها شيء، ولا يُعرف منها شيء، لولا تجلي الصورة الملكوتية فيها، وإظهارها لها. فتكون مراتب قوس النزول: هي عالم الذر ثم النزول إلى ظلمة المادة ثم الصعود في قيامه القائم حتى الوصول إلى الرجعة، وهي المرتبة الثالثة، وهذه هي صورة قوس النزول والصعود. وباجتماعهما وتداخلهما يتحصَل كل الوجود من بدايته إلى نهايته، وهو محمد (ﷺ) انتهى كلامه (عليه السلام) (۱).

برای شما آن چه که در کتاب متشابهات سید أحمد الحسن (علیه السلام) آمده ذکر می کنم ، آن گاه که از تاریکی های سه گانه در این آیه از ایشان سوال شده:

(او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه، می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!).

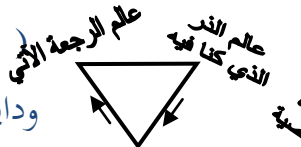
پاسخ دادند: (بسم الله الرحمن الرحيم ، والحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين).

وآن (تاریکی عالم ذر) ، و (تاریکی دنیا) و (تاریکی رجعت) می باشد، وآن اضلاع قوس نزول است .

واضلاع قوس صعود: آن سه نور می باشد و آنها (قبل از فنا) و (هنگام فنا) و (بازگشت بعد از فناست) و آن مراتب سه گانه حضرت محمد (ﷺ) می باشد (فتح حجاب) و (بعد از فتح حجاب) و (بعد از بازگشت حجاب) می باشد، پس ایشان (ﷺ) اخفاق می کند بین فنا در ذات الهی که در آن حالت جز خدای یکتا و قهار چیزی باقی نمی ماند، و بین بازگشتش به منیت و شخصیت است .

واین مراتب شش گانه در قوس صعود و نزول تمثیل کننده همه وجود است، و تجلی نور در ظلمت است، و ظهور موجودات بوسیله نور در تاریکی ، و آن واو نزول ، و واو صعود که به شش روز و شش مرحله اشاره دارد:

() واو نزول ، (و) واو صعود است.




 ودایره ای که در راس و او می باشد بر سرگردانی دلالت دارد؛ در قوس صعود آن سرگردانی
 نوبه خاطر عدم ادراک و معرفت نور تام است، که در آن تاریکی وجود ندارد، و آن: خدای
قوس النزل عالم الاجسام
الذي تعیش فيه حق و تعالی معرفت او تام و کامل است. و مراتب قوس صعود همان: (قبل از فتح) و (بعد از فتح
 (و) (هنگام فنا) و (سومی آن): (بازگشت به منیت و شخصیت بعد از فناست).

اما سرگردانی در تاریکی: آن در پایین ترین مراتب آن است که درک نمی شود و چیزی از آن بدست نمی آید، بلکه آن تاریکی وعدم است و بهره ای از وجود ندارد، مگر قابلیت آن برای وجود است. و این همان حقیقت ماده است: ظلمت وعدم، که از آن چیزی بدست نمی آید، و چیزی از آن شناخته نمی شود، اگر در آن صورت ملکوتی تجلی نیابد و آن را آشکار نسازد.

پس مراتب قوس نزول عبارتند از: عالم ذر سپس نزول به تاریکی ماده سپس صعود در قیام قائم علیه السلام تا رسیدن به مرحله رجعت، و آن مرتبه سوم است، و این تصویر قوس نزول و صعود می باشد.

و با جمع شدن آنها و تداخل آنها همه وجود از ابتدا تا انتها حاصل می شود و آن همان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد)

پایان کلام سید العلیه.

و از این ستاره شش ضلعی به حضرت محمد ﷺ اشاره می کند، این رسم را ملاحظه کنید که چگونه نام پیامبر ﷺ واضح و روشن است.



وهرکس دوست دارد بیشتر بداند به کتاب (شيء من أسرار نجمة قائم آل محمد ﷺ) مراجعه کند، چون مولف کتاب نشانه های بسیاری که ستاره شش ضلعی به آن اشاره می کند ذکر کرده است.

وتا همین جا گفتگوی امشب را تمام می کنیم به امید این که فردا شب ان شاء الله همدیگر را ملاقات کنیم .

والحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

پیوست ها

پیوست شماره (۱)

(شیخ طبرسی در کتاب احتجاج: ج ۲ ص ۱۹۹-۲۳۰ روایت می کند): ازحسن بن محمد نوفلي روایت است که ایشان می گویند: (هنگامی که علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مأمون وارد شد. مامون به فضل بن سهل، وزیر مخصوصش دستور داد که پیروان مکاتب مختلف را مانند جاثلیق (عالم بزرگ مسیحی) و رأس الجالوت (پیشوای بزرگ یهودیان) و رؤسای صائبین و هریر اکبر (پیشوای بزرگ زردشتیان) و نسطاس رومی (عالم بزرگ نصرانی) و همچنین علمای دیگر علم کلام را دعوت کند تا سخنان آن حضرت را بشنوند و و ایشان نیز سخنان آن ها را بشنودا. فضل بن سهل آن ها را دعوت کرد و هنگامی که جمع شدند، نزد مامون آمد و گفت: همه حاضرند.

مامون گفت: همه آن‌ها داخل شوند.

پس از ورود ، به همه خوش آمد و تهنیت گفت و سپس افزود: شما را برای یک کار خیر دعوت کردم و دوست دارم با پسر عموم که اهل مدینه است و تازه بر من وارد شده ، مناظره داشته باشید ، و فردا همه نزد من بیایید و هیچ کدام از شما تخلف نکند. همه گفتند: چشم اطاعت می‌کنیم، و فردا صبح همگی نزد تو خواهیم آمد.

حسن بن محمد نوفلی می‌گوید: ما در محضر امام ابی حسن الرضا علیه السلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه یاسر خادم (که عهده دار کارهای حضرت بودند) وارد شد و گفت: سرورم ، مامون به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت فدای شما باد! اصحاب مکاتب مختلف و ارباب ادیان و علمای علم کلام از تمامی فرق و مذاهب گرد آمده‌اند. اگر دوست دارید، قبول زحمت فرموده ، فردا به مجلس ما آید و سخنان آن‌ها را بشنوید، و اگر دوست ندارید، اصرار نمی‌کنم ، و نیز اگر مایل باشید ، ما به خدمت شما می‌آئیم و این برای ما آسان است! . و أبو الحسن علیه السلام فرمودند:.. (سلام مرا به- مامون - برسان و بگو: می‌دانم مراد تو چیست ؟ به خواست خداوند فردا صبح نزد تو خواهیم آمد).

حسن بن محمد نوفلی می‌گوید: و بعد از این که یاسر بیرون رفتند امام روبه ما کرد و فرمودند: **(یا نوفلی، أنت عراقي ورقة العراقي غیر غلیظه، فما عندك في جمع ابن عمي علينا أهل الشرك وأصحاب المقالات؟)**.

(ای نوفل ، شما عراقی هستید و مردم عراق ظریف و باهوش‌اند . ، نظر شما درباره این همایش چیست ؟ مامون چه نقشه‌ای در سر دارد که اهل شرک و صاحبان اندیشه‌های گوناگون را جمع کرده است ؟)

گفتم: فدایت شوم هدف خلیفه از مودن شماست و بداند پایه علمی شما تا چه حد است ، ولی کار خود را بر پایه سستی بنا نهاده است. و به خدا سوگند، آن بد بنایی است که ساخته است. و به من فرمودند: (چه بنایی ساخته و چه نقشه‌ای کشیده است؟) .

گفتم: علمای علم کلام اهل بدعت‌اند و مخالف دانشمندان اسلام‌اند ، چرا که عالم واقعیت‌ها را انکار نمی‌کند ، اما این‌ها اهل انکار و سفسطه‌اند. اگر دلیلی بیاوری که خدا یکی است ،

می گویند: این دلیل را قبول نداریم اگر فرمودید: به این که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) رسول و پیامبر هستند می گویند رسالتش را ثابت کنید. خلاصه آن ها افرادی خطرناک اند و در برابر شخص دست به مغالطه می زنند و آن قدر سفسطه می کنند تا انسان از حرف خودش دست بردارد. فدایت شوم ، از این ها برحذر باش !

امام تبسمی نمودند، سپس فرمودند: (ای نوفلی، آیا می ترسی که دلایلم کافی نباشد و حجت را بر من ببندند؟!)

(گفتم: نه به خدا سوگند، اصلاً در این مورد بر شما نترسیدم و امیدوارم که خداوند شما را بر آن ها پیروز گرداند).

امام فرمودند: (یا نوفلی، أتحب أن تعلم متى يندم المؤمن ؟ قلت: نعم. قال: إذا سمع احتجاجي على أهل التوراة بتوراتهم، وعلى أهل الإنجيل بإنجيلهم، وعلى أهل الزبور بزيورهم، وعلى الصابئين بعبانيتهم، وعلى الهراينة بفارسيتهم، وعلى أهل الروم بروميتهم، وعلى أهل المقالات بلغاتهم، فإذا قطعت كل صنف، ودحضت حجته، وترك مقالته، ورجع إلى قولي، علم المؤمن أن الذي هو بسبيله ليس بمستحق له، فعند ذلك تكون الندامة منه، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم).

(ای نوفل: دوست داری بدانی که چه موقع مامون، از کار خود پشیمان خواهد شد؟ گفتم: بله . فرمودند: (آن گاه که بشنود که با اهل تورات ، به توراتشان ، و با اهل انجیل، به انجیل آنان، و با اهل زبور به زبورشان و با صابئان به زبان عبری آن ها ، و با هرایده و موبدان زرتشتی به فارسی ، و با رومیان به زبان رومی و باهریک از صاحبان اندیشه ها و مکاتب بازیان خودشان ، استدلال کرده و به بحث و گفت گو نشستم . زمانی که هر گروه را به بن بست رساندم تا آن که دلایل خود را باطل بیند و لب فرو بسته ، تسلیم سخنم شود ، مامون خواهد فهمید که به آن چه پنداشته و در اندیشه داشته است ، دست نخواهد یافت و در آن هنگام است که پشیمان می شود و هیچ پناه و نیرویی جزیه خداوند متعال عظیم نیست).

و هنگامی که صبح شد فضل بن سهل به نزد ما آمدند و به امام گفتند: فدایت شوم پسرعموی شما منتظر آمدن شماست، و افراد در اجتماع گرد آمدند نظر شما در رفتن به آنجا چیست؟

امام رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: (شما بروید که به امید خدا من خواهد آمد) ، سپس وضوی مانند وضوی نماز گرفتند و سبوق (نوعی شربت) نوشیدند و از آن به ما دادند، و سپس به همراه حضرت بیرون آمدم ، تا این که بر مامون وارد شدیم. مجلس را دیدیم که از مردم پرشده است ، محمد بن جعفر به همراه جماعتی از آل طالب و بنی هاشم و نیز جمعی از فرمانده هان نیز حضور داشتند. و وقتی که امام رضا علیه السلام وارد شدند، مامون و محمد بن جعفر و جمعی از بنی هاشم به پا خواستند، و امام رضا به همراه مامون نشست، اما آن ها به احترام امام علیه السلام هم چنان ایستاده بودند تا این که به نشستن آن ها امر داده شد و نشستند، و مامون روبه امام بودند و ساعتی با ایشان سخن گفتند، سپس روبه جاثلیق نمود و گفت: ای جاثلیق! این پسر عموی من موسی بن جعفر علیه السلام است. او از فرزندان فاطمه سلام الله علیها دختر پیامبر ما، و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. من دوست دارم با او سخن بگویم و مناظره کنی، اما طریق عدالت را در بحث رها مکن.

جاثلیق گفت: ای امیر مؤمنان! من چگونه با مردی بحث و گفتگو کنم که او به کتابی استدلال می کند که من منکر آنم و به پیامبری عقیده دارد که من به او ایمان نیاورده ام. در این جا امام علیه السلام شروع به سخن کرد و فرمود: ای نصرانی! اگر به انجیل خودت برای تو استدلال کنم اقرار خواهی کرد؟

جاثلیق گفت: آیا می توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟ آری به خدا سوگند اقرار خواهم کرد هرچند به ضرر من باشد.

امام رضا علیه السلام فرمود: هرچه می خواهی پرس و جوابش رو بشنو.

جاثلیق: درباره نبوت عیسی و کتابش چه می گویی؟ آیا چیزی از این دو را انکار می کنی؟ امام رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: من به نبوت عیسی و کتابش و به آن چه به امتش بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده اند، اعتراف می کنم و به نبوت هر عیسایی که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتابش نکرده و امتش را به آن بشارت نداده کافر!.

جاثلیق: آیا به هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمی کنی؟

امام رضا علیه السلام: آری.

جاثلیق: پس دو شاهد از غیر اهل مذهب خود از کسانی که نصاری شهادت آنان را مردود نمی‌شمارند بر نبوت محمد ﷺ اقامه کن و از ما نیز بخواه که دو شاهد بر این معنا از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: هم اکنون انصاف را رعایت کردی ای نصرانی، آیا کسی را که عادل بود و نزد مسیح، عیسی بن مریم مقدم بود می‌پذیری؟

جاثلیق: این مرد عادل کیست، نامش را ببر؟

امام علیه السلام: درباره "یوحنا" دلیلی چه می‌گویی؟

جاثلیق: به به! محبوبترین فرد نزد مسیح را بیان کردی!

امام علیه السلام: تو را سوگند می‌دهم آیا انجیل این سخن را بیان می‌کنند که یوحنا گفت: حضرت مسیح مرا از دین محمد عربی با خبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او چنین پیامبری خواهد آمد، من نیز به حواریون بشارت دادم و آنها به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: آری! این سخن را یوحنا از مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی و نیز بشارت به اهل بیت و وصیش داده است؛ اما نگفته است این در چه زمانی واقع می‌شود و این گروه را برای ما نام نبرده تا آنها را بشناسیم.

امام رضا علیه السلام: اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و آیاتی از آن را که نام محمد ﷺ و اهل بیتش و امتش در آنها است، تلاوت کند آیا به او ایمان می‌آوری؟

جاثلیق: بسیار خوب است.

امام علیه السلام به نسطاس فرمود: آیا سفر سوم انجیل را از حفظ داری؟

نسطاس گفت: بلی، از حفظ دارم.

سپس امام به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان) رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل را می‌خوانی؟ گفت آری به جان خودم سوگند. فرمود سفر سوم را بگیر، اگر در آن ذکری از محمد و اهل بیتش بود به نفع من شهادت ده و اگر نبود شهادت نده. سپس امام علیه السلام سفر سوم را قرائت کرد تا به نام پیامبر ﷺ رسید، آنگاه متوقف شد و رو به جاثلیق کرد و فرمود: ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش آیا قبول داری که من از انجیل باخبرم؟

جاثلیق: آری.

سپس امام‌العزیز^{علیه‌السلام} نام پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و اهل بیت و امتش را برای او تلاوت کرد؛ سپس افزود: ای نصرانی! چه می‌گویی، این سخن عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب کنی آنچه را که انجیل در این زمینه می‌گوید، موسی و عیسی هر دو را تکذیب کرده‌ای و کافر شده‌ای. وهرگاه این سخن را منکر شوی قتل شما واجب می‌شود، زیرا به خدا و پیامبر و کتاب خود کافر شدید.

جاثلیق گفتند: من آن چه را که وجود آن در انجیل برای من روشن شده است، انکار نمی‌کنم و به آن اعتراف دارم.

امام رضا^{علیه‌السلام}: همگی شاهد باشید او اقرار کرد، سپس فرمود: ای جاثلیق هر سوالی می‌خواهی بکن.

جاثلیق: از حواریون عیسی بن مریم خبر ده که آنها چند نفر بودند و نیز خبر ده که علمای انجیل چند نفر بودند؟

امام‌العزیز^{علیه‌السلام}: از شخص آگاهی سؤال کردی، حواریون دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آنها لوقا بود. اما علمای نصاری سه نفر بودند، یوحناي اکبر در سرزمین باخ، یوحناي دیگری در قرقیسا و یوحناي دیلمی در بزخار و نام پیامبر و اهل بیت و امتش نزد او بود، و او بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل بشارت داد. سپس فرمود: ای نصرانی! به خدا سوگند ما ایمان به آن عیسی داریم که ایمان به محمد داشت، ولی تنها ایرادی که به پیامبر شما عیسی داریم این بود که او کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند!

جاثلیق گفت: به خدا سوگند علم خود را باطل کردی و پایه کار خویش را ضعیف نمودی و من گمان می‌کردم تو اعلم مسلمانان هستی.

امام رضا^{علیه‌السلام}: مگر چه شده؟

جاثلیق گفت: به خاطر این که می‌گویی عیسی ضعیف و کم روزه و کم نماز بود، در حالی که عیسی حتی یک روز را افطار نکرد و هیچ شبی را (به طور کامل) نخوابید و وقتم وقت روزه بود و شب زنده دار بود.

امام‌العزیز^{علیه‌السلام}: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟!

جاثلیق نتوانست پاسخ گوید و ساکت شد (زیرا اگر اعتراف به عبودیت عیسی می کرد با ادعای الوهیت او سازگار نبود).

امام رضا علیه السلام فرمودند: ای نصرانی! سؤال دیگری از تو دارم.

جاثلیق گفت: اگر بدانم پاسخ می گویم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: تو انکار می کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد؟

جاثلیق در بن بست قرار گرفت و بناچار گفت: انکار می کنم، چرا که آن کس که مردگان را زنده کند و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا دهد او پروردگار است و مستحق الوهیت است.

امام علیه السلام فرمودند: حضرت الیسع نیز همین کار را می کرد و او بر آب راه می رفت و مردگان را زنده کرد و نابینا و مبتلا به برص را شفا داد، اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد. حزقیل پیامبر نیز همان کار مسیح را انجام داد و مردگان را زنده کرد. و سی و پنج هزار نفر بعد از شصت سال از مرگشان زنده نمود).

سپس رو به رأس الجالوت کرده فرمود: ای راس الجالوت، آیا این ها را در تورات می یابی که بخت النصر گروهی از جوانان بنی اسرائیل را از بین اسیران بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند، انتخاب کرد و به بابل برد و خداوند حزقیل را به سوی آن ها فرستاد و او مردگان آنها را زنده کرد؟ این واقعیت در تورات نوشته شده است، هیچ کس جز منکران حق آن را انکار نمی کنند).

راس الجالوت: ما این را شنیده ایم و می دانیم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: راست می گویی، سپس افزود: ای یهودی این سفر از تورات را بگیر و آن گاه خود شروع به خواندن آیاتی از تورات کرد، مرد یهودی تکانی خورد و در شگفت فرو رفت.

سپس امام رو به نصرانی کرد و فرمودند: ای نصرانی، آیا آن ها قبل از حضرت عیسی بودند یا حضرت عیسی قبل از آن ها بوده است؟

گفت: بلکه قبل از ایشان بودند.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند و از وی خواستند که مردگانش را برای آن‌ها زنده کند، و امام علی علیه السلام را به همراه آن‌ها فرستاد و به ایشان فرمودند: به سوی جبهانه برو، و آن کسانی که از بزرگان آنها هستند و خواستار آن‌ها هستند را با صدای بلند صدا بزن که ای فلان، ویا فلان ویا فلان حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می‌فرماید که به اذن خدا برخیزید) و آن‌ها را صدا نمود، و برخواستند در حالی که گرد و خاک را از سروریشان پاک می‌کردند و قریش نزدیک آمدند و از امور آن‌ها سوال می‌کردند و به آن‌ها خبر دادند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر برای آن‌ها مبعوث شده است. و گفتند: دوست می‌داشتیم که در زمان او باشیم و به ایشان ایمان می‌آوردیم، و بیماران کر و کور مادر زاد و دیوانگان را شفا داد و حیوانات و پرندگان و جن و شیاطین با وی سخن گفتند، و غیر از خدا، خدای دیگر را قبول نمی‌کردیم، و هیچ یک از فضل آن‌ها را منکر نمی‌شویم و اگر شما مجاز بودید که حضرت عیسی علیه السلام را به عنوان خدا بپذیرد، بر شما نیز جایز بود که حضرت یسع و خزقیل را به عنوان خدا بپذیرد، زیرا آن‌ها همان کاری که حضرت عیسی فرزند مریم در زنده نمودن مردگان کرده بود، همین کار را نیز انجام داده بودند سپس به این که قومی از بنی اسرائیل به خاطر ترس از طاعون از شهر خود خارج شدند، در حالی که آن‌ها از مرگ بر حذر بودند خداوند همه آن‌ها را در یک ساعت هلاک نمود، و اهل روستا آمدند و بر آن‌ها حصار کشیدند، و آن‌ها در آن جا ماندند تا این که استخوان آن‌ها تبدیل به خاک گردید و از آن جا پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل گذشت و از زیادی استخوان‌های پوسیده تعجب نمود، و خداوند بر وی وحی نمود که آیا دوست داری که آن‌ها را برایت زنده کنم تا به آن‌ها پند و اندرز بدهید؟ فرمود: بله. و خداوند به وی وحی نمود که آن‌ها را صدا بزن و فرمود: ای استخوان‌های پوسیده به اذن خدا برخیزید! و زنده برخواستند درحالی که گرد و غبار را از سروروی خود پاک می‌کردند.

سپس ابراهیم خلیل علیه السلام زمانی که پرنده‌گانی گرفت و آن‌ها را قطعه قطعه نمود، سپس بر روی هرکوهی قسمتی از آن‌ها گذاشت، سپس آن‌ها را صدا نمود و به سوی وی آمدند، هم چنین حضرت موسی بن عمران علیه السلام و هفتاد نفر از اصحابش کسانی که آن‌ها را انتخاب نمود تا به همراهش به کوه بروند، و به ایشان گفتند: شما خدا را دیده اید پس آن را نیز به ما نشان بدهید! و به

ایشان فرمود: من خدا را نمی بینم . گفتند: به شما ایمان نمی آوریم تا این که خدا را به صورت جسم مشاهده کنیم ، که صاعقه به آن ها زده شد و تا آخرین نفر از ایشان سوختند و تنها حضرت موسی (علیه السلام) باقی ماند. و فرمود: خدایا هفتاد نفر از بنی اسرائیل انتخاب نمودم و به همراه آنان به این جا آمدم ، و حالا تنها بر گردم ، و چگونه در آن وقت قومم به آن چه که باید خبر بدهم باورم خواهند نمود و اگر می خواستی قبل از این آن ها را هلاک می کردی و حالا ما را به آن چه که جاهلان ما انجام داده اند ، هلاک می کنید؟ و خداوند آن ها را بعد از مرگشان زنده نمود، و همه آن چه که برای شما ذکر کردم نمی توانید رد کنید؛ زیرا که تورات و انجیل و زبور و فرقان آنها را ذکر کرده اند، و اگر هرکس که مردگان را زنده و ابرص و کور مادر زاد و دیوانگان را شفا دهد غیر از خدا، خدا گرفته شوند پس باید همه آن ها را خدا حساب کنید ! ای نصرانی چه می گوید؟!).

جاثلیق پاسخی نداشت بدهد، تسلیم شد و گفت: سخن، سخن توست و معبودی جز خداوند یگانه نیست.

سپس امام (علیه السلام) روبه راس الجالوت نمود و سوال کرد: (ای یهودی ، پیش من بیا که از شما در مورد ده آیه ای که بر موسی بن عمران نازل شده سوال بکنم ، آیا در تورات خبر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و امتش به صورت نوشته نمی یابید که هرگاه امت آخری که پیروان سوارکار شتر بیاید که خیلی خیلی خدای خود را تسبیح می کنند و آن تسبیح جدید می باشد و کنایس مجدد خواهند شد و بنی اسرائیل بر علیه آن ها و مملکتشان یورش می برند تا قلبهای آن ها آرام گیرند و می بینند که در دستانشان شمشیرانی گرفته اند تا به وسیله آن از امت های کافر در سراسر زمین انتقام می گیرند، این چنین در تورات نوشته شده است ؟).

راس جالوت گفت: بله ما آن را آن طور می یابیم.

سپس به جاثلیق فرمودند: (ای نصرانی ، اطلاعات شما در مورد کتاب شعیا چگونه است ؟) گفت: حرف حرف آن را می دانم .

به آن ها فرمود: (این حرف را از کلامش رامی دانید: ای قوم من کسی را دیدم که بر دراز گوشی سوار است و لباس هایی از نور در تن کرده (اشاره به حضرت مسیح) و کسی را دیدم که بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه (اشاره به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)) می باشد ؟ گفتند: آری اشعیا چنین سخنی را گفته است.

امام رضا علیه السلام افزود: ای نصرانی، این سخن مسیح را در انجیل به خاطر داری که فرمود: من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم می‌روم و "بارقلیطا" می‌آید و درباره من شهادت به حق می‌دهد. آن گونه که من درباره او شهادت داده ام، و همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند، واوست که شروع به افشای فضایح امت ها می کند و اوست که عمود و ستون کفر را می شکند؟).

جاثلیق: هر چیزی که از انجیل می‌گویید ما به آن معترفیم..

فرمود: (آیا این را در کتاب انجیل ثابت می‌یابید؟)

گفت: بله.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (ای جاثلیق، آیا به من خبر نمی‌دهی از انجیل اولی زمانی که آن را گم کرده اید، در نزد چه کسی یافته اید؟ چه کسی این انجیل را برای شما نوشت؟).

به ایشان گفت: غیر از یک روز انجیل را گم نکرده ایم به طور که آن را از بین رفته یافتیم و یوحنا ومتی آن را برای ما نوشتند.

و امام رضا علیه السلام فرمودند: معرفت شما نسبت به سنن انجیل و علمای آن چقدر کم می‌باشد، و اگر همان طور که ادعا می‌کنید چرا در مورد انجیل اختلاف دارید؟ و شاید اختلاف در همان انجیلی که امروز در دست شماست و اگر بر عهد گذشته بود بر آن اختلاف نمی‌کردید اما علمی به شما یاد می‌دهم پس بدان: زمانی که انجیل اول ناپدید شدنصارا بر علمای خویش جمع شدند و به آنان گفتند: حضرت عیسی فرزند مریم کشته شده و انجیل را گم کرده ایم، و شما علمای ما هستید در نزد شما چیست؟ والوقا و مرقانوس و یوحنا ومتی به آن ها گفتند: که انجیل در سینه های ما قرار دارد که آن را به صورت سفر سفر در هر یک شنبه خارج خواهیم نمود، پس بر آن ناراحت نشوید و کنایس را خالی نکنید، و ما هر یک شنبه سفری از اسفار آن را برای شما می‌خوانیم تا این که همه آن را جمع کنیم).

امام رضا علیه السلام فرمودند: (همانا که الوقا و مرقانوس و یوحنا ومتی این انجیل را برای شما نوشتند بعد از این که شما انجیل اول را گم کرده اید، و از آن جایی که آن چهار نفر شاگردان، شاگردان نخستین هستند، آیا آن را دانستید؟)

جاثلیق گفت: اما قبل از این آن را نمی دانستم و حالا آن را فهمیدم و حالا برایم روشن گردید و آن به فضل آگاه بودن شما از انجیل می باشد و امروز چیز هایی شنیدم که قبلا از آن ها اطلاع نداشتم و قلبم گواهی می دهد که آن ها حق و درست می باشند و خیلی زیاد بهره بردم .
امام رضا ﷺ فرمود: (شهادت و گواهی آنان را چگونه می بینید ؟)
گفت: پاداش و جایزه.

آنان علمای انجیل می باشند و هر آن چه که به آن شهادت دادند بر حق می باشد.
امام رضا ﷺ - به مامون و اهل بیتش و غیر ه که در آن جا حاضر بودند - فرمودند: (بر وی گواه باشید) گفتند: گواهی می دهیم .

سپس به جاثلیق فرمودند: (شمارا به حق مادر و فرزند، آیا اطلاع دارید که متی در نسب حضرت عیسی گفته است: به این که مسیح فرزند داود فرزند ابراهیم فرزند اسحاق فرزند یعقوب فرزند یهود فرزند حضرون می باشد؟ و مرقانوس در نسب حضرت عیسی ﷺ می گوید: که ایشان کلمه خدا که آن را در جسد آدمی قرار داد تا این که انسان گردید؟ والوقا می گوید: به این که حضرت عیسی بن مریم مادرش انسان هایی از گوشت و خون هستند که در آن ها روح قدس (مقدس) دمیده شده است ؟ سپس شما می گویی که گواهی حضرت عیسی بر نفس خود حق است من به شما می گویم که او به آسمان بالا نمی رود جز آن که از آن نازل شده است مگر آن کسی که سوارکار شتر آخرین پیامبران، که ایشان به آسمان ها بالا می رود و پایین می آید، در مورد این سخن چه می گویی ؟)؟

جاثلیق گفت: این سخن حضرت عیسی ﷺ و منکر آن نیستم .
امام رضا ﷺ فرمود: (در مورد شهادت الوقا و مرقانوس و متی بر حضرت عیسی ﷺ و به آن چه که به وی نسبت داده اند چه می گوید ؟)

جاثلیق گفت: بر حضرت عیسی ﷺ دروغ بستند.
امام رضا ﷺ فرمودند: (ای قوم مگر نه آن ها را تزکیه نمود و گواهی دادند که آنان علمای انجیل هستند و سخن آن ها بر حق است).

جاثلیق گفت: ای دانشمند مسلمانان ، آیا دوست نداری مرا از امر آنان معاف کنی.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (این کار را کرده ایم . ای نصرانی هر چه دوست داری سوال کن؟!)

جاثلیق گفتند: شخص دیگری غیر از من سوال کند به خدا قسم گمان نمی‌کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد

و امام رضا علیه السلام روبه رأس جالوت نمود، و به ایشان فرمودند: (شما سوال می‌کنید یا من سوال کنم ؟)

گفت: من سوال می‌کنم. و هیچ حجتی از شما نمی‌پذیرم مگر این که از تورات و یا از انجیل و یا از زبور داود و یا آن چه که در صحف ابراهیم و موسی باشد.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (از من حجتی قبول نکنید مگر آن چه که تورات از زبان حضرت موسی بن عمران علیه السلام، و انجیل از زبان عیسی بن مریم علیه السلام، و زبور از زبان داود علیه السلام سخن گفته باشد).

رأس جالوت گفت: از کجا می‌توانی نبوت حضرت محمد را ثابت کنی ؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: (به نبوت ایشان حضرت موسی بن عمران، و عیسی بن مریم، و داود خلیفه الله در زمین گواهی داده اند).

به ایشان گفت: فرموده حضرت موسی بن عمران را ثابت کنید!

امام رضا علیه السلام فرمودند: (ای یهودی آیا می‌دانید، که حضرت موسی به بنی اسرائیل وصیت کرده بود و به آن‌ها فرموده: به زودی پیامبری از برادران شما خواهد آمد که سخن او را بشنوید و ایشان را تصدیق کنید، و آیا برای بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان حضرت اسماعیل می‌شناسید اگر شما نزدیکی اسرائیل به حضرت اسماعیل را می‌دانید و نسبی که بین آن‌ها وجود دارد، آن‌ها فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشند؟)

رأس جالوت گفت: این گفته حضرت موسی را رد نمی‌کنیم.

و امام رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: (آیا از برادران بنی اسرائیل

غیر حضرت محمد صلی الله علیه و آله کسی برای شما آمده است ؟)

گفت: نه.

و در کتاب عیون آمده که امام رضا علیه السلام فرمودند: (مگر نه این در نزد شما صحیح می باشد؟)

گفت: بله. اما من دوست دارم آن را در تورات برایم تصحیح کنید.
و امام رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: (آیا انکار می کنی که تورات می گوید: نوری از طرف طور سیناء آمد، و برای مردم از کوه ساعیر درخشان گردید، و از کوه فاران بر ما هویدا گردید؟)
قال رأس جالوت گفت: این کلمات را می دانم، اما تفسیرش چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: (من به شما خبر خواهم داد: نوری از جهت طور سیناء آمد: و آن همان وحی خدای تبارک و تعالی است که بر حضرت موسی علیه السلام برکوه طور سینا فرود آمده است، و اما گفته اش: و برای مردم در کوه ساعیر روشن گردید: و آن همان: کوهی که خداوند بر حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در حالی که وی بر آن قرار داشت، وحی خود را نازل گرداند، و اما گفته اش: و سپس از کوه فاران بر ما طلوع خواهد کرد و آن کوهی از کوه های مکه می باشد و بین آن تا مکه فاصله یک یا دو روز است. شعیبا پیامبر می فرماید - در آن چه شما واصحابتان در تورات می گوید - دوسوار کاری را دیدم که زمین بر آن ها روشن گردید (از نور آن ها روشن گردید) که یکی از آن ها بر قاطری سوار است و دیگری بر شتر، و چه کسی سوار قاطر شده و چه کسی سوار شتر می باشد؟)

رأس جالوت گفت: آن ها را نمی شناسم ایشان را برایم معرفی کنید!
فرمود: (اما سوار کار قاطر حضرت عیسی، و سوار کار شتر حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، آیا این را از تورات منکر می شوید؟)
گفت: نه منکر نمی شوم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (آیا حیقوق پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناسید؟)
گفت: بله، من او را می شناسم!

فرمود: ایشان فرمودند - و کتابتان آن را می گوید - : خداوند با چیزهای آشکار از کوه فاران آمد، و آسمان ها از تسبیح حضرت احمد و امتش پرگردید، اسبان خود را همان طور که در خشکی حرکت می دهد در دریا نیز حرکت می دهند، و بعد از خراب شدن بیت المقدس با کتاب جدید می آید، یعنی با کتاب: قرآن. این را می دانید و به آن ایمان دارید؟)

رأس جالوت گفت: آن را حقیق پیامبر ﷺ گفته ومنکر سخنش نیستم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (حضرت داود علیه السلام در زبورش می فرماید - و شما آن را می خوانید - : خداوندا اقامه کننده سنت را بعد از دوره زمانی مبعوث کن. و آیا پیامبری غیر از حضرت محمد ﷺ را می شناسید که بعد از گذشت دوره زمانی سنت را بر پا داشته است؟)

رأس جالوت گفت: این گفته حضرت داود است که می دانیم ومنکر آن نمی شویم ، واما منظور ایشان حضرت عیسی است که بعد از ایشان این مدت شروع گردید.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (خود را به نادانی می زنی، آیا شما نمی دانید که حضرت عیسی با سنت مخالف ننمود و موافق سنت تورات بود تا وقتی که خداوند او را به سوی خودرفع نمود، و در انجیل نوشته شده است: من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم می روم و "بارقلیطا" می آید و میخ ها را تخفیف می کند، و همه چیز را برای شما تفسیر می کند، و برای من گواهی می دهد همانطور که برای او گواهی دادم، من با مثال برای شما آمدم و او با تاویل خواهد آمد، آیا به این چیزها که در انجیل آمده ایمان دارید؟)

گفت: بله، منکرش نمی شوم.

امام رضا علیه السلام فرمود: (از شما در مورد پیامبری حضرت موسی بن عمران علیه السلام سوال می کنم) گفت: بپرس.

فرمود: (چه دلیلی وجود دارد که نبوت حضرت موسی ثابت شد؟)

یهودی گفت: ایشان با چیزی آمدند که پیامبران قبلش با آن نیامده اند.

امام علیه السلام به ایشان فرمودند: (مانند چه؟)

گفت: مانند شکافتن دریا، و تبدیل عصا به مار زنده که حرکت می کند، ضربه زدن به سنگ که از آن چشمه ها جاری شد، و خارج نمودن دست نورانش برای بینندگان، و علاماتی دیگر که مردم نمی توانند مانند آن ها انجام دهند.

امام رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: (راست گفتید و آن ها حجتی بر نبوتش بودند، ایشان با چیزی آمدند که مردم قادر به انجام آن ها نبودند، مگر نه این که هر کس که ادعای پیامبری نمود

وبا چیزی آمد که مردم قادر به انجام دادن مانند آن نباشند بر شما واجب می شود که ایشان را باور کنید؟)

گفت: نه؛ زیرا برای او در جایگاهش از پروردگارش و نزدیکی او به خدا نظیری وجود ندارد، و بر ما لازم نیست به نبوت کسی که مدعی آن بشود اقرار کنیم جز این که با چیز هایی مانند آن چه که وی آورده است بیاورد.

امام رضا علیه السلام فرمود: (پس چگونه به پیامبرانی که قبل از حضرت موسی بودند اقرار می کنید، با این که آن ها دریا را شکافتند واز سنگی دوازده چشمه بوجود نیاوردند، و مانند حضرت موسی دستشان سفید (نورانی) خارج نمودند و عصا را به صورت مار زنده که حرکت می کند تبدیل نکردند؟!)

یهودی به ایشان گفتند: قبلا به شما خبر داده ام که هر گاه آن ها بر نبوت خود با نشانه هایی که مردم قادر به انجام دادن آن ها نباشند ویا با چیزهایی که شبیه معجزات حضرت موسی باشد، بیایند، تصدیق نمودن آن ها واجب می شود.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (ای رأس جالوت، چه چیزی مانع اقرار شما به حضرت عیسی بن مریم می شود، وایشان مردگان را زنده می نمود و کر و کور مادر زاد را شفا می داد واز گِل مانند پرنده می ساخت ودر آن می دمید و به اذن خدا پرنده می شد؟!)

رأس جالوت گفت: گفته می شود که وی آن ها را انجام داده است، و ما آن را مشاهده نکردیم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (آیا آن چه که حضرت موسی از نشانه ها آورده را مشاهده کرده اید! مگر آن ها اخباری نیستند که از اصحاب موثق حضرت موسی رسیده که ایشان این کارها را انجام داده است؟)

گفت: بله.

فرمود: (آن نیز اخبار متواتری به شما رسیده که حضرت عیسی بن مریم این کارها را انجام می داده است. پس چگونه حضرت موسی علیه السلام را باور کردید و حضرت عیسی علیه السلام را باور نکردید؟! نتوانست جواب دهد.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (وامر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وآن چه که با آن آمده است، وامر هر پیامبری که خداوند ایشان را مبعوث کرده است این چنین است ،واز نشانه هایش این که ایشان یتیم زاده فقیری که چوپانی اجیر بود و آموزش ندیده بود، و در نزد معلمی درس نخوانده است. سپس با قرآنی آمدند که در آن داستان پیامبران صلی الله علیه و آله و اخبار آن ها حرف به حرف ، و اخبار گذشتگان و آن چه که تا روز قیامت است در آن آمده است، و هم چنین آن ها را به اسرارشان وآن چه که در خانه هایشان انجام می دادند، خبر می داد وبا نشانه های زیادی آمدند که غیر قابل شمارش هستند).

رأس جالوت گفت: در نزد ما خبر حضرت عیسی علیه السلام و خبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله تصدیق نشده وبر ما جایز نیست به چیزی اقرار کنیم که در نزد ما تصدیق نشده باشد.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (وشاهدی که به حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دهد شاهد اجباری است ؟) جواب نداشت که بدهد.

سپس هرید بزرگ را دعوت نمود. وامام رضا علیه السلام به ایشان فرمودند: (مرا از زردشت که ادعا می کنید که ایشان پیامبر هستند خبر دهید، چه حجتی بر نبوتش وجود دارد ؟)

گفت: او کارهای خارق العاده انجام داده که هیچ کس قبل از او انجام نداده بود . گرچه ما آن را ندیده ایم ، ولی اخبار پیشانیان ما گواه بر این معناست . که ایشان: آن چه که قبل از وی حلال نبوده بر ما حلال نمود واز ایشان پیروی کردیم.

فرمود: (مگر نه این که آن چه اخبار گفته عمل کردید واز آن ها پیروی نمودید ؟).

گفت: بله

فرمود: (وهمین طور سایر امت های گذشته، خبرهایی که پیامبران با آن آمدند، و اخبار حضرت موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله به آن ها رسیده، پس بهانه شما در ترک اقرار به آن ها چیست ، اگر شما فقط از طریق اخباری که بر زردشت وارد شده اقرار نمودید که ایشان با چیزی آمدند که قبل از ایشان کسی نیاورده است ؟) هرید از مکانش بیرون رفت.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (ای مردم، اگر کسی در میان شما باشد که مخالف اسلام باشد وبخواهد سوال بکند، سوال کند و خجالت نکشد).

عمران صابی که یکی از متکلمان معروف بود بر خواستند - وگفت: ای عالم مردم، اگر شما دعوت به سوال نمی کردی، من سوال مطرح نمی کردم؛ چرا که من به کوفه، بصره، شام و الجزیره رفتم و با علمای علم عقاید روبه رو شدم، ولی کسی را نیافتم برایم ثابت کند که خداوند یگانه است و قائم به وحدانیت خویش است.

آیا اجازه می دهی همین مسئله را با شما در میان بگذارم؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: (اگر در بین جماعت عمران صابی باشد پس آن شما هستی! گفت: منم.

فرمود: ای عمران سوال کن و انصاف را رعایت کن، و ازمغالطه برحذر باش! گفت: به خدا سوگند ای سرورم چیزی را نمی خواهم جز این که چیزی را برایم ثابت کنی که به آن چنگ زنم، و از آن تجاوز نمی کنم!

فرمود: (از آن چه که دوست دارید سوال کنید)،

در آن هنگام، حاضران ازدحام کردند و به یک دیگر نزدیک شدند. همگی گردن کشیدند و سپس سکوتی مطلق بر مجلس حکم فرما شد تا ببینند این مناظره به کجا می انجامد.

عمران صابی گفت: از نخستین وجود و آن چه آفریده است آگاهم کنید؟

فرمود: (اکنون که سوال کردی با دقت گوش کن، اما یکتا کماکان یکتا می ماند و همراه او هیچ چیزی نیست بدون حدود و اعراض و هم چنان این گونه باقی می ماند، سپس آفرینشی مبتدع با اعراض و حدود مختلف آفرید، نه در چیزی بر پا داشت و نه در چیزی محدود نموده و نه بر چیزی اندازه گیری کرد و مانند آن آفرید، پس آفرینش را برگزیده و به غیر از برگزیدگی خداوند قرار داد، و موخر و مقدم، رنگ و ذوق و طعم، نه نیازی به آن ها داشت و نه به این وسیله ارتقای مقام می یافت (چرا که او وجودی است بی نهایت و نامحدود از هر نظر و چنین وجودی منبع تمام کمالات است و کمبودی ندارد تا با آفرینش موجودات برطرف گردد). آیا می فهمی چه می گویم ای عمران؟

گفت: بله مولای من.

فرمودند: (بدان ای عمران، اگر خداوند برای نیازی جهان را آفریده بود، چیزی را می آفرید که با آن بر نیازش استعانت می جست، و چندین برابر می آفرید؛ چون یاری دهندگان هر چه بیشتر بتشنند صاحب آنها نیرومندتر می شود)

هم چنان سوال وجواب بین امام بین رضا علیه السلام و بین عمران صابی به طول انجامید و در بیشتر مسائل حجت را بر وی تمام می نمود تا این وضع به جایی رسید که گفت: ای مولایم گواهی می دهم که ایشان (خدا) همان طور که شما وصف کرده اید؛ اما یک مساله باقی مانده است .
فرمود: (از هرچه دوست داری بپرس)،

گفت: از شما در مورد (حکیم) سوال می کنم که وی در چه چیزی است، و آیا اشیاء بروی احاطه دارند، و از یک چیز به چیز دیگر تبدیل می شود، و آیا به چیزی نیاز دارد ؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: (این از پیچیده ترین نکاتی است که مورد پرسش همه مردم می باشد، و افرادی که دچار کاستی در عقل و علم و فهم هستند آن را نمی فهمند، و در مقابل عاقلان منصف از درك آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آن را بفهم ای عمران.

اما مطلب نخست آن: اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به ایشان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنان دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیز، إلا اینکه مخلوقات يك دیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنان او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنان عاجز است، و هیچ يك از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی و خواص و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، فرمان او در يك چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقط به او می گوید: موجود شو، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست، و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران؟)

گفت: آری، به خوبی فهمیدم وشهادت می دهم خداوند همان گونه است که شما وصف کرده و وحدانیتش را ثابت نمودید، ونیز گواهی می دهم که حضرت محمد(ص) بنده اوست که به هدایت ودین حق فرستاده شده است. سپس رو به قبله کرد وسجده نمود ومسلمان شد.

حسن بن محمد نوفلی می گوید: هنگامی که علمای کلام مشاهده کردند عمران صابی که در استدلال بسیار نیرومند بوده و هرگز کسی بر وی غلبه نکرده بود، در برابر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تسلیم شد، دیگر کسی از آنان نزدیک نیامد و از حضرت چیزی سوال نکردند.

وظهر را گذراندم ومامون وامام رضا علیه السلام به پا خواستند و داخل شدند ومردم منصرف شدند(پخش شدند). سپس امام رضا علیه السلام فرمود- بعد از این که به منزلش مراجعت نمود -: (ای غلام، به نزد عمران صابی برو وایشان را نزد من بیاور)، وگفتم: فدایت شوم، من مکانش را می دانم ایشان در نزد برادران شیعه ماست.

فرمود: (مشکلی نیست حیوان را به نزدش ببرید).

به سمت عمران حرکت کردم وایشان را آوردم، وهنگامی که عمران آمد، اما علیه السلام به وی خوش آمد گفت ولباس فاخر ومرکبی به او هدیه داد وده هزار درهم نیز به عنوان جایزه به او مرحمت فرمود. گفتم: فدایت شوم، مانند جد خود امیر المؤمنین علیه السلام عمل نمودید فرمودند: (این واجب است).سپس دستور دادند که شام را حاضر کنند. ومرا در سمت راست خود وعمران را در سمت چپ نشاند، تا شام پایان یافت. آن گاه به عمران رو کرد وفرمود: فردا نزد ما بیا . می خواهیم غذای مدینه را برای شما تهیه کنیم .

از آن به بعد، عمران مدافع سرسخت اسلام شد، به طوری که علمای مذاهب مختلف نزد او می آمدند و دلایل آن ها را باطل می کرد، تا این که از او فاصله گرفتند. مامون نیز ده هزار درهم جایزه برای او فرستاد. فضل بن سهل وزیر مامون نیز اموال ومرکبی برای او ارسال داشت. وامام رضا علیه السلام ایشان را مسئول جمع آوری صدقات بلخ نمود، وتوانست وظیفه خود را به نحو درست انجام دهد.

وازعلي بن جهم روایت است که ایشان گفتند: به مجلس مامون رفتم و امام رضا علیه السلام در نزدش بود. مامون به حضرت گفتند: ای فرزند رسول الله، مگر این سخن شما نیست که می گوئید: (که پیامبران معصوم هستند).

فرمود: (آری).

گفت: پس معنی فرموده خداوند چیست که فرمودند: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ .

(آدم به پرودگارش عصیان کرد واز پاداش او محروم ماند).

فرمودند علیه السلام: (خداوند به حضرت آدم علیه السلام فرمودند: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ

الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ .

(و به آن ها نفرمود که از این درخت نخورید، و نه از هر چیزی که از جنس آن باشد، و به

آن درخت نزدیک نشدند، و لکن آن گاه که شیطان آن ها را وسوسه نمود از غیر آن خوردند) .

و گفت: ﴿مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ﴾، (خداوند شما را از این درخت نهی نفرمود،

بلکه شما را نهی نمود که به آن نزدیک نشوید،) و شما را از خوردن آن نهی نکرده است: ﴿إِلَّا أَنْ

تَكُونَا مَلَكَائِنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾ .

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾ و حضرت آدم و حوا قبل از آن ندیده بودند که کسی

دورغ به خدا قسم بخورد، ﴿فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ﴾ و به خاطر اعتماد به قسم خدا از آن خوردند، و آن

قبل از نبوت حضرت آدم بوده است، و آن گناه بزرگی نیست که استحقاق ورود به جهنم داشته

باشد، بلکه آن از گناهان کوچک قابل بخشش می باشد که بر پیامبران قبل از نزول وحی جایز

بوده است، و هنگامی که خداوند متعال ایشان را انتخاب کرد و او را پیامبر قرار داد معصوم بوده

که گناه کوچک و بزرگ را انجام نمی دهد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾ .

و خداوند تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى

الْعَالَمِينَ﴾ .

محقق (رحمه الله) می گوید: شاید منظور امام رضا علیه السلام از (گناهان کوچک قابل بخشش) این

باشد که: ترك مستحب و انجام کار مکروه باشد، غیر از کار زشت کوچک اضافه بر آن چه که از

آن بزرگ تر باشد، و آن به اقتضای ادله عقل و اثر منقول برای آن است، و حالا به ادامه حدیث

خود بر می گردیم . سپس مامون گفتند: و معنی فرموده خداوند تعالی چیست که فرمودند: ﴿لَمَّا

آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا﴾ .

وامام رضا علیه السلام فرمودند: (حوا پانصد شکم (فرزند) به دنیا آورد، و در هر زا یمانی پسر و دختر بود و حضرت آدم و حوا با خدا عهد بستند و از او درخواست کردند که: ﴿لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ و آن گاه که خداوند به آنها فرزندان صالح و برابر و عاری از هر بیماری و آفتی عطا نمود، دو گروه به آنها داد: گروه مذکر و گروه مؤنث، دو گروه در آن چه که خداوند به آنها داده بود برای او شریک قرار دادند و او (سبحانه و تعالی) را مانند شکر گذاری پدر و مادر شکر گذاری نمی کردند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

مأمون گفت: گواهی می دهم که شما به حق فرزند رسول الله ﷺ هستید، مرا از فرموده خداوند تعالی در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام آگاه کن: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (حضرت ابراهیم بر سه گروه پیامبر شد:

گروهی (ستاره) و گروهی (ماه) و گروهی (خورشید) را عبادت می کردند، و آن وقتی که از غاری که در آن مخفی شده بود خارج شد. و هنگامی که شب شد ستاره را دید؛ فرمود: (این خدای من است؟!) و آن بر حسب انکار و خبر دادن است. (و وقتی که ستاره ناپدید شد فرمود که من ناپدید شده گان را دوست ندارم)؛ زیرا که ناپدید شدن از صفات محدث (واقع شده گان) و نه از صفات قدیم (خدا) است. (و وقتی که ماه درخشان را دید، فرمود که این خدای من است؟!) و آن بر حسب انکار و خبر دادن است. ﴿فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ می فرماید: اگر خداوند مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود.

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ﴾ و آن گاه که خورشید را درخشان تر دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر، از ستاره و ماه؟! و آن بر حسب انکار و خبر دادن است، و نه بر حسب خبر دادن و اقرار است (وقتی که ناپدید گشت به سه گروه از عبادت کنندگان ستاره و ماه و خورشید فرمودند: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ حضرت ابراهیم علیه السلام از آن چه فرمود خواست: که باطل بودن دینشان را برای آن ها روشن کند و برای آنها ثابت شود: که پرستش چیزهایی مانند ستاره و ماه و خورشید جایز نیست، بلکه عبادت شایسته کسی است که آن ها و آسمان ها

وزمین را آفریده است. و آن چه که خداوند به او الهام کرده و داده است بر آن‌ها احتجاج نمود، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهُ إِبْرَاهِيمَ﴾.

مأمون گفت: شناخت برای خداوند است ای فرزند رسول خدا، مرا از فرموده حضرت ابراهیم خبرم دهید که فرمودند: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَْلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی نمود که: (من از میان بندگانم خلیلی (دوستی) قرار دادم اگر از من درمورد نحوه زنده کردن مردگان سوال کند، برایش زنده خواهم نمود) در نفس ابراهیم واقع شد که او همان خلیل است، پس فرمود: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَْلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ بر حسب دوستی: ﴿قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾ و حضرت ابراهیم کرکس و غاز و طاووس و خروس گرفت و آن‌ها را قطعه قطعه نمود و باهم مخلوط نمود سپس بر روی هر کوهی که در اطرافش بود (ده کوه بودند) مقداری از آن‌ها قرار داد، و منقارهای آن‌ها را در میان انگشتان خود قرار داد، و آن‌ها را با نام خوب صدا زد، و در کنار خود آب و دانه گذاشت، و آن اجزاء بعضی بر بعضی دیگر پراکنده شدند تا این که بدن‌ها درست شد، و هر بدنی به حرکت در آمد تا این که به گردن و سر خود متصل گردید و حضرت ابراهیم علیه السلام منقارهای آن‌ها را رها کرد، پرواز کردند سپس نشستند و از آن نوشیدند و از آن دانه‌ها خوردند، و گفتند: ای پیامبر خدا، ما را زنده نمودی خداوند شمارا زنده کند.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: بلکه خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند و او بر همه چیز تواناست.

مأمون گفت: بَارِكُ الله به شما ای ابا الحسن، مرا از فرموده خداوند آگاه ساز که فرمود: ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (حضرت موسی در شهری از شهرهای فرعون زمانی که مردم آن غافل بودند- بین مغرب و عشاء بود- وارد شد ﴿وَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتْتَلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ﴾

فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى ﴿﴾ پس حضرت موسی به حکم خداوند متعال بر دشمن غلبه یافت و آن مرد .

فرمود: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ یعنی تنازعی که بین دومرد اتفاق افتاد، نه آن چیزی که موسی از قتل مرتکب شده (آن - یعنی شیطان - دشمن گمراه کننده آشکار است) .

مأمون گفت پس معنی فرموده حضرت موسی چه بود که فرمودند: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾؟ فرمود: می فرماید: که من در وارد شدنم به این شهر خود را در بد جایگاهی قرار دادم ، پس مرا ببخش، یعنی: مرا از دشمنانت محفوظ بدار. تا این که مرا دستگیر نکنند و بکشند(و اورا بخشید) یعنی: اورا از دشمنش محفوظ نمود، ﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ .

فرمود: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾ از نیرویی که به وی دادی تا این که توانستم با یک مُشت مرد را به قتل برسانم ﴿فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾ بلکه با این نیرو در راحت جهاد می کنم تا از من راضی شوی.

﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ﴾ دیروز با مردی درگیر شدی، و امروز باز هم درگیر می شوی تو را ادب خواهم نمود، و هنگامی که می خواست دشمن خود را بزند، کسی که از شیعه حضرت موسی بود و خیال می کرد که موسی قصد وی را نموده است، لذا گفت: - ای موسی - ﴿أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ﴾ .

مأمون گفت: خداوند از طرف پیامبرانش به شما پاداش دهد ای أبا الحسن، پس معنی فرموده حضرت موسی به فرعون چه بود که فرمودند: ﴿فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾؟

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (فرعون هنگامی که موسی به نزدش آمد به وی گفت: ﴿وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ .

﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ آن به سبب رفتن به شهری از شهرهای بوده است ، ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي

حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ و خداوند به پیامبر خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى﴾ می فرماید: مگر شما را تنها نیافت و مردم را به سوی شما هدایت نمود؟ ﴿وَوَجَدَكَ

ضَالًّا یعنی: در نزد قوم خود ﴿فَهْدَى﴾ یعنی: آن‌ها را به معرفت شما هدایت نمود. ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ می‌فرماید: شما را بی‌نیاز نمود به این که دعای شما را مستجاب قرار داد).

مأمون گفت: باریک الله به شما ای فرزند رسول خدا، معنی فرموده خداوند چیست که فرمودند: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي﴾، چگونه حضرت موسی بن عمران که کلیم الله است با این که خود می‌دانست که خدا غیر قابل دیدن است، اما این خواسته را از خدا خواست؟!

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (حضرت موسی بن عمران کلیم الله می‌دانست که از خداوند بلند مرتبه تر از این است که با چشم دیده شود، اما وقتی که خداوند با وی تکلم کرد و وی را به خود نزدیک نمود، به سوی قومش رفت و آن‌ها را از آن موضوع آگاه ساخت که خداوند با وی تکلم نموده و به خود نزدیک کرده است، پس به او گفتند: به شما ایمان نمی‌آوریم تا ما هم مانند شما سخنان خدا را بشنویم، و قومش در آن زمان هفتصد هزار مرد بودند، و از میان آن‌ها هفتاد هزار نفر انتخاب نمود، سپس از میان آن‌ها هفت هزار نفر انتخاب کرد و و باز هم از میان آن‌ها هفتصد نفر و باز هم از میان آن‌ها هفتاد نفر را برای میعاد گاه خداوند انتخاب نمود، و به همراه آن‌ها به سمت کوه سیناء حرکت کرد، و آن‌ها را در دامنه کوه گذاشت و خود بالای کوه صعود نمود، و از خدا خواست که با وی سخن گوید و سخن خود را به گوش آن‌ها برساند، خداوند با وی سخن گفت و آن‌ها سخنان خدا را از بالا و از پایین و سمت راست و چپ و از جلو و پشت سر شنیدند؛ زیرا که خداوند از درون درخت با وی سخن گفت، سپس به سخن خود انعکاس داد تا از تمامی جهات سخنش را بشنوند. و گفتند: به شما ایمان نمی‌آوریم به این که هر چه شنیدیم آن همان سخن خدا باشد تا این که وی را به طور آشکار ببینیم، و هنگامی که این سخن بزرگ را گفتند و تکبر و سرپیچی نمودند، خداوند بر آن‌ها صاعقه ای فرستاد و به خاطر ظلم خود همه به هلاکت رسیدند.

و موسی فرمود: بار الهی به بنی اسرائیل چه خواهم گفت زمانی که به سوی آن‌ها برگردم و به من بگویند که شما آن‌ها را بردی و به قتل رساندی، چون شما به آن چه که ادعا می‌کردی که خداوند با شما مناجات نموده صادق نیستی، و خداوند آن‌ها را زنده نمود و به همراهش فرستاد، و

گفتند: اگر شما از خدا می خواستی که خود را به شما نشان دهد، نشان می داد، و به ما خبر می دادید که وی چگونه است تا او را بهتر بشناسیم.

موسی فرمود: ای قوم، خداوند با چشم دیده نمی شود و چگونگی ندارد، بلکه وی با نشانه ها و علائمش شناخته و دانسته می شود. گفتند: به شما ایمان نمی آوریم تا این که از خدا بخواهی. و حضرت موسی فرمود: خداوند شما سخنان بنی اسرائیل را شنیدی و خود به صلاح آن ها آگاه تری، و خداوند به وی وحی نمود که ای موسی از من بخواه آن چه که از شما خواستند و شما را با جهل آنها سرزنش نمی کنم، در آن هنگام حضرت موسی فرمود: (خداوند! بگذار به شما نگاه کنم)، (گفته شد مرا نخواهی دید اما به کوه نگاه کن، اگر توانست در جایگاه خود مستقر شود، آن گاه خواهی توانست که مرا ببینی و هنگامی که خداوند برای کوه تجلی یافت - با نشانه ای از نشانه هایش - کوه متلاشی گشت و حضرت موسی از هوش رفت و زمانی که به هوش آمد فرمود: خداوند! به شما توبه می کنم) یعنی می فرماید: معرفتم نسبت به شما بسوی من بازگشت؟ از جهل قومم، (من اولین ایمان آورندگان) از میان آن ها به این که شما دیده نمی شوید).

و مأمون گفت: شناخت مخصوص خداست ای ابا الحسن، مرا از فرموده خداوند تعالی خبر کن که فرمودند: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ «و هر آینه آن زن آهنگ او کرد، و اگر نه آن بود که او (یوسف) برهان پروردگار خویش پدید آهنگ وی کرده بود»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (همت به ولولا اَنْ رَأَى برهان ربه لهم بها کما همت به لکنه کان معصوماً والمعصوم لا یهم بذنب ولا یأتیه، ولقد حدثني أبي عن أبيه الصادق أنه قال: همت بأن تفعل وهم بأن لا یفعل).

(آهنگ او را کرد و اگر برهان خدای خود را نمی دید آهنگ او را می کرد همانطور که آهنگ وی را کرد لکن حضرت یوسف معصوم بود، و فرد معصوم هرگز نه آهنگ گناه می کند و نه آن را انجام می دهد، در این باب پدرم از پدرش حضرت صادق (علیه السلام) برایم نقل کرده که او فرموده: آن زن آهنگ او را کرد که انجام دهد، و یوسف تصمیم گرفت که آن کار را انجام ندهد).

مأمون گفت: شناخت مخصوص خداست ای ابا الحسن، مرا از فرموده خداوند تعالی خبر کن که فرمودند: ﴿وَدَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ﴾؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: (آن یونس فرزند متی می باشد که به خاطر قومش ناراحت رفت، وگمان برد به معنای یقین یافت که بر وی قادر نباشیم ، یعنی: روزیش را بر وی تنگ می کنیم ، واز آن فرموده اش: ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ یعنی: تنگی و سختی، ﴿فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ تاریکی شب ، و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ﴿أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ به سبب ترک عبادتی که در شکم ماهی چشمم به آن روشن شد، و خداوند دعایش را مستجاب نمود. و باری تعالی فرمود: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلِثَّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾).

و مامون گفت: شناخت مخصوص خداست ای ابا الحسن، مرا از فرموده خداوند تعالی خیرم کن که فرمودند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾؟
امام رضا علیه السلام فرمودند: (خداوند می فرماید: آن گاه که پیامبران از قوم خود ناامید شوند، و قوم آن ها گمان کنند که پیامبرانشان دروغ گفتند، یاری ما بسوی فرستادگان می آید).

و مامون گفت: شناخت مخصوص خداست ای ابا الحسن، مرا از فرموده خداوند تعالی خیرم کن که فرمودند: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: (در نزد هیچ یک از مشرکین مکه گناهی بزرگ تر از گناه رسول الله نبود؛ زیرا آن ها غیر از خدا سیصد و شصت بت را عبادت می کردند، و هنگامی که پیامبر با دعوت به سوی کلمه اخلاص به سویشان آمد، بر آن ها سخت آمد و آن را بزرگ جلوه دادند و گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ * و انطلق الملائمة منهم أن امشوا واصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء يراد * ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق * و زمانی که خداوند مکه را برای پیامبرش فتح نمود به ایشان فرمود: ای محمد ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ «، در نزد مشرکان اهل مکه در دعوت کردن آن ها به توحید خداوند در آن چه پیش آمد و آن چه به تاخیر افتاد، زیرا برخی از مشرکان مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند، و آنان که از آن ها باقی ماندند که قادر به انکار توحید آن گاه که مردم را به آن دعوت کند نیستند، پس گناه او صلی الله علیه و آله در نزد آن ها با پیروزی بر آنها بخشیده شده است).

و مامون گفت: شناخت مخصوص خداست ای ابا الحسن، مرا از فرموده خداوند تعالی خبرم کن که فرمودند: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ﴾.

امام رضا علیه السلام فرمودند: این آیه از قبیل « به تو می گویم تا همسایه بشنود » ، با این آیه خداوند پیامبرش ﷺ را مخاطب ساخته ولی قصد و اراده اصلی او امت می باشد .
و هم چنین فرموده خداوند متعال: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.
و فرموده خداوند متعال: ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾.

مامون گفت: راست گفתי ای فرزند رسول خدا، مرا از فرموده خداوند خبرم کن که فرمودند: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (رسول خدا ﷺ برای انجام یک کاری به سمت منزل زید فرزند حارثه فرزند شراحیل کلبی رفتند، و زنش را دید که شستشو می کرد پس به ایشان فرمودند: **(سبحان الذي خلقك)** (سپاس خدایی که شما را آفرید) و منظور ایشان آن بوده که می خواست خداوند را از کلام کسی که زعم نموده: که فرشتگان دختران خدا هستند منزّه و پاک بدارد و باری تعالی فرمودند: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ و پیامبر ﷺ وقتی دید که شستشو می کرد فرمودند: **(سبحان الذي خلقك)** (سپاس خداوندی که شما را آفرید)؛ که فرزندی بگیرد و به این طهارت و شستشو نیاز داشته باشد، پس وقتی که زید به منزل بازگشت زنش او را از آمدن رسول خدا ﷺ و فرموده اش با خبر ساخت که فرمود (سپاس خدایی که شما را آفرید)، و زید منظور رسول خدا ﷺ از آن فرموده را ندانست و گمان نمود که زیبایی زنش باعث گفتن آن فرموده شده است، لذا نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ همسر من اخلاق بدی دارد و می خواهم آن را طلاق دهم. پیامبر ﷺ به وی فرمودند: (همسرت را نگه دار و تقوای الهی پیشه کن) و خداوند وی را از تعداد زنانش آگاه نمود که آن زن از جمله آن هاست، و پیامبر ﷺ آن را در دلش پنهان کرده و برای زید آشکار ننمود، و ترسید که مردم بگویند: که حضرت محمد ﷺ به ندیم خود می گوید که همسر شما همسر من خواهد شد، و او را به آن عیب جویی کنند، پس خداوند تعالی این آیه را نازل نمود: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾ یعنی: با

اسلام (بروی کرامت بخشید) یعنی: آزادی از بردگی ﴿أَمْسِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾.

سپس زید آن را طلاق داد و بعد از اتمام عده طلاق خداوند آن را به همسری پیامبرخود حضرت محمد ﷺ در آورد، و در این خصوص آیه قرآنی نازل نمود و باری تعالی فرمود: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ هم چنین خداوند می دانست که منافقین به خاطر آن ازدواج بر پیامبر ایراد می گیرند لذا آیه زیر را نازل نمود: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ﴾.

مامون گفت: ای فرزند رسول خدا سینه ام را شفا بخشیدی، و آن چه که برایم مبهم و مجهول بوده را روشن نمودی که خداوند به شما از طرف پیامبرانش واز اسلام جزای خیر بدهد.

علی بن جهم گفت: مأمون نماز برخواستند و دست محمد بن جعفر ابن محمد را گرفت - که در مجلس حاضر بود - و به دنبال آن ها رفتم و مامون به ایشان گفت: فرزند برادرت را چگونه دیدی؟ گفت: دانشمند. وایشان را دیدیم که با دیگر افراد اهل علم فرق داشت، مامون گفت: آن به خاطر این است که فرزند برادرم از اهل بیت نبوت است کسانی که در مورد آن ها پیامبر ﷺ فرمودند: (أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عَتْرَتِي، وَأَطْيَابَ أُرُومَتِي، أَحْلَمَ النَّاسِ صَغَارًا، وَأَعْلَمَ النَّاسِ كِبَارًا فَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، لَا يَخْرُجُونَكَ مِنْ بَابِ هَدًى وَلَا يَدْخُلُونَكَ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ).

«آگاه باشید که نیکان عترت من، و پاکان نسل من، در کودکی از تمام مردم بردبارتر و در بزرگی از همه ایشان داناتر می باشند، پس به آنان چیزی نیاموزید که اینان از همه شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند نمود و به در گمراهی شما را داخل نخواهند کرد».

وامام رضا علیه السلام به سمت منزل خود رفت، و در روز بعد به سوی ایشان رفتم، وایشان را از گفته مامون وجواب عمویش محمد بن جعفر آگاه ساختم، پس امام رضا علیه السلام تبسمی نمود و فرمود: (يَا بَنِي الْجَهْمِ، لَا يَغْرُنْكَ مَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ، فَإِنَّهُ سَيُعْتَالِي وَاللَّهُ يَنْتَقِمُ لِي مِنْهُ).

(ای فرزند جهم، آن چه که شنیدی شمارا فریب ندهد، که ایشان مرا به قتل می رساند و خداوند انتقام مرا از ایشان می گیرد).

احتجاج ایشان علیه السلام به آن چه که متعلق به امامت و صفات کسی که خداوند او را بدان اختصاص نموده و روشن کرده راه برای کسی که بر آن باشد و نکوهش کردن کسی که تجویز به انتخاب امام بدهد و ملامت کسی که در آن غلو و زیاده روی کند و شیعیان را به صبر و شکیبایی و تقیه هنگام نیاز به آن و تربیت نیکو امر نمود.

أبو يعقوب بغدادی می گوید: ابن سکیت - به أبي حسن رضا علیه السلام - گفتند: چرا خداوند حضرت موسی بن عمران با دست بیضاء (نورانی) ، وبا نشانه سحر فرستاد و حضرت عیسی را با نشانه طلب ، و حضرت محمد ﷺ را با کلام و خطاب فرستاد؟ أبو الحسن علیه السلام به ایشان فرمودند: (أن الله لما بعث موسى عليه السلام كان الغالب على أهل عصره السحر فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسع القوم مثله، وبما أبطل به سحرهم، وأثبت به الحجة عليهم).

وأن الله بعث عيسى عليه السلام في وقت قد ظهرت فيه الزمانات، واحتاج الناس إلى الطلب، فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله، وبما أحيا لهم الموتى وأبرأ الأكفم والأبرص بإذن الله، وأثبت به الحجة عليهم).

(همانا وقتی که خداوند حضرت موسی علیه السلام را فرستاد چیزی که در آن زمان رواج داشت سحر و جادو بود و از طرف خداوند به آن چه که در میان آن ها قادر به انجام آن نبودند آمد، و جادوی آن ها را باطل ساخت و حجت خود را بر آن ها ثابت نمود.

و خداوند هنگامی حضرت عیسی علیه السلام را فرستاد که در میان آن ها بیماری های مزمن آشکار شده بود، و مردم به طبابت احتیاج داشتند، و از طرف خداوند به آن چه که در میان آن ها نبوده آمد، و به اذن خداوند برای آن ها مردگان را زنده نمود کور مادر زاد و پیری را شفا داد، و با آن حجت خود را بر آن ها ثابت نمود).

(وأن الله بعث محمداً ﷺ في وقت كان الأغلب على أهل عصره الخطب والكلام - وأظنه قال والشعر - فأتاهم من عند الله من مواعظه وأحكامه ما أبطل به قولهم وأثبت به الحجة عليهم).

(و خداوند حضرت محمد ﷺ را در زمانی فرستاد که اغلب مردم آن زمان اهل خطاب و سخن - و گمان می کنم که شعر را فرمود - بودند، و از طرف خداوند با پند و اندرز و مواعظه و احکام و آن چه که سبب بطلان سخن آن ها می شود، به نزد آنان آمد و با آن حجت خود را بر آن ها ثابت نمود).

وهم چنان ابن سکیت به ایشان می گفت که: به خدا سوگند که مانند شما هرگز ندیدم، امروز حجت بر مردم چیست ؟ و به ایشان فرمودند: **(العقل يعرف به الصادق علی الله فی صدقه، والکاذب علی الله فی کذبه).**

(به وسیله عقل راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش می کند، و دروغگوی بر پروردگار را شناخته و تکذیبش کند) .

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که این همان جواب است، و امام رضا علیه السلام در ضمن فرموده اش اضافه نموده اند که جهان در زمان تکلیف از صادقی که مکلف آن چه در امر شریعت بر آن مشتبّه شده به آن مراجعه کند خالی نمی شود، اهل دلیل که بر صدقش بر باری تعالی دلالت می کند، و مکلف با عقل به شناخت او می رسد، و اگر آن نبود راستگو از دروغ گو شناخته نمی شد ، پس آن حجت خداوند بر خلقش می باشد.

واز قسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم، که می گوید: در روزهای علی بن موسی رضا علیه السلام در مرو بودیم، و در ابتدای

رسیدنمان در مسجد آن در روز جمعه جمع شدیم، و مردم در امر امامت بحث می کردند و اختلاف زیاد مردم در آن را ذکر کردند پس بر سرور و آقای خود امام رضا علیه السلام وارد شدم و ایشان را از آن چه که در میان مردم گذشت خبر نمودم ، ایشان تبسمی کردند و فرمود: (ای عبد العزیز، مردم نمی دانند و در دین خود فریب خوردند، همانا خدای تبارک و تعالی پیامبر خود صلی الله علیه و آله را نگرفت جز این که دین را برای وی کامل ساخت، و بر ایشان صلی الله علیه و آله قرآن که تفصیل همه چیز در آن است نازل نمود، در آن حلال و حرام و حدود و احکام ، و تمامی آن چه که به آن نیاز بود را روشن ساخت، و خداوند متعال فرمودند: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ و در اواخر عمر شریفش در حجه الوداع نازل نمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. پس امر امامت تمام کننده دین می باشد، و ایشان صلی الله علیه و آله رفتند جز این که دانستی های دینش را آشکار ساخت و راه آن را برای آن ها روشن نمود، و آن ها بر راه حق ترک نمود، و برای آن ها امام علی علیه السلام را به عنوان پیشوا و امام قرار داد و چیزی که امت به آن احتیاج دارد را ترک ننمود مگر این که آن را برای آن ها توضیح و روشن نمود، و هرکس که گمان کنند که خداوند متعال

دینش را کامل نکرده است در واقع کتاب خدا را رد نموده است، و هرکس که کتاب خدا را رد کند کافر است. آیا شما منزلت امامت و جایگاهش در میان امت را می دانید که در آن اجازه انتخاب و اختیار برای آنها وجود داشته باشد.

امامت جایگاه آن با شکوه تر و منزلت آن بزرگ تر و مکان آن بالاتر و بعید تر و دورتر از آن است که مردم با عقل خود آن را دریابند، و یا با رای خود به آن دست یابند، تا آن را به اختیار خود بر پا دارند.

همانا خداوند به ابراهیم خلیل بعد از نبوت و خلیل بودنش امامت را به او داد، و آن رتبه سومی بود که خداوند وی را به آن مفتخر نمود، و یارش را ارجمند ساخت که خداوند متعال فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ و ابراهیم خلیل - که از آن امر خوشحال بود - فرمودند: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾، خداوند متعال فرمودند: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ و این آیه امامت هر ظالمی تا روز قیامت رباطل کرد، و آن در میان برگزیدگان قرار گرفت، سپس خداوند به او کرامت بخشید که در نسل او اهل برگزیده شدگان و پاکان قرار داد و فرمودند: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ و هم چنان: در سال های سال نسلش بعضی از بعضی دیگر به ارث بردند تا این که پیامبر ﷺ آن را به ارث برد خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ پس آن مخصوصا برای ایشان بود، و پیامبر ﷺ آن را به امر خدا بر رسمی که خداوند آن را واجب ساخته به گردن علی علیه السلام انداخت، و آن به فرموده خداوند در نسل پاکش از برگزیدگانی که خداوند به آن ها علم و ایمان داد قرار گرفت: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ و آن بطور خاص در فرزندان امام علی علیه السلام تا روز قیامت شده در زمانی که بعد از حضرت محمد ﷺ پیامبری وجود ندارد، پس از کجا آن نادانان انتخاب و اختیار می کنند؟

همانا امامت شان و منزلت پیامبران و ارث اوصیاء است، امامت خلافت و جانشینی خدا و پیامبر، و مقام امیر المؤمنین، و میراث حسن و حسین علیهم الصلاه و السلام می باشد.

همانا امامت زمام دین، و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزت مؤمنین می باشد.

امامت راس اسلام نامی، و فرع سامی می باشد.

کمال نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، و فراهم نمودن جماعات و صدقات و امضای حدود و احکام، و حفظ مرزها و نواحی با امامت

است. امام حلال خداوند را حلال، و حرام خداوند را حرام می‌کند، و حدود خداوند را بر پا می‌کند، و از دین خداوند دفاع می‌کند، و با حکمت و موعظه حسنة و حجت بالغة در راهش دعوت می‌کند.

امام هم چون خورشید درخشان در افق برای جهان است، بطوری که دست‌ها و دیدگان به او نرسد.

امام: ماه [شب چهارده] تابان است و چراغ بسیار زیبا و نور درخشان، و ستاره راهنما در شبهای تاریک و بیابان‌های بی‌آب و علف و دریا‌های پرگرداب است.

امام: آب‌گوارا برای تشنگان، و دلالت‌کننده به هدایت، و نجات‌دهنده از هلاکت است. امام برای کسی که خود را گرم کند آتشی بر نقاط گرم است، و راهنمای راه‌هاست، که هر کس از او جدا شود نابود و هلاک گردد.. امام: باران همیشگی است، و خورشید درخشان، و زمین باز شده (نعمت‌دهنده)، و چشمه جوشان، و برکه و باغ و بوستان است.

امام: امین هم راه، پدر دل‌سوز، و برادر مهربان، و پناه‌دهنده بندگان در سختی و بلا است. امام: امین خداوند درزمینش، و حجتش بر بندگان، و خلیفه‌اش در سرزمینش، و دعوت‌کننده به سوی خدا، و دفاع‌کننده از حریم خداست.

امام: از گناهان پاک و به دور است، و از عیوب مبرا است، مختص به علم شده و با حلم و بردباری زینت شده و نظم‌دهنده دین، و شکیبای مسلمانان، و خشم بر مارقین، و نابوده‌کننده کافران است.

امام: یگانه روزگار خود است، هیچ کس هم پایه او نیست، و عادل‌ی هم چون او نیست، و برای او بدیل و جانشین و همتا و نظیر نیست، به تمام فضایل مخصوص است بدون این که آن را طلب و اکتساب کرده باشد، بلکه (فضائل او) از فضل‌دهنده بخشنده است پس کیست که به معرفت امام برسد و آن را اختیار کند؟ هرگز هرگز! عقل‌ها درمانده شدند و خاطره‌ها سرگردان، خرده‌ها حیران و چشم‌ها مانده، بزرگان حقیر و حکیمان متحیر، خطبا درمانده، خردمندان

و شاعران بازمانده، و ادیبان عاجز و بلغاء ناتوان شدند، که وصفی از شأن و منزلت او، و یا فضیلتی از فضایل او بیان کنند، پس اقرار به عجز تقصیر نمودند، و چگونه به کنه و حقیقتش وصف شود، و یا چیزی از امرش فهمیده شود، و یا کسی یافت شود که مانند او باشد، و مانند او دیگران را بی نیاز کند، نه و چگونه و از کجا (به او برسند) و او هم چون ستارگان دور از دسترس دیگران و وصف و صف کنندگان است! پس اختیار، و خردها کجای این هستند، و کجا مانند این یافت می شود، گمان کردند که امام در غیر خاندان رسول خدا ﷺ یافت می شود؟ به خدا سوگند که نفس های خودشان آنان را دروغ گو پنداشته و آنها باطل شمرده، پس به پله بلند و سختی پا نهاده و به منزل لغزنده ای که آنان را به پرتگاه اندازد پا نهاده اند، جایگاه امام را با عقل های درمانده و ناقص و هلاک شده، و رای های گمراه کننده هدف قرار دادند، پس هرگز به آن ها (برای رسیدن به آن) نرسد جز دور شدن از آن.

خدا آن هارا هلاک گرداند چگونه می اندیشند! هدف سختی را مورد هدف قرار دادند، و سخن ناروایی گفتند، و در گمراهی عمیقی فرو رفتند و در سرگردانی واقع شدند، بنابراین امام را بدون بصیرت ترک نمودند، و شیطان اعمال آنها را برایشان زیبا جلوه داده و آن ها را از مسیر حق بازداشت در حالی که بینا بودند، اختیار خود را بر اختیار خداوند و رسولش ترجیح دادند در حالی که قرآن آن هارا مخاطب قرار می دهد: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

(پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد بر

می گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزّه است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می شوند!).

وقال تعالى: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾.

(هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد!).

وقال تعالى: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ *
 أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ رَعِيمٌ * أَمْ هُمْ
 شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.

(شمارا چه می شود و این چه حکمی است که می کنید ؟ * آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟ * که آن چه را شما انتخاب می کنید از آن شما است ؟ * و یا ما سوگندهای موکد به نفع شما و علیه خود خورده ایم که تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید؟ * ای پیامبر از ایشان بپرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده ؟ * نکند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی مساوی با مسلمین می شوند اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند *).

وقال تعالى: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.

(چرا در قرآن تدبر نمی کنند؟ مگر بر در دلهایشان قفل زده شده ؟).

﴿أَمْ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾.

﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾.

گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم بلکه آن مقام امامت از فضل خداوند است و آن را به هر کس که خواهد عطا فرماید و خداوند را فضلی عظیم است.

آنان را چه به انتخاب امام؟! حال اینکه امام دانایی است عاری از جهل، و سرپرستی است که ستم نمی کند، امام معدن قدس و طهارت و طریقت و زهد و علم و عبادت است، و آن ها مخصوص به دعوت رسول خدا ﷺ، و از نسل مطهر بتول هستند، و در نژاد او بدنامی نیست، و برایش منزلتی است که هیچ اسم و رسم داری بدان نرسد، از خاندان قریش و نسب عالی هاشم و عترت آل رسول و مورد رضایت خداوند است، شرف اشراف و شاخه‌ای از درخت عبد مناف است، در علم نامی دارد و در بردباری کامل است، بر امامت توانا و در سیاست داناست، و اطاعتش واجب، و قائم به امر خداوند است، نصیحت کننده بندگان خدا، و حافظ دین او است.

خداوند به پیامبران و امامان توفیق داده، و از خزانة علم و حکمتش به آن ها می دهد که بدیگران نداده است، علم آن ها بالاتر از علم اهل زمان خود می باشد، خدای تعالی می فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

خدای متعال فرمود: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

خدای متعال فرمود - در مورد طالوت - : ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

خدای متعال به پیامبرش فرمود: ﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾.

خدای متعال در مورد ائمة اهل بیت و عترتش فرمود - : ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾.

و آن گاه که خداوند بنده ای را برای امور بندگانش انتخاب کند سینه اش را برای آن باز می کند، و چشمه حکمت را بر دلش روان ساخته و دانش را به او الهام فرماید، و بعد از آن در هیچ جوابی باز نماند، و در درستی آن متحیر نگردد، و او معصوم ، مؤید، موفق، تسدید شده است، از گناهان و لغزش و هلاک در امان است، و این خصوصیت را خداوند بدو ارزانی داشته تا وی حجت بر خلق و گواه بر بندگانش باشد، ﴿وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾، پس آیا بر مانند این چنین چیزی قادرند، که او را انتخاب کنند یا انتخاب شده آن ها دارای این اوصاف است تا او را مقدم بدانند؟

به خانه خدا سوگند که با حق دشمنی نمودند و کتاب خدا را به پشت انداختند گویا نمی دانند، و در کتاب خدا هدایت و شفاء است، آن را به کناری انداختند و از هوی و هوس تبعیت نمودند و خدا ایشان را سرزنش کرد و دشمن داشت و بدبخت کرد. خداوند متعال فرموده: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

خداوند متعال فرموده: ﴿فَتَعَسَّأَ هُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَاهُمْ﴾.

خداوند متعال فرموده: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾).

پیوست شماره (۲)

س / سید أحمد الحسن وصی و رسول امام مهدی علیه السلام:

یمانی کسیت ؟

و آیا حدودی برای شخصیت او وجود دارد که به وسیله آن صاحبش شناخته می شود ؟

و آیا ایشان از کشور یمن هستند ؟

و آیا ایشان معصوم هستند بطوری که مردم را وارد باطل نکند و همچنین آن ها را از حق خارج نسازد و همانطور که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده: **(إِنَّ رَايَةَ رَايَةِ هَدَى، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ؟)** (این که پرچم ایشان پرچم هدایت است ، و بر هیچ مسلمانانی جایز نیست که از امر او سرپیچی کند، و اگر کسی این کار را کرد از اهل جهنم خواهد بود، زیرا که ایشان به سوی حق و راه راست دعوت می کند)؟

ج /

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وال محمد الأئمة والمهديين

لازم است اولاً: بدانیم که که مکه از قحطیه، و قحطیه از یمن است. و حضرت محمد و خاندان محمد علیهم السلام (همه آنان یمانی هستند). پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله (یمانی) است، و علی علیه السلام (یمانی) و امام مهدی علیه السلام (یمانی)، و دوازده مهدی (یمانی) هستند، و مهدی اول نیز (یمانی) می باشد، و این همان چیزی است که علمای عامل اوایل (رحمهم الله) آن را می دانستند **﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾** ^(۱)

وعلامه مجلسی در کتاب بحار خود کلام اهل بیت پیامبر ﷺ را حکمت یمانی^(۱) نامیده است ، بلکه این از رسول خدا ﷺ وارد شده است، همان طور که عبد المطلب علیه السلام بیت الله الحرام را کعبة یمانیة^(۲) نامیده است .

اما نسبت به حدود شخصیت یمانی:

در روایتی که از امام باقر علیه السلام وارد شده آمده است که: (ولیس فی الرايات رایة أهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی؛ لأنه يدعو إلى صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانخفض إلیه فإن رایته رایة هدی، ولا یحل لمسلم أن یتوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق وإلى طریق مستقیم)^(۳).

(ودرمیان پرچم ها پرچی هدایت گتر از پرچم یمانی نیست ، آن پرچم هدایت است ، چون ایشان به صاحبان دعوت می کند، وهنگامی که یمانی خروج نمود فروش سلاح بر مردم وهمه مسلمانان حرام می شود، وهنگامی که یمانی خروج نماید به سوبش بشتابید ، که پرچم ایشان پرچم هدایت است ، وبر هیچ مسلمانی جایز نیست که از امر آن سرپیچی کند ، واگر کسی این کار را کرد از اهل آتش خواهد بود، زیرا که ایشان به حق وبسوی راه راست دعوت می کند).
ودر آن است:

أولاً: (وبر هیچ مسلمانی جایز نیست که از امر آن سرپیچی کند ، واگر کسی این کار را کرد از اهل آتش خواهد بود):واین به معنای آن است که یمانی:(صاحب ولایت الهی است) وشخصی ممکن نیست که بر مردم حجت باشد ، بطوری که اعراض از او انسان را وارد جهنم کند،هرچند اگر نماز بخواند و روزه بگیرد مگر این که از (خلفای خداوند در زمین باشد) و آن ها از پیامبران و مرسلین و امامان ومهدیین دارای ولایت الهی می باشند.

دوم:) ایشان به حق وبسوی راه مستقیم دعوت می کند): و دعوت به حق و راه راست(صراط مستقیم) به معنای این است که این شخص اشتباه نمی کند تا مردم را وارد باطل کند یا این که آن ها را از حق خارج سازد، واین به این معناست که او معصوم و منصوص عصمت است بنابراین این قید در حدیث ثمره بزرگی در مشخص کردن شخصیت یمانی دارد

۱- بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱.

۲- بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱.

۳- غیبت نعمانی: ص ۲۶۴.

وبرداشت هر معنای دیگری از این جمله (ایشان به حق و بسوی راه مستقیم دعوت می کند) آن را لغو و بی فایده می کند زیرا دیگر روشن کننده خصوصیات شخصیت یمانی نمی باشد وائمه علیهم السلام از گفتن کلام لغو مبرا هستند.

پس از گفته اول و دوم نتیجه می گیریم که:

که یمانی: (حجتی از حجت‌های خدا در زمین است و معصوم

و منصوص العصمة است)، و در روایات متواتر و متن‌های قطعی که ثابت شده که حجت‌های الهی بعد از حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها : ائمه دوازده گانه علیهم السلام و بعد از آن‌ها دوازده مهدی علیهم السلام می باشند، و غیر از آن‌ها هیچ حجت معصوم دیگری بر زمین وجود ندارد که تمام نعمت و کمال دین و ختم رسالات آسمانی به وسیله آن‌هاست که یازده امام علیهم السلام از ایشان از دار دنیا رفته اند و امام مهدی و دوازده مهدی علیهم السلام باقی مانده اند و یمانی مردم را به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت می کند.

و به همین جهت باید یمانی نخستین مهدیین می باشد. زیرا بعد از ایشان یازده مهدی هست و آن‌ها از فرزندان می باشند ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱).

(آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و اناست).

و در زمانی متاخر از زمان ظهور امام مهدی علیه السلام می آیند، بلکه آن‌ها در حکومت عدل الهی خواهند بود و چیزی که ثابت است این که اول مهدیین: (در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام حضور دارد، و ایشان از اولین ایمان آورندگان به امام مهدی علیه السلام در ابتدای ظهور و تحرک برای آماده نمودن میدان جهت قیام می باشد)، همان طور که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است . و از این جا شخصیت یمانی در مهدی اول علیه السلام از دوازده مهدی منحصر می شود.

و روایات اهل بیت علیهم السلام نام وصفات و مسکن مهدی اول را به طور مفصل بیان کرده اند، و نامش احمد و کنیه اش عبدالله – یعنی اسرائیل – یعنی این که مردم در مورد او قهرا و بر خلاف میلشان می گویند که وی اسرائیلی است.

رسول خدا ﷺ می فرماید: (أسمي أحمد وأنا عبد الله أسمى إسرائيل فما أمره فقد أمرني وما عناه فقد عناي) ^(۱).

(نامم احمد ومن عبدالله ونامم اسرائیل است وآن چه که او را امر کرده مرا نیز امر فرموده وهر ان چه که او مکلف نموده مرا نیز مکلف نموده است).

ومهدی اول اولین سیصد و سیزده نفر (یاران امام مهدی (علیه السلام) می باشد، و او: (از بصره) و (درگونه راستش اثری است) و (درسش حزار (شوره) می باشد) و (جسمش مانند جسم موسی بن عمران (علیه السلام) است) و (در پشتش ختم نبوت است) و (و وصیت رسول خدا ﷺ به ایشان است) و (ایشان اعلم مردم بعد از ائمه به قرآن و تورات و انجیل می باشد) و (در هنگام ظهورش جوان می باشد) رسول خدا ﷺ می فرماید: (... ثم ذکر شاباً فقال: إذا رأيتموه فبايعوه فإنه خليفة المهدي) ^(۲).

(.... سپس جوانی را ذکر نمود و فرمود: هر گاه ایشان را دیدید با او بیعت کنید که ایشان خلیفه امام مهدی (علیه السلام) است).

از ابی عبد الله (علیه السلام)، از پدرانش، از امیر المؤمنین (علیه السلام)، که می فرماید: (قال رسول الله ﷺ في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي (علیه السلام): يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة، فأملی رسول الله ﷺ وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الإثني عشر إمام، وساق الحديث إلى ان قال: وليسلمها الحسن (علیه السلام) إلى ابنه م ح م د المستحفظ من آل محمد ﷺ فذلك اثنا عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد والاسم الثالث المهدي وهو أول المؤمنين) ^(۳).

(پیامبر خدا ﷺ در شبی که وفات او بود به علی (علیه السلام) فرمود: که ای ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن، و پیامبر خدا ﷺ وصیتش را فرمود تا این که به این جا رسید و فرمود: ای علی پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی می باشند. و تو ای علی نخستین دوازده امام می باشی. و حدیث به درازا کشید تا این که فرمود: پس اگر وقت وفات (امام

۱- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴، برهان: ج ۱ ص ۹۵.

۲- بشارت اسلام: ص ۳۰.

۳- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷، وغیبت طوسی: ص ۱۵۰، غایت مرام: ج ۲ ص ۲۴۱.

حسن عسکری علیه السلام فرا رسید آن را به فرزندش م ح م د نگه داشته شده ازال محمد علیه السلام می باشد، و آن دوازده امام خواهند بود وبعد از آن ها دوازده مهدی می باشند، وهنگامی که زمان وفاتش (امام مهدی علیه السلام) فرا رسد آن را به فرزندش اول مهدیین بدهد که سه نام دارد نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبدالله واحد است ونام سومش مهدی است وایشان اولین ایمان آورندگان می باشد).

واز امام صادق علیه السلام فرمود: (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام) ^(۱).

(همانا برای ما بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشد).

واز امام صادق علیه السلام وارد شده، که فرمود: (إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام) ^(۲).

(همانا برای ما بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشد).

ودر این روایت قائم همان مهدی اول است وامام مهدی علیه السلام نیست زیرا که بعد از امام علیه السلام دوازده مهدی می باشد، وامام محمد باقر علیه السلام در وصف مهدی اول می فرماید: (... ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين المشرف الحاجبين العريض ما بين المنكبين برأسه حزاز و بوجهه أثر رحم الله موسى) ^(۳).

(.... آن که سرخی گونه ای که چشمانش در کاسه مبارکش فرو رفته و میان دو ابروانش بلند است ، که کتفان باز و در سرش شوره است و در صورت مبارکش اثری وجود دارد خداوند حضرت موسی را رحمت کند).

واز امیر المؤمنین علیه السلام در خبر طولانی وارد شده که فرمود: (... ألا وإن أولهم من البصرة وآخرهم من الأبدال ...) ^(۴).

فرمود (.... همانا که اول ایشان از بصره و آخر آن ها از ابدال است ...).

۱- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸، برهان: ج ۳ ص ۳۱۰، غیبت طوسی: ص ۳۸۵.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۳- غیبت نعمانی: ص ۲۱۵.

۴- بشارت اسلام: ص ۱۴۸.

واز امام صادق علیه السلام در خبر طولانی وارد شده که در آن نام أصحاب قائم علیه السلام نام می برد، می فرماید: **(... ومن البصرة ... أحمد ...)** ^(۱).

(.... واز بصره ... احمد ..)

وامام باقر علیه السلام فرمود: **(له - أي للقائم - اسمان اسم يخفى واسم يعلن فأما الذي يخفى فأحمد وأما الذي يعلن فمحمد)** ^(۲).

(برای ایشان - یعنی قائم - دو نام است یک نام مخفی و نامی آشکار، نامی که مخفی است احمد و نام آشکار محمد است) .

وآحمد همان نام مهدی اول و محمد نام امام مهدی علیه السلام است همان طور که از وصیت رسول خدا ﷺ روشن شده است .

و امام باقر علیه السلام فرمود: **(إنَّ لله تعالى كنزاً بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: (أحمد أحمد) يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأني أنظر إليه عابر الفرات. فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبوا على الثلج)** ^(۳).

(همانا که برای خدا در طالقان گنجی وجود دارد که از نقره و طلا نیست ، دوازده هزار نفر در خراسان که شعار آن ها (احمد احمد) است که جوانی از بنی هاشم بر اسبی شهباء (سرخ رنگ) آن ها را فرماندهی می کند، که بر سرش دستار قرمزی بسته گویی ایشان را می بینم که از فرات می گذرد. و هنگامی که در مورد آن شنیدید به سویش بشتابید هر چند که مجبور به خزیدن بر روی برف ها شوید) .

وآحمد همان نام مهدی اول ^(۴) می باشد، و در کتاب الملاحم والفتن آمده است که:

فرمود: **(أمير الغضب ليس من ذي ولا ذهو لكنهم يسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذي ولا ذهو ولكنه خليفة يماي)** ^(۵).

۱- بشارت اسلام: ص ۱۸۱.

۲- کمال الدین : ج ۲ ص ۶۵۳.

۳- منتخب الأنوار مضیئة: ص ۳۴۳.

۴- ملاحم وفتن :سید بن طاووس حسنی: ص ۲۷.

۵- ملاحم وفتن: ص ۸۰.

(فرمانده لشکر غضب از ذی و ذهو (لحن سخن مردم یمَن) نیست اما آن‌ها صدایی را می‌شنوند که آن را انسان وجن نگفته است که با فلانی به نامش بیعت کنید که از ذی و ذهو نمی‌باشد اما ایشان خلیفه یمانی است).

و در ملاحم و فتن سید بن طاووس حسنی آمده است: (فیجتمعون وینظرون لمن یبایعونه فیناهم كذلك إذا سمعوا صوتاً ما قال إنس ولا جان بایعوا فلاناً باسمه لیس من ذی ولا ذه ولكنه خلیفة یمانی).

(واجتماع می‌کنند و نگاه می‌کنند که با چه کسی بیعت کنند در حالی که آن‌ها در چنین احوالی هستند در آن هنگام صدایی می‌شنوند که آن را انسان وجن نگفته است که با فلانی با نامش بیعت کنید که از ذی و ذه نیست بلکه ایشان خلیفه یمانی است).

و شیخ علی کورانی در کتاب معجم أحادیث امام مهدی علیه السلام روایت می‌کند: (ما المهدي إلا من قریش، وما الخلافة إلا فیهم غیر أن له أصلاً ونسباً فی الیمن)^(۱).

(مهدی نیست مگر این که از قریش باشد، و خلافتی نیست مگر این که برای آن‌هاست غیر از این که برای ایشان اصل و نسبی در یمَن وجود دارد).

واز آن جایی که مهدی اول از ذریه امام مهدی علیه السلام می‌باشد، پس حتماً نسبش نامشخص است، زیرا که نسل امام مهدی علیه السلام مجهول می‌باشند، و این صفات همان صفات یمانی منصور و صفات مهدی اول علیه السلام می‌باشد زیرا که ایشان یک شخص می‌باشند همان طور که قبلاً بیان کردیم.

و اگر بیشتر بخواهی می‌گویم: که یمانی در زمان ظهور مقدس زمینه ساز و از سیصد و سیزده یار می‌باشد که پرچم را تسلیم امام مهدی علیه السلام می‌کند، و مهدی اول نیز در زمان ظهور مقدس حضور دارد و اولین ایمان آوردندگان به قیام امام مهدی علیه السلام در ابتدای ظهورش و قبل از قیامش می‌باشد، پس حتماً یکی از آن‌ها حجتی بر دیگری باشد، و از آن جایی که ائمه و مهدیین حجج خدا بر تمامی خلق می‌باشند و مهدی اول علیه السلام یکی از آن‌هاست پس او بر یمانی حجت می‌باشد که اگر یک شخص واحد نباشند، و در آخر مهدی اول خود فرمانده انقلاب زمینه ساز

می شود و یمانی نقش دوم را خواهد داشت بلکه کمک کننده فرمانده است و این صحیح نمی باشد؛ زیرا که یمانی خود زمینه ساز اصلی و فرمانده حرکت ظهور مقدس می باشد، پس حتما مهدی اول همان یمانی و یمانی همان مهدی اول می باشد.

و با این توضیح یمانی: (نامش احمد، واز بصره، ودر گونه راستش اثری است، ودر ابتدای ظهورش جوان خواهد بود و در سرش شوره است، و داناترین مردم به قرآن و تورات و انجیل بعد از ائمه (ع) است، و نسبش نامشخص، و به مهدی ملقب می شود، و ایشان امام واجب اطاعت و از طرف خداست، و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از امر آن سرپیچی کند، و اگر کسی این کار را کرد از اهل آتش خواهد بود، و ایشان به حق و بسوی راه راست و به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت می کند و.. و..) و هر آن چه از اوصاف مهدی اول که در روایات محمد و آل محمد علیه السلام آمده است و شما می توانید به روایاتی که در کتاب غیبت نعمانی و غیبت طوسی و کمال الدین و بحار^(۱) و غیر آن ها از کتب حدیث آمده مراجعه کنید.

و آن چه که باقی می ماند این است که همه (یاران یمانی) از سیصد و سیزده نفر اصحاب امام (ع): (همه آن ها یمانی هستند)، و آن به دلیل نسبت دادن آن ها (به فرمانده شان یمانی است)، واز آن ها (یمانی صنعاء) و (یمانی عراق).

﴿كَلاَّ وَالْقَمَرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ * إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ * فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذِكَةِ مُعْرِضِينَ * كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ * بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً * كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ * كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾^(۲).

(این چنین نیست که آن ها تصور می کنند سوگند به ماه،* و به شب، هنگامی که (دامن برچیند و) پشت کند،* و به صبح هنگامی که چهره بگشاید،* که آن (حوادث هولناک

۱- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۳.

۲- سوره مدثر.

قیامت) از مسائل مهم است! هشدار و اندازی است برای همه انسانها،* برای کسانی از شما که می‌خواهند پیش افتند یا عقب بمانند [بسوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند]!*(آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،* مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان می‌دهند)!* آن‌ها در باغ‌های بهشتند، و سؤال می‌کنند...* از مجرمان: *چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!* می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم،* و اطعام مستمند نمی‌کردیم،* و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم،* و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم،* تا زمانی که مرگ ما فرا رسید!»* از این رو شفاعت کفایت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.* چرا آنها از تذکر روی گردانند؟!* گویی گورخرانی رمیده‌اند،* که از (مقابل) شیری فرار کرده‌اند! *بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه‌ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود! *چنین نیست که آنان می‌گویند، بلکه آنها از آخرت نمی‌ترسند! *چنین نیست که آنها می‌گویند، آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است! *هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد؛* و هیچ کس پند نمی‌گیرد مگر اینکه خدا بخواهد؛ او اهل تقوا و اهل آمرزش است!).

وماه: (وصی)، و شب: (حکومت ظالمین)، و صبح: (فجر) (طلوع) امام مهدی (علیه السلام)، و ابتدای ظهورش به وسیله وصیش مانند ابتدای شروق (طلوع) خورشید است؛ زیرا که ایشان خورشید می‌باشند، ﴿إِنَّمَا لِأَحَدَى الْكُفْرِ﴾: یعنی (قیامت صغری).

و حوادث الهی بزرگ سه تا هستند:

قیامت صغری.

ورجعت.

وقیامت کبری.

﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾: یعنی (انذار کننده و ایشان همان وصی و مهدی اول می‌باشد) یمانی توسط امام مهدی (علیه السلام) به عنوان بشارت کننده و انذار دهنده قبل از عذاب سخت فرستاده می‌شود، هرکس که دوست دارد در (همراهی امام مهدی (علیه السلام)) جلو بیفتد جلو بزند و هرکس که دوست دارد عقب بماند بماند، ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾. و این واضح است و هر شخصی بر اساس

عمل خود محاسبه می شود ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾، آن ها از حساب مستثنی هستند و آن ها همان: (مقربون) (نزدیکان) و آن ها اصحاب یمانی سبب و سیزده نفر از اصحاب امام مهدی علیه السلام می باشند، که بدون حساب وارد بهشت می شوند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٌ﴾^(۱).

(پس اگر او از مقربان باشد،* در روح و ریحان و بهشت پرنعمت

است).

﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾

یعنی از دوستان و ولی خدا و خلیفه اش و وصی امام مهدی علیه السلام و مهدی اول (یمانی موعود) نبودیم، و یمانی (و بر هیچ مسلمانانی جایز نیست که از امر او سرپیچی کند، و اگر کسی این کار را کرد از اهل جهنم خواهد بود). فحسبی الله، ونعم الوکیل.

همانا امیر المؤمنین علی علیه السلام به معاویه بن هند (لعنه الله) مبتلا گردید، و معاویه با قومی آمد که فرق بین شتر ماده (ناقه) و شتر نر (جمل) نمی دانستند، و من امروز همان طور که پدرم (علی بن ابی طالب علیه السلام) مبتلا شده، مبتلا شدم، اما با هفتاد معاویه (لعنه الله)، که از آن ها قومی پیروی می کنند که فرق بین شتر ماده (ناقه) و شتر نر (جمل) را نمی دانند و بر آن چه وصف می کنند از خدا کمک می جویم.

و به خدا سوگند که رسول خدا ﷺ، و پدرانم از ائمه علیهم السلام چیزی از امرم را باقی نگذاشتند مگر این که آن را بیان و روشن کردند، و مرا به دقت وصف نمودند، و مرا نامیدند و مسکنم را روشن کردند، و نه ابهامی در امرم و نه شبهه ای در احوالم بعد از این بیان باقی نمانده است.

و امرم از خورشید در وسط روز روشن تر است و من اول مهدیین و یمانی موعود هستم.

متشابهات: ج ۴ ص ۴۳

پیوست شماره (۳)

احتجاج پیامبر ﷺ

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، احتجاج پیامبر ﷺ بر جماعتی از مشرکین را روایت می‌کند. از ابی محمد حسن عسکری علیه السلام که ایشان می‌فرماید: (به پدرم علی بن محمد علیه السلام گفتیم: آیا رسول خدا ﷺ با یهود و مشرکین در هنگامی که ایشان را مورد سرزنش قرار می‌دادند احتجاج و مناظره می‌نمود؟ فرمود: بله خیلی زیاد، از جمله آن‌ها آن‌چه که خداوند از زبان آن‌ها حکایت نمود: ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ﴾ تا فرموده اش ﴿رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾، وگفتند: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾. و فرموده اش: ﴿وَقَالُوا لَنُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا﴾ تا فرموده اش: ﴿كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ﴾، سپس در احتجاجی دیگر به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر تو هم چون حضرت موسی پیامبر بودی پاره‌ای از آسمان و صاعقه از آن بر ما نازل می‌کردی، زیرا درخواست ما از درخواست‌های قوم موسی علیه السلام سخت‌تر است.

و ماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسول خدا ﷺ در مکه و کنار کعبه نشسته بود، در این هنگام گروهی از سران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و أبو البختری عاص بن هشام، و أبو جهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبد الله بن - حذیفه مخزومی، و گروه کثیری به دنبال آن‌ها جمع شدند و رسول خدا ﷺ با عده‌ای کمی از یارانش بود که برای آن‌ها قرآن می‌خواند و امر و نهی خداوند را برای آن‌ها می‌فرمود.

مشرکان بعضی برای بعضی دیگر گفتند: کار محمد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیائید تا او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم، و نظراتش را باطل نمائیم، تا نزد اصحابش زبون و کوچک شود، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیان‌ش بردارد، در غیر این صورت با شمشیر بران پاسخش گوئیم!.

ابو جهل گفت: چه کسی می‌تواند مسئولیت سخن و محامله با ایشان را بر عهده بگیرد؟ عبد الله بن ابی امیه مخزومی گفت: من این کار را انجام می‌دهم، آیا من به عنوان همتایی کافی و مجادله‌کننده‌ای با کفایت قبول داری؟ ابو جهل گفت: بله.

و همه آن ها به نزد پیامبر آمدند و ابتداء عبدالله بن ابی امیه مخزومی شروع نمود و گفت: ای محمد، همانا که شما ادعای بزرگی نمودید و سخن بس بزرگ گفتی، و ادعا نمودی که رسول خدای جهانیان هستی و برای خدای جهانیان شایسته نیست که فرستاده اش مانند ما انسان ها بخورد همان طور که ما می خوریم و بیاشامد همانطور که ما می آشامیم و در بازار ها بگردد همان طور که ما در بازار ها گردش می کنیم، و این پادشاه روم و پادشاه فارس فرستاده ای نمی فرستند جز این که دارای مال کثیر و شان بزرگ و مالک قصرها و خانه و فرش زیاد می باشد و خدمت گذاران و بردگان زیادی دارد، و خدای جهانیان بالاتر از آن هاست و آنان بندگان او هستند، و اگر شما پیامبر می بودی می بایست به همراهت فرشته ای باشد که شما را تصدیق کند و ما او را مشاهده کنیم، بلکه اگر خدا می خواست برای ما پیامبری بفرستد می بایست برای ما فرشته ای می فرستاد نه این که یک انسان همانند ما، و ای محمد شما کسی نیستی جز یک فرد جادوگر و پیامبر نیستید.

و رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا از سخت چیزی باقی مانده است؟

گفت: بله، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند از بزرگان ما که اموال و احوال بهتری دارد مبعوث می کرد، و این قرآنی که به زعم خود خداوند بر شما نازل کرده و شما را با آن به عنوان فرستاده مبعوث نموده چرا بر مردی از دو منطقه ی بزرگ هم چون ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف نازل نکرد؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا از سخت چیزی باقی مانده است ای عبدالله؟

گفت: بله، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکه چشمه آبی جاری سازی، زیرا ما سخت به آب نیازمندیم، یا برای تو در این سرزمین لم یزرع باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آن ها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم، و یا آسمان را تگّه تگّه کرده و بر سر ما اندازی، همان طور که تو خود این آیه را بر ما خوانده ای ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾ که شاید ما آن را بگوییم. سپس افزود: هرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر این که خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری، یا تو را خانه از زر باشد که از آن باندازه ای بما طلا دهی که بی نیاز گشته و طغیان کنیم، و شما به ما گفتی: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَّاهُ اسْتَعْصَى﴾.

سپس گفت: ویا در آسمان پرواز کنید یعنی در آسمان بالا بروید و به پرواز یا صعود شما ایمان نمی آوریم تا این که کتابی از خدا بیاورید که در آن آمده است که این کتابی است از طرف خدای عزیر حکیم به عبدالله فرزند ابی امیه مخزومی و به همراهانش به این که به محمد بن عبدالله بن عبد المطلب ایمان بیاورید که ایشان رسول من است و او را در مقامش باور کنید که ایشان از من است، سپس نمی دانم ای محمد اگر شما همه این ها را انجام دادید به شما ایمان بیاوریم یا ایمان نیاوریم، بلکه اگر مارا به آسمان ها ببرید و در های آن را برای ما باز کنید که داخل آن ها شویم به شما خواهیم گفت که شما چشمانمان را جادو کرده اید.

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای عبدالله ، آیا چیزی از سخت باقی مانده است ؟
گفت: ای محمد ، آیا آن چه که برای شما بیان کرده ام کافی نیست ، و چیزی باقی نمانده است و حالا خود سخن بگو اگر حجتی دارید و آن چه که از شما خواستیم را ارائه دهید.
رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند خود شنونده هر صدایی و به همه چیز از آن چه که بندگان گفته اند آگاه هستید، و خداوند بر وی نازل نمود که: **﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ﴾** تا فرموده اش: **﴿رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾**، سپس خداوند متعال فرمودند: **﴿انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾** سپس فرمود: ای محمد: **﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ فُصُورًا﴾**، و خداوند بر ایشان نازل نمود: ای محمد **﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾** و بر ایشان نازل نمود: ای محمد **﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ﴾** تا فرموده اش **﴿وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَّا يَلْبَسُونَ﴾**.

رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود: ای عبدالله، اما نسبت به آن چه که ذکر کردی که من غذا می خورم همان طور که شما می خورید و تصور نمودی که بخاطر آن روا نیست فرستاده ای برای خداوند باشم این امر فقط برای خداوند متعال است که هر چه بخواهد انجام می دهد و حکم می کند، و ایشان محمود (ستوده) است و تو و غیر از تو نمی تواند بر وی با چرا و چگونه اعتراض کند ، مگر نمی بینید که خداوند چگونه بعضی از ما را فقیر و بعضی دیگر را غنی نمود و بعضی را عزت و بعضی دیگر را ذلیل نمود و بعضی را سالم و بعضی را بیمار نمود و بعضی را رفعت داد و

بعضی دیگر منحط نمود، و همه آن ها طعام می خوردند، سپس برای مستمندان روا نیست که بگویند: "چرا ما را فقیر و آن ها را غنی (ثروتمند) نمودی" و نه برای معلولین که بگویند: "ما را معلول و آن ها را برتری بخشیدی" و نه برای افراد بیمار و ضعفاء که بگویند: "چرا ما را بیمار و ضعیف و دیگران را سالم نمودی"، و نه برای ذلیل شدگان که بگویند: "چرا ما را ذلیل و دیگران را عزت دادی"، و نه برای زشت رویان که بگویند: "چرا ما را زشت و دیگران را زیبا نمودی" بلکه اگر آن را بگویند در واقع بر خدای خود اعتراض نموده و در احکامش با او منازعه و به او کافر هستند، اما جواب ایشان برای آن ها این است که: من پادشاه پایین آورنده و رفع کننده و غنی کننده و فقیر کننده و عزت دهنده و ذلیل کننده و شفا دهنده بیماران هستم و شما بندگان من هستید و شما چاره ای جزء تسلیم و گردن نهادن به حکم من ندارید، پس اگر تسلیم شدید بندگان مومن می باشید و اگر سر پیچی کردید به من کافر شده و به مجازات من هلاک شده خواهید بود.

سپس خداوند بر ایشان نازل نمود: ای محمد ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ یعنی خوردن طعام ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ یعنی به آن ها بگو که من در بشریت مانند شما هستم اما پروردگار من مرا جدای از شما به نبوت مختص نمود همان طور که به بعضی از بشر ثروت و عافیت و زیبایی جدای از دیگران اختصاص داده است، پس انکار نکنید که من جدای از شما نیز به نبوت اختصاص یافته‌ام.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اما گفته شما: «واین پادشاه روم و پادشاه فارس فرستاده ای نمی فرستند جز این که دارای مال کثیر و شان بزرگ و مالک کاخ ها و خانه و فرش زیاد می باشد و خدمت گذاران و بردگان زیادی دارد، و خدای جهانیان بالاتر از همه آن ها است و آنان بندگان او هستند» این که تدبیر و حکم از آن خداوند است و بر حسب گمان و تصور و و رای شما عمل نمی کند بلکه هر چه دوست دارد انجام می دهد و به هر چه دوست دارد حکم می کند و ایشان محمود است.

ای عبدالله، همانا خداوند پیامبر خود را مبعوث کرد تا به مردم دین خود را بیاموزد و آن ها را به پروردگار خود دعوت کند و در آن خود را در ساعت های شب و روز به زحمت اندازد، پس اگر صاحب کاخ ها در آن ها پناه گیرد و خدمت کاران و بندگان او را از مردم پوشیده بدارند آیا در آن وقت امر رسالت تباه نمی شد و امور به عقب می افتاد، و آیا پادشاهان را نمی بینی که

هرگاه خود را (از مردم) محبوب کنند چگونه فساد و زشتی‌ها بطوری که خود نمی‌دانند و احساس نمی‌کنند جاری می‌شود.

ای عبد الله، خداوند مرا مبعوث نمود و ثروتی ندارم تا شما را به قدرت و نیروی خود آشنا کند و اوست که فرستاده‌اش را یاری می‌کند و شما توانایی کشتن آن و منع در رسالتش را ندارید، و این در قدرت او و در ناتوانایی شما نمایان است و خداوند مرا بر شما پیروز خواهد نمود و قتل و اسارت در شما را گسترش خواهم داد، سپس خداوند مرا بر سرزمین‌هایتان پیروز خواهد نمود و مومنان را جدای از شما و پیروانتان بر آن‌ها مسلط می‌شوند.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: اما گفتار شما به من که: «و اگر شما پیامبر می‌بودی می‌بایست به همراهت فرشته‌ای باشد که شما را تصدیق کند و ما او را مشاهده کنیم، بلکه اگر خدا می‌خواست برای ما پیامبری بفرستد می‌بایست برای ما فرشته‌ای می‌فرستاد نه این که یک انسان همانند ما» باید دانست که فرشته با حواسّ ظاهری قابل رؤیت نیست، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است قابل دیدن نیست. و چنانچه در قوه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آن را رؤیت کنید، خواهید گفت: این بشر است و فرشته نیست؛ زیرا آن بصورت یک انسان که با آن الفت دارید ظاهر می‌شود تا کلامش را فهمیده و سخن و مرادش را بشناسید، پس چگونه صدق فرشته را خواهید دانست و آن چه که بگوید حق است، بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوّت برگزید، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست - همان طور که خود قبول دارید - بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته‌ای به شما نشان می‌داد، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی‌ماند، زیرا این اعجاز در صورتی محقق می‌شود که فرشتگان دیگر از آوردن مثل آن عاجز باشند، همان طور که پرواز پرنده، برای همنوعانش معجزه نیست، ولی پرواز بشر، برای دیگر انسانها معجزه است، پس خداوند در اقامه حجت کار را بر شما آسان نمود و شما نظر و رای دشوار را پیشنهاد می‌کنید که هیچ حجت و دلیلی در آن نیست.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: اما نسبت به گفتار شما: «اما شما یک فرد جادو شده هستی» چگونه این گونه باشم و شما می دانید که من در کمال صحت و سلامتی جسمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این مدت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا و لغزش و کج اندیشی، یا خیانت و دروغی در سخنان من ندیده‌اید. آیا گمان می کنید- کسی در طول این چهل سال- با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تامین کند، یا این کار تنها در اثر حمایت و توجه و عنایت خداوند جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: ﴿انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾.

(بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند- چگونه تو را وصف کردند- پس گمراه شدند و نتوانند که راهی بیابند) .

تا آن جا که برای اثبات دعوی باطل خود- که هیچ بر تو پوشیده نیست- دلیل و برهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: اما این که گفتی: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مکه و طائف: ولید بن مغیره، و عروة بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیا نزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت ذره‌ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی کرد، بلکه باید دانست که تقسم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد در باره بندگان انجام می دهد، و آن طور که می خواهد نظر خود را اعمال می فرماید، و در این راه بر خلاف شما از هیچ کس ترس و واهمه ندارد و ملاحظه‌ای نداشته، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت. پس بدین خاطر به نبوت او پی بردید. و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می کنید، و ملاک خداوند با همه اینها متفاوت است.

و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده، و فقط کسی را برای این مقام برمی گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او، از برترین و پرتلاش‌ترین مردم باشد، و نیز کسی را وامی گذارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه کندتر باشد.

و چون ویژگی خداوند این گونه است که هیچ توجهی به مال و جاه ندارد- که هر دوی آنها از تفضّل اوست- و در این تفضّل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده‌ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد، و در این امر کسی را نشاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعامش الزام نماید، که خداوند پیش از آن، همه بندگان را غرق نعمات خود ساخته است.

ای عبد الله! آیا مشاهده نمی‌کنی که چطور کسی را ثروت داده و چهره‌اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی روزگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچ يك از افراد این گروه‌ها نمی‌تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلاً: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواهد، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیارو، ثروت دیگری را بخواهد و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هر گونه که بخواهد تقسیم می‌کند و هر طور اراده نماید عمل می‌کند، او در افعال حکیم است و پسندیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است که فرمودند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِثَيْنِ عَظِيمٍ﴾.

(و گفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مکه و طائف نازل نشد؟).

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَقْسِمُوا رَحْمَةً رَبِّكَ﴾، ای محمد ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ پس آنان را از لحاظ مراتب ظاهری طبقه‌بندی کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خدمتش نیازمند نمودیم، همچنان که می‌بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست‌ترین افراد به لحاظ متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند، و فقیران نیز محتاج مال و ثروت پادشاهند. و هیچ کدام از این گروه‌ها حق ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند.

سپس در ادامه آیه شریفه فرمود: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾ سپس فرمود: ای محمد به آن ها بگو ﴿وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ یعنی: (از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است).

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: اما این سخت که: «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا آخر کلامت، همه ناشی از جهالت و غفلت شما است که این چنین سفارشات را به محمد رسول خدا نمودید. زیرا:

۱- جاری شدن چشمه آب در زمین مکه و وقوع آن هیچ دلیلی بر نبوت من نخواهد بود، شأن و مرتبه فرستاده خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتنم شمرده و با یاهو و باطلی بر آنان احتجاج کند.

۲- و تکه شدن آسمان و فرو ریختن آن موجب هلاک و نابودی تو است، و خداوند معجزات را برای الزام بندگان به تصدیقش می آورد نه برای نابودی و هلاکشان، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می شوی، و پروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان، و دانایتر به مصالح ایشان است، که به خواسته شما آنان را نیست و نابود نماید.

۳- و دیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال و دور از عقل است، ولی رسول رب العالمین آن را بتو می فهماند، و حجّت و بهانهات را باطل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بندد، و در آخر با حجّت و براهین الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد.

۴- و دیگر آنکه تو- همچنان که خود معترفی- فرد سرکش و معاندی هستی که نه حجّتی را می پذیری و نه به برهانی گوش می دهی، و دوی چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، و یا آتش جهنّم، یا در آخر پذیرای شمشیر دوستان او است.

ای عبد الله! اما این گفته ای که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مکه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجّت و دلائل خداوند متعال است.

ای عبد الله! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه. فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ و بستان نیستی؟ آیا پیش از این زمین های

آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آن را با زحمت اصلاح نموده و باغ و بستانی ترتیب داده و چشمه‌های آب در روی زمینش جاری ساخته‌ای؟ گفت: آری.

فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده‌اند؟ گفت: آری.

فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می‌توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: خیر.

فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بستان نمی‌تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگویید: «ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری».

اما این سختی که «یا تو را در این سرزمین لم یزرع باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آن‌ها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه‌های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط آنها آب می‌گذرد، که هم خود از آن می‌خورید و هم به دیگران می‌دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می‌توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می‌کنید، با این که به تصدیق خود شما نمی‌تواند دعوی نبوت بر شما باشد، بلکه انجام آن‌ها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعفا را می‌فریبد. و رسول ربّ العالمین برتر و منزّه از این رفتار است.

اما این سختی که گفتی: «یا از آسمان، چنان که دعوی کردی، پاره‌هایی فرو افکنی، زیرا تو خود گفتی: «و اگر بیند که پاره‌ای از آسمان فرو می‌افتد باز هم ایمان نیارند و گویند: ابری است توده شده»، البته شما خود می‌دانید فرو آمدن آسمان موجب هلاکت و مرگ شماست، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول ربّ العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجّت و دلائل خداوندی می‌پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچ گونه حقّی نیست، زیرا مردم غالبا در صلاح و فساد خود جاهل و بی‌خبرند و خواسته‌هایشان مختلف و متضادّ است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته‌هایشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان و افتادن روی

آن را کنند، و این خواسته باهم متضادّ بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزّت و جلال به محال و ناممکن تعلّق نمی گیرد.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای عبد الله، آیا تا به حال سابقه داشته که طیبی داروهای مریض هایش را مطابق دل خواه آنان تجویز کرده باشد؟! پر واضح است که تجویز دارو تنها بنا بر صلاح دید خود طیب می باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد.

و در این مثال شما مریض، و خداوند طیب حاذق شما است. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند.

ای عبد الله! کی دیده‌ای که شخص مدّعی حقّی در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای عبد الله! اما این سخت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری و ما آنها را بینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می باشد. زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود- که عاری از شنوایی و بینایی وادار کند و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی کنند- مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده‌اید.

ای عبد الله! مگر تو در مگه و طائف باغ و زمین و ملک نداری و برای آن ها مباحثی قرار نداده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می کنی یا از طریق نمایندگان به آن امور می پردازی؟ گفت: توسّط نمایندگانم.

فرمود: فکر می کنی اگر روزی کارگران و مباحثان در آن جا به نمایندگان تو بگویند: «ما این نمایندگی را از شما نمی پذیریم مگر این که خود عبد الله مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته‌هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می کنی، و آیا حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

فرمود: پس نمایندگان چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه‌ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو ببینم اگر نماینده‌ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده‌اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول و فرستاده منی، مشیر و آمر؟
گفت: آری، همین را می‌گویم.

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباحثران جایز نمی‌دانی بر رسول ربّ العالمین روا می‌داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکند می‌خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب‌گیری کنی، حال این که تو خود چنین رفتاری را از نماینده‌ات نه می‌پسندی و نه آن را روا می‌داری، و أصلاً آنان حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر.
فرمود: ای عبد الله این حجّت و دلیل قانع‌کننده‌ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و باطل می‌سازد.

و اما این سخت - ای عبد الله - که: «یا تو را خانه‌ای از زخرف - که همان طلاست - باشد»، بگو ببینم مگر سلطان مصر خانه‌های پر از طلا ندارد؟ گفت: آری. فرمود: آیا بخاطر این طلاها می‌تواند ادّعای نبوّت کند؟ گفت: نه، نمی‌تواند.

فرمود: پس طلا داشتن محمّد نیز نمی‌تواند بر نبوّت و صدق دعوی او دلالت کند. و محمّد هرگز از جهل تو برای اثبات نبوّت خود استفاده نخواهد کرد.

و اما این سخت - ای عبد الله - که: «یا در آسمان بالا روی»، سپس گفتی: «و بالا رفتن را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته‌ای فرو آوری که آن را بخوانیم»، حال این که بالا رفتن به سوی آسمان به مراتب دشوارتر از پایین آمدن است، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد.

سپس گفتی: «تا بر ما نوشته‌ای فرو آری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی‌کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجّت و دلائل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره‌ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به

دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهنم نداری. و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهادات را اثبات نمایم. سپس خداوند در پاسخ سخنان باطلتان فقط فرموده: - ای محمد - ﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾.

(بگو پاک و منزّه است پروردگار من- که کسی بر او تحکم کند- مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟). منزّه است

پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آن که از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده‌ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی‌توانم تکلیفی برای پروردگارم معین نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می‌شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند.

در این جا ابو جهل گفت: این جا يك سؤال باقی می‌ماند، و آن این که مگر تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامی که درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟ فرمود: آری.

گفت: در این صورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می‌سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین‌تر است، قوم موسی گفتند: ﴿أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾. (آشکارا به ما نشان بده)، و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا این که خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاری و ما آن‌ها را ببینیم»؟.

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصّه ابراهیم؛ هنگامی که به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده‌ای که: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌نمودیم [تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد] و تا از اهل یقین باشد- انعام: ۷۵»؟، خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطلع گردید. در پی آن به مرد و زنی نگرست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آن دو نفرین کرده و در دم هلاک شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاک شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود

که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشاینده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنان که طاعتشان مرا سودی نمی‌رساند، و من آنان را برای تشقّی خاطر مجازات نمی‌کنم، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه دار، زیرا [وظیفه تو فقط انداز است و] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هر گونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عاقبت بندگان گنهکارم از سه حال خارج نیست: یا توبه کرده و من می‌پذیرم و گناهانشان را بخشیده و آن را می‌پوشانم.

و یا بسبب نسل مؤمنی که در آینده از آنان بوجود می‌آید عذابم را از ایشان باز می‌دارم، و والدین کافرشان را مهلت می‌دهم. و همین که آن نسل از اصلاّیشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلایم می‌سازم.

و در غیر آن دو گروه، اگر بنده‌ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف نظر کرده و او را بعذاب سخت و آتش سوزان قیامت وامی‌گذارم. که قهر و عذاب من باندازه جلال و عظمت خودم می‌باشد. ای ابراهیم میان من و بندگانم را واگذار، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من و ایشان را واگذار که من جبار و حلیم، دانا و حکیم هستم، صلاح بندگانم را تشخیص داده، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می‌کنم».

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین خاطر عذابش را از تو بازداشته که می‌داند از صلب تو نسل پاکیزه‌ای چون پسر عکرمه بدنیآید. و کار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گر نه عذاب بر آنان نازل گردد.

و هم چنین است کار سائر افراد قریش، با این پیشنهاداتشان فقط مهلت داده شده‌اند، زیرا خداوند می‌داند در آینده برخی از آنان به محمد ایمان آورده و خوشبخت می‌شوند.

و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی‌فرماید. و یا به خاطر این که شاید فرزند مؤمنی از او متولّد شود، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می‌شد. ای ابو جهل به آسمان بنگر!.

او چشم خود به آسمان دوخت و ناگهان درها گشوده گشت و آتش هایی به خطّ راست به سمت آنان فرود آمد، به طوری که همه آنان خصوصا ابو جهل حرارتش را حسّ کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند "رسول خدا ﷺ فرمود: نترسید، خداوند نمی خواهد شما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، و فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است.

سپس جماعت مشرکین هم چنان که سر به آسمان داشتند متوجّه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آن ها را به آسمان راندند. رسول خدا ﷺ فرمود:

برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیّت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیّت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند).

الاحتجاج: ج ۱ ص ۲۶.

پیوست شماره (۴)

در مورد تفسیر این آیه از ایشان سوال کردم که فرمودند: خداوند دومرد را برای اهل انطاکیه فرستاد و آن دوبا چیزی آمدند که برای آن ها ناشناخته بود و بر آن ها خشمگین شدند و دستگیرشان کردند و در بتخانشان زندانی کردند، و خداوند سومی را فرستاد و بر شهر آن ها وارد شد، و فرمود: مرا به درگاه پادشاه راهنمایم کنید، و وقتی که بر در قصر پادشاه قرار گرفت، فرمود: من مردی هستم که در قسمتی از زمین عبادت می کردم و حالا دوست دارم که خدای پادشاه را عبادت کنم، و این سخن را به پادشاه منتقل کردند و گفت: او را به بتخانه بفرستید، و او را به بتخانه فرستادند و به مدت یک سال به همراه دوستانش در آن جا باقی ماند، و فرمود: و به این طریق قوم گام به گام از یک دین به دین دیگر وارد می شوند آیا با شما همراه شوم، سپس به آن ها فرمود: در مورد من چیزی نگوئید، سپس بر پادشاه وارد شد، و پادشاه به وی گفت: به من گفته شده که شما در این مدت خدای مرا عبادت می کردی و امروز شما برادر ما هستید اگر حاجتی داری بگو که بر آورده سازم، فرمود: حاجتی ندارم ای پادشاه اما دو مرد در بتخانه دیدم مشکل آن ها چیست؟

پادشاه گفت: این دومرد برای باطل کردن دینم آمده اندومرا به سوی خدای آسمان ها دعوت می کردند، وفرمود: ای پادشاه مناظره نمودن با آن ها زیبا خواهد بود و اگر حق با آن ها بود از آن ها پیروی کن ، و اگر حق با ما بود به دین ما وارد می شوند، که در آن وقت آن چه که برای ماست برای آن ها خواهد بود و آن چه که برای آن ها برای ما خواهد بود.

و پادشاه به دنبال آن ها فرستاد و هنگامی که بر آن ها وارد شدند دوستشان به آن ها گفت: شما برای چه چیزی آمده اید؟ گفتند: آمدیم که به عبادت خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده و آن چه که دوست دارد در ارحام آن طور که خود بخواهد می آفریند و درختان و نعمت هایش را می نشاند و باران را از آسمان فرو می فرستد، دعوت کنیم . به آن ها گفت: این خدایی که به عبادتش دعوت می کنید اگر فردی کوری را بیاوریم می تواند بینایش را به او بازگرداند؟ گفتند: اگر از او بخواهیم اگر صلاح باشد انجام می دهد. پادشاه گفت: برایم کوری بیاورید که تاکنون چیزی ندیده باشد، و برایش آوردند، و به آن ها گفت: خدای خود را دعا کنید که بینایی این فرد را بازگرداند، و برخواستند و دو رکعت نماز خواند که در آن هنگام چشمان آن فرد باز شد در حالی که به آسمان می نگریست، و گفت: ای پادشاه . پادشاه گفت: کور دیگری که نمی بیند را برایم بیاورید، و برایش آوردند و سجده نمود و وقتی که سر از سجده برداشت بینا گردید و گفت ای پادشاه، پادشاه گفت: حجت دیگری می خواهم برایم فردی معلولی بیاورید، و برایش آوردند و مانند آن چه که به آن ها گفته بود ، گفت . و نماز خوانند و خدای خود را دعا کردند که در آن هنگام فرد معلول پاهایش باز شد و توانست که راه برود و گفت: ای پادشاه . و پادشاه گفت: معلول دیگری برایم بیاورید و برایش آوردند و همان اتفاقی که برای اولی افتاد برای این فرد اتفاق افتاد و گفت: ای پادشاه همانا آن ها دو حجت خود را به جا آورده اند که بر ماست که مانند آن ها بیاوریم اما یک چیز باقی مانده و اگر آن ها انجام داده اند به دین آن ها وارد می شوم سپس فرمود: ای پادشاه ، به من ابلاغ شده که برای پادشاه یک فرزند بوده که مرده است که اگر خدای آن ها بتواند آن را زنده کنند در دین آن ها وارد خواهم شد، و پادشاه به ، و من نیز به همراهت وارد دین آن ها می شوم، سپس به آن ها فرمود: وقت این خصلت باقی مانده ، همانا که فرزند پادشاه مرده است ، خدای خود را دعا کنید که آن را زنده نماید، و بر زمین به سجده افتادند و سجود خود را به درازا کشیدند سپس سر خود را

برداشتند و به پادشاه گفتند: به دنبال قبر فرزند خود بگرد که او را خواهی یافت که سراز قبر به امید خدا برداشته است ، و مردم خارج شدند که ببینند و او را یافتند که از قبر خود بیرون آمده در حالی که خاک را از سروروی خود پاک می نمود، و او را برای پادشاه آوردند و پادشاه فرزند خود را شناخت ، و به وی گفت: فرزندم احوالت چگونه است ؟ گفت: مرده بودم که دو مرد را دیدم که در درگاه خدایه سجده افتاده بودند و از خدا می خواستند که مرا زنده نماید که خدا مرا زنده نمود، پادشاه به او گفت: اگر آن هارا ببینی می شناسی ؟ گفت: بله. و همه مردم به صحرا خارج شدند و از کنار تک تک آن ها گذشت و پدرش به او می گفت: ببین و ایشان می گفتند: نه ، نه .

سپس بعد از این که از جمع زیاد رد شده او را بر یکی از آن ها رد نمودند و گفت: این یکی از آن هاست و با دستش به وی اشاره نمود، سپس او را از گروهی زیادی رد کردند تا این دوست دومش را دید و گفت: و این دیگری است . و پیامبر دوست دو مرد فرمود: اما من به خدای شما ایمان آورده ام و دانستم که آن چه که با آن آمده اید حق است ، و پادشاه گفت: و من نیز به خدای شما ایمان آورده ام و تمام مردم مملکتش ایمان آورده اند).

تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۱۲ - ۲۱۴.

پیوست شماره (۵)

شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمة روایت می کند ص ۴۶۵ - ۴۷۰ :

أبو حسن علی بن موسی بن أحمد بن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب (علیه السلام) ، روایت می کند: در کتاب پدرم رضی الله یافتم که ایشان می گویند: محمد بن أحمد طوال، از پدرش، از حسن بن - علی طبری، از أبي جعفر محمد بن حسن بن علی بن إبراهيم بن مهزیار روایت است که می گوید: شنیدم که پدرم می گوید: از پدر بزرگم علی بن إبراهيم بن مهزیار شنیدم که می گوید: در رختخوابم خوابیده بودم که در خواب دیدم که کسی در خواب به من می گوید: حج را به جا بیاور، که شما صاحب زمان را ملاقات خواهی .

شاداب از خواب بیدار شدم و بقیه شب را به عبادت سپری کردم. صبحگاهان، چند نفر رفیق راه پیدا کردم، و به اتفاق ایشان مہیای سفر شدم و پس از چندی به قصد حج براہ افتادیم. در مسیر خود وارد کوفہ شدیم. کہ در آن جا متاع و توشہ خود را بہ برادران موثق خود دادم و پیدا کردند خاندان ابی محمد خارج شدم، جستجوی زیادی برای یافتن گمشدہ ام نمودم، اما خبری نشد، لذا با جمع دوستان بہ عزم انجام حج خارج شدیم و خود را بہ مدینہ رساندیم.

چند روزی در مدینہ بودیم. باز من از حال صاحب الزمان علیہ السلام جويا شدم، ولی مانند گذشتہ، خبری نیافتم و چشمم بہ جمال آن بزرگوار منور نگردید. مغموم و محزون شدم و ترسیدم کہ آرزوی دیدار آن حضرت بہ دلم بماند. با همین حال بہ سوی مکہ خارج شدہ و جستجوی بسیاری کردم، اما آن جا ہم اثری بہ دست نیامد. حج و عمرہ ام را ظرف یک ہفتہ انجام دادم و تمام اوقات در پی دیدن مولایم بودم. و دایم بین یاس و امید در امر خویش متفکرماندم و از خود خوردہ می گرفتم، شب شد.

و با خود گفتم: منتظر می مانم تا کعبہ خالی شود و در آن وقت خواستہ خود را از خدا بخواهم کہ مرا بہ آرزویم برساند، و وقتی کہ این طور بودم و کعبہ از وجود مردم خالی گردید، برای طواف برخواستم، کہ ناگهان با جوانی کہ صورتی لاغر و دارای بوی خوش بود کہ با دوبرد (لباسی است) محرم بود، بر خورد کردم، روبہ من نمود و گفت:

گفت: اہل کجایی؟

گفتم: اہواز.

گفت: ابن خصیب را می شناسی؟ گفتم: رحمت خدا ایشان را دعوت نمود و اجابت کرد. گفت: خدا او را رحمت کند، ایشان کسی بودند کہ روز را روزہ می گرفت و تمام شب را قرآن می خواند و دوستدار ما بودہ است.

بعد گفت: در آن جا علی بن ابراہیم ابن مہزیار را می شناسی؟ گفتم: علی منم.

گفت: خوش آمدید یا ابالحسن (خدای تعالی تو را حفظ کند).

بہ من گفت: صریحین را می شناسید؟ گفتم بلہ، گفت: چہ کسانی؟

گفتم: محمد و موسی.

سپس با من مصافحه و معانقه نمود و فرمود: یا ابالحسن، کجاست آن امانتی که میان تو و حضرت ابومحمد (امام حسن عسکری علیہ السلام) بود؟ گفتم: موجود است و دست به جیب خود برده، انگشتری که بر آن دو نام مقدس محمد و علی علیهما السلام نقش شده بود، بیرون آوردم.

همین که آن را خواند، آن قدر گریه کرد که لباس احرامش از اشک چشمتش تر شد و گفت: خدا تو را رحمت کند یا اباحمد، همانا که امام عادل بودی، فرزند ائمه و پدرا امام هستی، خداوند شما را در فردوس اعلی مرتبه به همراه ابائت جایی دهد.

سپس گفت: ای ابا حسن، به کاروانت برو و آماده باش تا وقتی که نیمه از شب گذشت به سوی ما بیا که به آرزویت می رسی (ان شاء الله)

ابن مهزیار می گوید: با این سخن روحم آرام شد و یقین کردم که خدای تعالی به من تفضل فرموده است، لذا به منزل رفته و منتظر وعده ملاقات بودم، تا آن که وقت معین رسید. از منزل خارج و بر حیوان خود سوار شدم، ناگاه متوجه شدم آن شخص مرا صدا می زند: یا ابالحسن خوش آمدی. طوبی برای توست زیرا به شما اجازه داده شده است. حرکت کرد و به همراهش حرکت کردم، تا این که از عرفات و منی رد شدیم و در نزدیک های طائف رسیدیم، در آن جا گفت: یا ابالحسن، پیاده شو نماز شب بخوانیم. پیاده شدیم و نماز شب و بعد هم نماز صبح را خواندیم.

دو باره سوار شدیم و راههای پست و بلندی را طی نمودیم، تا آن که به گردنه ای رسیدیم. از گردنه بالا رفتیم، گفت: آیا چیزی می بینید؟ نگاه کردم و بیابانی که از خار و خاشاک بود دیدم و گفتم: ای آقایم، بیابان پر از خار و خاشاک می بینم دوباره به من گفت: در بالای آن چیزی می بینید؟ و نگاه کردم بیابانی پهن و دریده می شد، و خیمه ای از مو دیدم که غرق نور است و نور آن تلالوی داشت. گفتم: خیمه ای از مو که نورش تمام آسمان و صحرا را روشن کرده است. گفت: منتهای تمام آرزوها در آن خیمه است. چشم تو روشن باد. وقتی از گردنه خارج شدیم، گفت: پیاده شو که این جا هر چموشی رام می شود. از مرکب پیاده شدیم. گفت: مهار حیوان را رها کن. گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟ گفت: این جا حرمی است که داخل آن نمی شود، جز ولی خدا. مهار حیوان را رها کردیم و روانه شدیم، تا نزدیک خیمه نورانی رسیدیم. گفت: توقف کن، تا اجازه بگیریم. داخل شد و بعد از زمانی کوتاه بیرون آمد و گفت: خوشا به حالت که به تو

اجازه دادند. وارد خیمه شدم. دیدم ارباب عالم هستی، محبوب عالمیان، مولای عزیزم، حضرت بقیه الله الاعظم، امام زمان مهربانم روی نمودی نشسته اند نطع سرخی بر روی نمود قرار داشت، و آن حضرت بر بالشی از پوست تکیه کرده بودند. سلام کردم. بهتر از سلام من، جواب دادند.

در آن جا چهره ای مشاهده کردم مثل ماه شب چهارده، پیشانی گشاده با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر رسیده. چشمهای سیاه و گشاده، بینی کشیده، گونه های هموار و برنیامده، در نهایت حسن و جمال. بر گونه راستش خالی بود مانند قطره ای از مشک که بر صفحه ای از نقره افتاده باشد. موی عنبر بوی سیاهی داشت، که تا نزدیک نرمه گوش آویخته و از پیشانی نورانی اش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان، نه قدی بسیار بلند و نه کوتاه، اما کمی متمایل به بلندی، داشت. آن حضرت روحی فداه را با نهایت سکینه و وقار و حیاء و حسن و جمال، زیارت کردم، به من فرمودند: **(یا ابن مهزیار، کیف خلفت إخوانك في العراق؟)**، (ای ابن مهزیار، حالت برادرانت در عراق چگونه است؟) عرض کردم: آنها در دولت بنی عباس در نهایت مشقت و ذلت و خواری زندگی می کنند: **(قاتلهم الله أنى يؤفكون، كأني بالقوم قد قتلوا في ديارهم وأخذهم أمر رهم ليلاً ونهاراً)**، فرمود: (خداوند آن هارا هلاک گرداند، گویی قومی را می بینم که آن هارا در سرزمینشان به قتل می رسانند و در شب و روز خداوند امرشان را می گیرد).

آن چه زمانی خواهد بود ای فرزند رسول الله؟ فرمود: **(إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة بأقوام لا أخلاق لهم والله ورسوله منهم براء، وظهرت الحمرة في السماء ثلاثاً فيها أعمدة كأعمدة اللجين تتألاً نوراً، ويخرج السروسي من إرمينية وأذربيجان يريد وراء الري الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأحمر، لزيق جبل طالقان، فيكون بينه وبين المروزي وقعة صيلمانية، يشيب فيها الصغير، ويهرم منها الكبير، ويظهر القتل بينهما. فعندها توقعوا خروجه إلى الزوراء، فلا يلبث بها حتى يوافي بأهات، ثم يوافي واسط العراق، فيقيم بها سنة أو دونها، ثم يخرج إلى كوفان فيكون بينهم وقعة من النجف إلى الحيرة إلى الغري وقعة شديدة تذهل منها العقول، فعندها يكون بوار الفئتين، وعلى الله حصاد الباقيين).**

(زمانی که بین شما و کعبه به وسیله اقوامی که هیچ خلاقیتی ندارند و خدا و رسولش از آن ها مبراء است، قطع گردد و سرخی در آسمان به مدت سه مانند عمودی منور می شود، و سروسى از

ارمنیه و آذربایجان به قصد شهر ری که در کنار کوه سیاه که از کوه های قرمز پر شده است ، خروج می کند به طوری که کوه طالقان از وجود آن ها تنگ می شود و در بین ایشان و بین مروزی حادثه ای در صیلمانیه خواهد بود، که از آن کودک پیر می شود و بزرگ رنگ مویش تغییر می کند و در میان آن ها قتل ظاهر می شود، که در آن هنگام منتظر خروجش به سمت زوراء باشید، و در آن جا باقی می ماند تا با مشکلاتی روبرو می شود سپس در وسط عراق حرکت می کند و در آن جا به مدت یک سال یا کمتر باقی می ماند سپس به سمت کوفان خروج می کند و در آن موقع بین آن ها در نجف تا حیره تا غری واقعه شدیدی خواهد بود که عقل هارا زایل می کند، و در کنار آن قتل گاه آنان است و بر خداست که آن هارا نابود کند).

سپس فرموده خدای متعال را تلاوت نمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾، وگفتم آقا ای فرزند رسول الله امر چیست ؟ فرمود: (نحن أمر الله وجنوده)، (ما امر خدا و سربازان آن هستیم).

گفتم: آقا ای فرزند رسول الله وقت آن رسیده است ؟ فرمود: ﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.

فهرست

مقدمه	۵
قسمت اول:	
قانون شناخت حجج	۹
قسمت دوم:	
قانون نص (بیان) در روایات	۱۸
قسمت سوم:	
قانون معرفت حجج الهی	۳۷
قسمت چهارم:	
قانون معرفت حجج الهی	۴۸
قسمت پنجم:	
شناخت یمانی (ع) به کمک قانون معرفت حجت	۶۰
قسمت ششم:	
کامل کننده آن چه که از سؤالات فرزندان مانده است	۷۳
قسمت هفتم:	
چگونه صاحب امر شناخته می شود؟	۹۵
قسمت هشتم:	
اوصاف جداکننده ی شخصیت ها	۱۱۰
قسمت نهم:	
روایات حرمت ذکر نام و اختلاف کنیه	۱۲۹
قسمت دهم:	
چرا پرچم حق لعن می شود؟	۱۴۶
پیوست ها	۱۵۸
پیوست شماره (۱)	۱۵۸
پیوست شماره (۲)	۱۹۳
پیوست شماره (۳)	۲۰۳
احتجاج پیامبر (ص)	۲۰۳
پیوست شماره (۴)	۲۱۶
پیوست شماره (۵)	۲۱۸